

مجموعه آثار کنگره بزرگداشت شخصیت علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله)

شماره ۲۳

پژوهش در تفسیر قرم

پوران میرزایی

میر زایی، پوران، ۱۳۵۹ -
 پژوهشی در تفسیر قمی / پوران میرزایی -
 قم: زائر، ۱۳۸۸
 ۲۶۴ ص.
 ۵-۱۱۱-۱۸۰-۹۶۴-۹۷۸
 کتابنامه ص [۲۵۱-۲۶۰] و همچنین بصورت زیرنویس.
 [مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی؛ اثر شماره: ۲۳]
 ۱. قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ ق- کنگره‌ها.
 ۲. تفاسیر شیعه، قرن ۳ ق. نقد و تفسیر . الف. کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی
 BP۱۱۶ق۸۵۹



مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی^(ه)

شماره: ۲۳

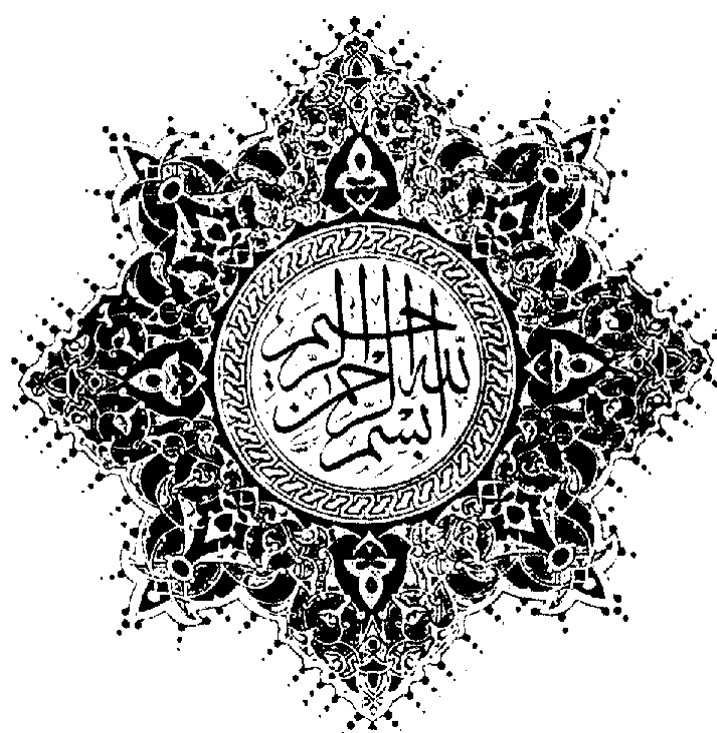
پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه

عنوان:	پژوهشی در تفسیر قمی
مؤلف:	پوران میرزایی
ناشر:	انتشارات زائر
چاپخانه:	زائر
صفحه بندی:	فیض الله
نوبت چاپ:	اول / زمستان ۱۳۸۸
شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه
قیمت:	۳۰۰۰ تومان
شابک:	۵-۱۱۱-۱۸۰-۹۶۴-۹۷۸

کلیه حقوق برای پژوهشکده علامه طباطبائی^(ه) محفوظ است.

مرکز پخش: قم / چهارراه شهداء / انتشارات زائر

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹- ص.پ: ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵



فهرست مطالب

مقدمه کنگره.....	۱۱
مقدمه.....	۱۵

فصل اول: کلیات

تعریف تفسیر.....	۱۹
اثر.....	۲۱
تفسیر اثری (مأثور).....	۲۴
تفسیر مأثور.....	۲۶
جایگاه مأثور از پیامبر ﷺ در تفسیر.....	۲۷
جایگاه مأثور از معصوم علیهم السلام.....	۳۰
جایگاه مأثور از صحابه.....	۳۱
حجیت و جایگاه سنت و خبر واحد در تفسیر.....	۳۲
حجیت و جایگاه سنت در تفسیر.....	۳۲
الف) معنای لغوی.....	۳۲
ب) معنای اصطلاحی.....	۳۴
مرجعیت سنت نبوی در تفسیر قرآن.....	۳۵
مرجعیت اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن.....	۳۹
حجیت و جایگاه خبر واحد در تفسیر.....	۴۸
کمبودها و آفت‌های تفسیر مأثور.....	۵۰
فراگیر بودن روایات تفسیری نسبت به کل قرآن.....	۵۰
ضعف سند در روایات تفسیری.....	۵۱
روایات جعلی در تفسیر.....	۵۲

اسرائیلیات در تفسیر.....	۵۳
منابع موجود در تفسیر اثری و نقش شناخت آن‌ها در فهم تفسیر اثری.....	۵۵
جایگاه تفسیر قمی.....	۵۷

فصل دوم: ساختارشناسی تفسیر تسنیم

گفتار اول: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.....	۶۱
گفتار دوم: کتاب تفسیر قمی.....	۶۳
تاریخچه نشر و نسخه‌شناسی.....	۶۳
تاریخچه استناد به محتوای کتاب.....	۶۵
گفتار سوم: ساختار تفسیر قمی.....	۶۶
مقدمه کتاب.....	۶۷
متن کتاب.....	۷۰
الف) تفسیر مأثور.....	۷۱
ب) تفسیر اجتهدی.....	۷۳
شرح حال ابوالجارود.....	۷۳
گفتار چهارم: شیوه چینش مطالب در تفسیر قمی.....	۷۴
۱- تقطیع یک روایت در خلال چند آیه.....	۷۶
۲- جابه‌جایی آیات و به‌هم‌خوردن ترتیب.....	۷۹
۳- فترت در نقل از علی بن ابراهیم و گزینشی عمل کردن.....	۸۱
۴- نقل قول‌ها.....	۸۴
۵- روایت از اهل سنت.....	۸۶
۶- ارجاعات و عبارات واسطه‌ای.....	۸۹
۷- بیان چند تفسیر ذیل یک آیه (مقایسه میان تفاسیر یک آیه).....	۹۲
۸- فترت نقل از ابوالجارود.....	۹۶

فصل سوم: درون‌شناسی تفسیر قمی

گفتار اول: تفسیر قرآن به قرآن.....	۹۹
گفتار دوم: کاربرد تأویل در تفسیر قمی.....	۱۰۱
۱. تأویل مسند.....	۱۰۳
۲. تأویل غیرمسند.....	۱۰۷



۱۱۰	۳. شبه تأویل ها.....
۱۱۰	الف) جری و تطبیق.....
۱۱۱	ب) قرائت تفسیری.....
۱۱۳	ج) تفسیر مزجی.....
۱۱۴	گفتار سوم: کاربرد علوم قرآنی در تفسیر قمی.....
۱۱۵	۱- اسباب نزول.....
۱۱۵	گونه اول: اسباب نزول مسند.....
۱۱۷	گونه دوم: اسباب نزول غیرمسند.....
۱۱۸	۲- محکم و متشابه.....
۱۲۲	۳- عام و خاص.....
۱۲۳	۴- کنایه.....
۱۲۴	۵- نسخ.....
۱۲۶	۶- تحریف.....
۱۳۲	۷- توقیفی نبودن جایگاه آیات.....
۱۳۶	۸- نزول دفعی و تدریجی قرآن.....
۱۳۷	۹- تفسیر مفردات.....
۱۳۹	۱۰- مکی و مدنی بودن آیات.....
۱۳۹	۱۱- حروف مقطعه.....
۱۴۰	۱۲- عطف آیه به آیه.....
۱۴۲	۱۳- مضارع محقق الوقوع (لفظه ماضٍ و معناه مستقبل).....
۱۴۳	۱۴- تقدیم و تأخیر.....
۱۴۵	۱۵- به کار رفتن حرفی به جای حرف دیگر.....
۱۴۶	۱۶- متفرقات.....
۱۴۶	الف) فضائل سور.....
۱۴۶	ب) نزول قرآن به لهجه های مختلف.....
۱۴۷	ج) لفظ واحد و معنا جمع و برعکس.....
۱۴۷	گفتار چهارم: مباحث موضوعی در تفسیر قمی.....
۱۴۷	۱- داستان های قرآنی، اخبار پیشینیان و غزوات صدر اسلام.....
۱۵۲	۲- مباحث کلامی و ردّ فرق باطل.....
۱۵۲	الف) اشاره صریح به تفاوت اندیشه های شیعی و سنی.....

ب) اشاره به تفکرات فرق مختلف و بیان بطلان آنها.....	۱۵۶
ج) تأویل برخی از آیات به برخی عقاید کلامی.....	۱۵۷
۳- مباحث فقهی.....	۱۵۸
۴- ادبیات عرب و نکات نحوی.....	۱۵۹

فصل چهارم: استناد و انتساب تفسیر قمی

گفتار اول: استناد و انتساب مقدمه تفسیر قمی.....	۱۶۵
نکته اول.....	۱۷۶
نکته دوم.....	۱۷۸
گفتار دوم: استناد متنی تفسیر قمی.....	۱۷۹
۱- راوی تفسیر: ابوالفضل عباس بن محمد علوی.....	۱۷۹
۲- مؤلف تفسیر.....	۱۸۰
۳- علی بن ابی حاتم قزوینی.....	۱۸۲
۴- مشایخ مذکور در تفسیر قمی.....	۱۸۳
۱- ابو القاسم الحسینی.....	۱۸۳
۲- ابراهیم بن مهزیار.....	۱۸۴
۳- ابراهیم بن هاشم.....	۱۸۴
۴- احمد بن ادريس.....	۱۸۴
۵- احمد بن حسین.....	۱۸۵
۶- احمد بن زیاد.....	۱۸۶
۷- احمد بن علی.....	۱۸۶
۸- احمد بن محمد شیبانی.....	۱۸۷
۹- احمد بن محمد همدانی.....	۱۸۷
۱۰- احمد بن محمد بن موسی.....	۱۸۸
۱۱- جعفر بن احمد.....	۱۸۸
۱۲- جعفر بن محمد.....	۱۸۹
۱۳- حبیب بن حسن.....	۱۹۰
۱۴- حسن بن علی بن مهزیار.....	۱۹۰
۱۵- حسن بن محمد.....	۱۹۱
۱۶- حسین بن عبدالله السکینی.....	۱۹۱



۱۷- حسین بن علی بن زکریا.....	۱۹۱
۱۸- حسین بن محمد بن عامر.....	۱۹۲
۱۹- حمید بن زیاد.....	۱۹۳
۲۰- خالد.....	۱۹۵
۲۱- عباس بن محمد.....	۱۹۵
۲۲- عبد الرحمان بن محمد.....	۱۹۵
۲۳- عبدالله بن موسی.....	۱۹۶
۲۴- علی بن جعفر.....	۱۹۷
۲۵- علی بن حسین.....	۱۹۷
۲۶- سعید بن محمد.....	۱۹۸
۲۷- محمد بن ابی عبدالله.....	۱۹۹
۲۸- محمد بن احمد بن ثابت.....	۲۰۰
۲۹- محمد بن جعفر (الرزاز).....	۲۰۰
۳۰- محمد بن حسین.....	۲۰۱
۳۱- محمد بن سلمه.....	۲۰۲
۳۲- محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری.....	۲۰۳
۳۳- محمد بن عبدالله بن غالب.....	۲۰۴
۳۴- محمد بن علی بن بلال.....	۲۰۵
۳۵- محمد بن عیسی.....	۲۰۶
۳۶- محمد بن عمیر.....	۲۰۶
۳۷- محمد بن قاسم.....	۲۰۷
۳۸- محمد بن همام الاسکافی.....	۲۰۷
۳۹- محمد بن ولید.....	۲۰۸
۴۰- محمد بن یحیی البغدادی.....	۲۰۹
۴۱- هارون بن مسلم.....	۲۰۹
۴۲- یاسر.....	۲۰۹
۴۳- یعقوب بن یزید.....	۲۱۰
منابع مؤلف در نگارش.....	۲۱۱
گفتار سوم: نقد متنی تفسیر قمی.....	۲۱۳
۱- نقد ساختار کتاب.....	۲۱۳
الف) تکرار یک روایت.....	۲۱۳

۲۱۴	ب) ادغام دو روایت در هم.....
۲۱۶	ج) اشاره به ناقص بودن نقل علی بن ابراهیم.....
۲۱۷	د) ذکر روایات با اسناد و یا متن ناقص.....
۲۲۰	۲- نقد محتوای کتاب.....
۲۲۰	اسرائیلیات و روایات جعلی.....
۲۲۴	۳- منقولات تفسیر قمی در سایر منابع.....

فصل پنجم: توثیق عامِ راویان تفسیر قمی

۲۲۹	گفتار اول: طرح و شرح نظریهٔ توثیق عام تفسیر قمی.....
۲۳۱	گفتار دوم: بررسی نظریهٔ توثیق عام مشایخ قمی.....
۲۳۳	گفتار سوم: بررسی شرح حال رجالِ راویان تفسیر قمی.....
۲۳۳	۱. راویان ضعیف.....
۲۴۱	۲. راویان سنی مذهب.....
۲۴۲	۳. راویان شیعی غیر امامی.....
۲۴۲	۴. راویان مجهول.....
۲۴۷	خاتمه.....
۲۵۱	کتاب نامه.....
۲۵۱	الف: منابع و مأخذ (فارسی).....
۲۵۲	ب: منابع و مأخذ (عربی).....
۲۶۱	عنوان الرساله حول التفسیر القمی در اسه تحقیقه.....
۲۶۱	الملخص.....

مقدمه کنگره

شناخت هر علمی، پیوندی عمیق با شناخت تاریخ آن علم دارد، و در علوم انسانی به‌ویژه دانش‌هایی مانند فقه، حدیث و تفسیر، ضرورت آگاهی از تاریخ آن علوم بیش‌تر احساس می‌شود. چنان‌که یک فقیه هرگز نمی‌تواند بدون آگاهی از تاریخچه مسأله فقهی و تحولات آن در طول تاریخ، و نیز آرا و اقوال و موضع‌گیری فقهای گذشته به اظهارنظر صحیح و دقیق در آن مسأله اقدام کند؛ در مباحث تفسیری و حدیثی هم همین ضرورت وجود داشته، بلکه اهمیتی دوچندان می‌یابد.

درایت و فهم و فقه‌الحدیث بدون توجه و اطلاع کامل از تحولات تاریخی حدیث ممکن نیست. کسی که نمی‌داند احادیث موجود، عین الفاظ معصومان علیهم‌السلام است یا نقل به معنا، یا نقل به مضمون شده، قطعاً در استنباط احکام از روایات با مشکل مواجه می‌گردد.

قرن چهارم هجری بی‌تردید نقطه عطفی در تاریخ تحولات حدیث شیعه است. در قرن سوم غالب محدثان شیعه، عرب‌زبانان ساکن جنوب عراق بودند، اما در آغاز قرن چهارم، جایگاه خود را به راویان و محدثان ایران زمین داده، عالمان فرهیخته ایرانی عهده‌دار منصب مهم نقل حدیث گردیدند.

حلقه واسطه این تحول بزرگ خاندان «علی بن ابراهیم بن هاشم بن خلیل کوفی» بود. ابراهیم بن هاشم سرآغاز این چرخش محسوب می‌شود، که احادیث و فرهنگ شیعه و میراث علمی و حدیثی گران‌بهای اهل بیت علیهم‌السلام را از کوفه به قم منتقل کرد.

در قرن دوم و سوم صدها کرسی درس حدیثی در کوفه وجود داشت، که همگی به «قال الصادق علیه‌السلام» و «قال الباقر علیه‌السلام» اشتغال داشتند و با کمال دقت و متانت، غبار تحریف و تبدیل را، که توسط دست‌نشان‌دگان بنی امیه یعنی وضّاعان پدید آمده بود؛ از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کنار می‌زدند و مردم را با معارف اصیل و حیاتی اسلام آشنا می‌کردند. ولی در پایان قرن سوم، یک‌باره قم جانشین کوفه گردید و عنوان پرافتخار حرم اهل بیت علیهم‌السلام مفهوم حقیقی خود را نشان داد. و این خاندان «علی بن ابراهیم قمی» بودند که قم را به جایگاه اصلی خود رساندند و آن را زینده «حرم اهل بیت علیهم‌السلام» بودن قرار دادند.

مهاجرت حضرت سنی فاطمه معصومه سلام الله علیها بنت باب الحوائج الی الله به قم باعث گردید این شهر، مَهبط شیعیان و کانون توجه علویان و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام قرار گیرد، قطعاً مدفن بانوی کرامت و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در قم، در مهاجرت ابراهیم بن هاشم به این دیار بی تأثیر نبود، و قم این‌گونه مرکز فرهنگی تفکر شیعه و میراث‌دار حدیث اهل بیت علیهم‌السلام گردید.

علی بن ابراهیم قمی که دوران حضرات عسکریین علیهم‌السلام و بیش‌تر دوران غیبت صغری را درک کرده از بزرگ‌ترین فقها، مفسران و محدثان شیعه است و در عمر پربرکت خود به رغم عارضه چشم، که در نیمه عمر به آن مبتلا گردید، نه‌تنها عهده دار نقل و روایت حدیث بود، بلکه به شرح و تفسیر و فقه‌الحدیث نیز پرداخته است.



کتاب شریف کافی که نخستین و مهم‌ترین جامع حدیثی شیعه، از جوامع اولیه حدیث، به‌شمار می‌رود و ثقة‌الاسلام کلینی بیش از شانزده هزار حدیث را در آن گردآورده، کاملاً نشان دهنده تلاش شبانه‌روزی علی بن ابراهیم قمی در سامان بخشیدن به حدیث شیعه است. و مبالغه نیست اگر ادعا شود نیمی از احادیث کافی از او گرفته شده، گرچه نوع رابطه و پیوند این استاد و شاگرد (علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یعقوب کلینی) برای ما چندان روشن نیست و آمدن مرحوم کلینی به قم، برای فراگیری حدیث از علی بن ابراهیم مورد تردید جدی است، به‌نظر می‌رسد در سفر دوم ابراهیم بن هاشم به قم که از مسیر ری آمده است وی در خدمت پدر بزرگوار خود بوده و در ری توقف کرده و کلینی رحمه‌الله از این فرصت به خوبی بهره برده و خمیرمایه کتاب کافی را از علی بن ابراهیم فرا گرفته باشد.

اهتمام ویژه علی بن ابراهیم به تفسیر قرآن و نگارش تفسیر روایی تفسیرالقمی سبب توجه به این روش حدیثی شد؛ به‌گونه‌ای که مرحوم صدوق از پرورش‌یافتگان همین مکتب، چنان به تفسیر روی آورد که درباره او گفتند: وی از مکتب‌ترین در تفسیر قرآن است.

جمع‌آوری آرای فقهی علی بن ابراهیم قمی، بررسی اندیشه‌های تفسیری و نیز کاوش در اقوال کلامی و اخلاقی وی می‌طلبد که ابتدا، آثارش گردآوری و به‌صورت مُصَحَّح و مُنَقَّح ارائه گردد؛ لذا آنچه اکنون بدین منظور عرضه می‌گردد نه‌تنها پایان کار در مورد این فقیه و محدث بزرگ نیست، بلکه آغازی برای پژوهش‌های دامنه‌دارتر خواهد بود. بدان امید که حضرت حق - سبحانه و تعالی - این گام کوچک را بپذیرد.

در پایان برخود لازم می‌دانم از زحمات همه کسانی که در راه تعظیم شعائر

دینی و نشر فرهنگ و معارف اسلامی می‌کوشند، به‌ویژه تولیت مُعظّم آستانه مقدسه حضرت آیه الله مسعودی خمینی و تمام خدمتگزاران، نویسندگان، محققان و پژوهشگرانی که در تدوین مجموعه آثار این کنگره سهیم بوده‌اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. خداوند متعال بر توفیقاتشان بیفزاید.

احمد عابدی - دبیر کنگره

۲۷ رجب ۱۴۳۰

مقدمه

روشن است که نگرش به تفسیر، در دو مکتب اهل بیت علیهم السلام و خلفا متفاوت بوده است. عالمان شیعی از کهن‌ترین روزگاران، تفاسیری را بر پایه کلام معصومان علیهم السلام رقم زده‌اند که اصطلاحاً به آن‌ها عنوان تفسیر اثری می‌گوییم.

تفسیر اثری به لحاظ تاریخی از اولین شیوه‌های تفسیر قرآن به شمار می‌آید و در تمام جریان‌های تفسیری و فکری نقش مهمی داشته است. از این رو بررسی تحقیق و استوارسازی آن ضرورتی انکارناپذیر است.

یکی از مهم‌ترین تفاسیر اثری شیعه، تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی است. مراجعه فراوان به این کتاب - اثرگذاری آن بر سایر متن‌ها و نیز شخصیت بزرگ مفسر - جایگاه ویژه‌ای را به آن اختصاص داده است. با این وجود، به لحاظ انتساب و با توجه - به تفاوت طرق اسانید کتاب با طرق معروف علی بن ابراهیم، ناستواری بخشی از متن و نیز اشمال آن بر مسائل تاریخی و جز آن - درباره این تفسیر نکات مبهمی وجود دارد. بنابراین، اهمیت تفسیر از یک سو و پرسش‌های مهمی که در نگاه ابتدایی پاسخ روشنی ندارند از سویی دیگر - پژوهشی دقیق را ضروری می‌نماید.

این پژوهش با تحلیل و تحقیق این اثر مشهور سعی دارد چگونگی محتوا و



اسانید آن را روشن سازد و در نهایت به سه پرسش دربارهٔ این کتاب پاسخ دهد:

۱- مؤلف واقعی نسخهٔ رایج تفسیر قمی کیست؟

۲- آیا می‌توان به منقولات این کتاب به عنوان مرجعی قوی و معتبر اعتماد

کرد؟

۳- نظریهٔ توثیق عام مشایخ تفسیر قمی تا چه اندازه معتبر است؟

فصل اول:

کلیت

۱- تعریف و جایگاه تفسیر ماثور

۲- جایگاه تفسیر قمی

از گذشته تا کنون هیچ تلاش جدی که به بررسی این کتاب تفسیری پرداخته باشد، صورت نگرفته است. تنها در بحث از پیشینه علمی این تحقیق، می توان به بخشی از کتاب وسائل الانجاب الصناعی تألیف آقای محمدرضا سیستانی، پژوهش موجزی تحت عنوان حول تفسیر القمی دراسة تحقیقیه نوشته محمود هیدوس و نیز چند مقاله کوتاه اشاره نمود.

ابتدا لازم است به توضیح مباحثی پردازیم که در حوزه تفسیر مآثور پرکاربردند تا با بررسی جایگاه این روش و نگاه دانشوران به آن، اهمیت پرداختن به چنین کتابی روشن شود.^۱

تفسیر اثری ترکیبی است از دو واژه «تفسیر» و «اثر» که در ابتدا، این دو واژه را از لحاظ لغوی بررسی می کنیم.

تعریف تفسیر

واژه تفسیر از باب تفعیل و از ریشه (ف س ر) به معنای روشن و

۱. شایان ذکر است در فصل اول این نوشته، تعاریف، نقل قولها، و... به صورت گذرا و بیشتر از باب یادآوری بیان شده اند - چه این که اصل بحث ما درباره تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم است و نیز مباحثی پیرامون دانش تفسیر مآثور، به تفصیل، از سوی دانشوران مطرح شده - از این رو نیازی به توضیح و تفصیل این مباحث نیست و نویسنده کمتر مطلبی را بر اساس رأی و عقیده خود آورده - بلکه بیشتر بر نقل قول از سایر مؤلفان بسنده نموده است.

آشکارکردن، تبیین و توضیح، ابهام‌زدایی از معنا و بازگویی مراد از الفاظ مشکل است.^۱ برخی گفته‌اند کلمهٔ فسر مقلوب از «سفر» است؛ همانند کاربرد این واژه در جملهٔ «أسفر الصبح» که به معنای «روشن شدن صبح» است.^۲

این تعابیر روشنگر آن است که واژهٔ تفسیر از منظر لغت، معنایی واضح و روشن دارد و تقریباً اهل لغت در معنای آن اتفاق نظر دارند؛ اما مفسران در تعریف تفسیر با هم اختلاف نظر دارند تا اندازه‌ای که برخی از دانشمندان، آن را از جمله علوم برشمرده‌اند که نمی‌توان برای آن تعریفی ذکر کرد و بر آن حد نهاد.^۳

برخی در تعریف تفسیر گفته‌اند:

«بیان معانی آیات قرآنی و هویدا ساختن مراد الهی از آیات و تبیین مقاصد و مفاهیم آیات».^۴

برخی نیز گفته‌اند تفسیر دانشی است که دربارهٔ آیات الهی از آن جهت که «کلام الهی» هستند، سخن می‌گوید.^۵ یعنی دانشی که در جهت روشن کردن معانی آیات است با این ویژگی که آن‌ها کلام الهی هستند.

البته آنچه بیان شد گزیده‌ای از تعاریف مطرح در حوزهٔ دانش تفسیر است و

۱. الفراهیدی البصری، خلیل بن احمد، *العین*، ج ۷، ص ۲۴۷؛ ابن منظور الافریقی المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، ج ۶، ص ۳۶۱؛ ابوحیان، محمد بن یوسف الاندلسی الغرناطی، *تفسیر البحر المحیط*، ج ۱، ص ۱۳.

۲. ابن منظور، جمال الدین محمد، همان، ج ۶، ص ۳۶۹.

۳. الذهبی، محمدحسین، *التفسیر و المفسرون*، ج ۱، ص ۱۴.

۴. الطباطبائی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن* - ج ۱، ص ۴؛ *کشاف اصطلاحات الفنون*، ج ۲، ص ۱۱۲.

۵. نک: الحکیم، محمدباقر، *العلوم القرآن*، ص ۷۲.



اختلاف عالمان در تعریف اصطلاحی این واژه بسیار عمیق است.^۱ اما آنچه به عنوان قدر مشترک در تعریف آنان می‌توان یافت، همان ابهام‌زدایی از معنای عبارات قرآنی است که ریشه در معنای لغوی واژه دارد.

اثر

در لغت، برجامانده هر چیزی را اثر گویند. برای مثال وقتی کسی می‌گوید: «ذهبت فی اثر فلان» مرادش این است که از او پیروی کردم و یا این‌که پا بر جای پای او نهادم و رفتم. «اثر الحدیث» نیز به این معناست که کسی سخنان دیگران را (همان نقلی که از کسی بر جای مانده) گزارش و بازگو کند. **مأثره** نیز به مکرمت و بزرگی‌ها گفته می‌شود - چه این‌که نسل در نسل در روزگاران مختلف گزارش می‌شود.^۲ در تعریف اصطلاحی اثر - همانند تفسیر و بیش از آن - میان محدثان اختلاف است. به نظر می‌رسد دایره معنایی این واژه تا حدی گسترده می‌شود که سخنان پیامبر ﷺ صحابه و حتی تابعان را فرامی‌گیرد و گاه تنها آثار صحابه را

۱. از زبان برخی دانشمندان این واژه این‌گونه تعریف شده است: «علم يبحث فيه عن احوال القرآن المجید، من حیث دلالتہ علی مراد الله تعالی، بقدر الطاقۃ البشریہ» (سلامه، محمدعلی، **منهج الفرقان فی علوم القرآن**، ج ۲ - ص ۶)؛ «علم يفهم به کتاب الله المنزل علی نبیہ محمد صلی الله علیه وآله و بیان معانیہ واستخراج احکامہ وحکمہ» (السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، **الإتقان فی علوم القرآن**، بالهامش اعجاز القرآن، القاضی ابوبکر الباقلانی، ج ۲، ص ۱۷۴)؛ «علم يبحث عن کیفیۃ النطق بالفاظ القرآن ومدلولاتها واحکامها الافرادیۃ والترکیبیۃ ومعانیها التي تحمل علیها حالۃ التركيب و...» (ابوحیان، محمد بن یوسف، همان، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴)، البته گفتنی است که ابوحیان - ارائه‌کننده تعریف اخیر - خود بر این تعریف نقد زده است که با توجه به آن می‌توان این تعریف را تعریفی نامناسب از تفسیر برشمرد. به هر حال تعاریفی از این دست در کتب علوم قرآنی بسیار روبه‌رو می‌شویم.

۲. نک: الفراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، همان، ج ۱، ص ۲۳۷؛ الفراهیدی البصری، خلیل بن احمد، **ترتیب کتاب العین**، ص ۳۷؛ الزبیدی الحنفی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، ج ۱۰، ص ۱۳.

شامل می‌شود. برخی آن را اعم از حدیث و خبر می‌دانند و برخی تنها نقل از صحابه و... اکنون به برخی از تعاریف دانشوران در این حوزه اشاره می‌کنیم:

(الف) اثر، اعم از حدیث و خبر است و به هر دوی آن‌ها گفته می‌شود اما عکس آن صادق نیست.^۱

(ب) در میان عالمان ما کسانی هستند که از عنوانِ اثر، تنها منقول از امامان علیهم‌السلام را می‌دانند... اما رئیس محدثان شیعه از عنوان «آثار صحیح» احادیث رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اوصیای صادق را مراد کرده است.^۲

(ج) اثر آن چیزی است که از صحابه رسیده باشد.^۳
(د) اثر، منقول از صحابه را گویند که اطلاق آن بر کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز صحیح است.^۴

(هـ) بزرگان حدیث میان خبر و اثر تفاوت قائل شده‌اند و گفته‌اند خبر آن است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شود و اثر آن است که از صحابه گزارش شود.^۵

(و) فقیهان خراسان «اثر» را ویژه «موقوف» اصطلاحی می‌دانستند و گروهی خبر را ویژه منقول از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دانسته‌اند اما سخن معتمدی که محدثان برآند این است که

۱. الشهید الثانی، *الرعاية فی علم الدراية*، ص ۵۰؛ الصدر، حسن، *نهاية الدراية فی شرح الرسالة*

الموسومة بالوجيزة للبهائي، ص ۸۲.

۲. الحسینی المرعشی الداماد، میر محمد باقر، *الرواشرح السماوية فی شرح الأحادیث الإسلامية*، ص ۳۸.

۳. رک: التهانوی، محمد اعلی بن علی، *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم الإسلامية*، ج ۱، ص ۹۵.

۴. القاسمی، محمد جمال الدین، *القواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث*، ص ۵۲.

۵. الحسینی الواسطی، محب الدین، همان، ج ۱۰، ص ۱۳.



همه آنچه یاد شده را می‌توان اثر نامید؛ چون از «اثر

الحديث» گرفته شده است، یعنی آن را روایت کردم.^۱

آنچه آمد گزیده‌ای از نقل‌های عالمان شیعه و اهل سنت در تعریف واژه «اثر» بود. برای بررسی دقیق‌تر این واژه بهتر آن است که به کاربرد آن در میان محدثان بپردازیم و این‌که «اثر» در میان محدثان در چه معنایی استعمال شده است تا با دقت در دو حوزه «تعریف» و «استعمال»، به نتیجه‌ای منطقی از معنای اصطلاحی این واژه دست‌یابیم.

از جست و جو در نگاشته‌های عالمان و نیز عناوین کتاب‌های گذشتگان برمی‌آید که واژه «اثر» همان منقولات روایی است و تا حدودی با «حدیث» مترادف بوده است و عالمان از استعمال واژه «آثار» همان احادیث منقول از معصوم علیه السلام را مراد می‌کرده‌اند برای مثال می‌توان گفت: شیخ مفید غالباً اثر را به حدیث و احادیث اطلاق می‌کند.^۲ ابن حجر نام کتاب خود را *نخبة الفكر فی مصطلح اهل الاثر* نامیده است و طبری کتاب خود را *تهذیب الآثار و تفصیل معانی الثابت عن رسول الله صلی الله علیه و آله من الاخبار* نام نهاده و نیز سایر محدثان همچون قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد در *الاقتصاد یصحیح الآثار عن الائمة الأطهار*، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزار رازی در *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر* و ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیاش جوهری در *مقتضب الاثر فی النص علی عدد الائمة الاثنی عشر*.

همه و همه، از واژه اثر در عناوین کتب خود همان حدیث را مراد کرده‌اند^۳

۱. عتر، نور الدین، *منهج النقد فی علوم الحديث*، ص ۲۸.

۲. مهدوی راد، محمد علی، *آفاق تفسیر مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی*، دفتر اول، ص ۱۲۳؛ با استناد به *الارشاد*، ج ۱، ص ۳۳۰، ۳۲۰، ۳۱۹ و...؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳. مهدوی راد، محمد علی، *آفاق تفسیر مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی*، همان، ص ۱۲۴.

و از همه مهم‌تر این‌که در روایات و سخنان ائمه علیهم‌السلام گاهی از احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با عنوان اثر یاد شده است.^۱ از آنچه گفته شد برمی‌آید واژه حدیث، اثر و خبر تقریباً هم معنا هستند و پیشینیان میان آن‌ها تفاوت مشخصی نمی‌گذاشتند اما با توجه به اقوال متأخران که این واژه را اعم از خبر و حدیث می‌دانند می‌توان گفت امروزه مراد از اثر در تفسیر اثری همان معنای عام از خبر و حدیث و به معنای منقولات روایی است.

تفسیر اثری (مأثور)

تفسیر با گذشت زمان و در طول قرن‌های متمادی از صرف گزارش نقل‌های معصومان علیهم‌السلام به وادی اجتهاد پای نهاد و رفته رفته آیات قرآن، در پرتو ادبیات، فلسفه، کلام، عرفان و سایر علوم و معارف در هر عصر، معنا شد و هر صاحب فنی متناسب با تخصص و مهارت خود به تفسیر آن پرداخت تا آنجا که امروزه شاهد چندین شیوه تفسیری هستیم که برای هر یک کتابی نگاشته شده که مبنای اهل آن فن قرار گرفته است. از این رو شیوه مفسران در مقام تفسیر آیات بر حسب اختلاف سلیقه و نیز معلومات ایشان در حوزه علوم و معارف مختلف، متفاوت است؛ برخی تنها نقل را در تفسیر معتمد می‌شمارند و برخی عقل را نیز بدان می‌افزایند. سخن از شیوه‌های مفسران در تفسیر قرآن، بحثی درازدامن است که این پژوهش در مقام پرداختن بدان نیست، تنها آنچه به کار می‌آید اشاره به این مطلب است که تفسیر مأثور که همان ترکیب «تفسیر» و «اثر» با هم است یکی از شیوه‌های تفسیر قرآن است و همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، وظیفه زدودن ابهام از چهره معانی آیات قرآن با استعانت از روایات و احادیث از

۱. همان؛ با استناد به **الاحتجاج**، ج ۲، ص ۱۶۲؛ **بحار الأنوار**، ج ۷۸، ص ۲۱۶.



معصومان علیهم السلام را بر عهده دارد. البته آنچه گفته شد قدر مشترک معنایی است که مفسران و دانشمندان در تعریف تفسیر اثری بیان کرده‌اند و این تعریف نیز در لسان ایشان همانند سایر تعاریف خالی از اختلاف نیست برای نمونه به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) تفسیر نقلی یا تفسیر مأثور در بیان و تفصیل آیات مبهم قبل از هر چیز بر خود قرآن استوار است و سپس بر روایات نقل شده از معصوم علیه السلام پیامبران یا امامان معصوم علیهم السلام و بعد از آن، بر روایاتی از صحابه بزرگوار پیامبر و تابعان آنان که در توضیح و شرح دشواری‌های آیات مبهم وارد شده است.^۱

ب) تفسیر مأثور، تفسیر آیات قرآن با آیات دیگر و نیز با آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعان نقل شده است، گفته می‌شود.^۲

ج) مراد از تفسیر مأثور، تفسیر آیات الهی به قرآن و روایات است که اولی قطعی و دومی مردد بین نفی و اثبات است.^۳

ناگفته نماند این تعاریف از آن جهت که آیات قرآن را در تعریف تفسیر اثری داخل می‌کند، خالی از اشکال نیستند چه این‌که پیش‌تر واژه «اثر» را تعریف

۱. معرفت، محمدهادی، تفسیر و مفسران، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ هـ ش، ج ۲، ص ۱۷.

۲. الذهبی، محمد حسین، همان، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳. علی الصغیر، محمد حسین، المبادئ العامة لتفسير القرآن الكريم، بیروت، دار المورخ العربی، ۱۴۲۰ هـ، ص ۵۵.

کردیم و دیدیم که هیچ یک از دانشمندان در معنای اثر به آیات قرآن اشاره نکرده‌اند. مگر این که مراد از این تعاریف را معنای عام «نقل» در عبارت «تفسیر نقلی» بدانیم که اعم از قرآن و حدیث است البته در این صورت نیز این تعاریف باید به جای واژه تفسیر مآثور از واژه تفسیر نقلی استفاده کنند و این خلط خالی از اشکال نمی‌نماید.

نیز در تعریف تفسیر مآثور آمده است:

(د) تفسیر مآثور همان تفسیر نقلی یا روایتی است که مصدر آن [از نگاه اهل سنت] روایات صادر از پیامبر ﷺ و یا کلام صحابه است و [از نگاه شیعه] آنچه که از ائمه اطهار علیهم‌السلام صادر شده است.^۱

تعریف اخیر از نگاه ما صحیح‌تر و به آنچه از مجموعه تعاریف ارائه شده در این پژوهش دست‌یافته‌ایم، نزدیک‌تر است.

تفسیر مآثور

اگرچه امروزه تأثیرگذاری احادیث و روایات در تفسیر قرآن کم‌رنگ‌تر از دوره صحابه، تابعان و سده‌های نخستین اسلام است و با گسترده‌ی شیوه‌های تفسیری کمتر به تفسیر مآثور پرداخته می‌شود؛ اما این نکته نباید مغفول بماند که روزگاری تنها مفسر و شارح قرآن، پیامبر اکرم ﷺ و پس از ایشان هم محدثان امت بوده‌اند.

اصل صدور احادیثی از پیامبر اکرم ﷺ و معصومان علیهم‌السلام در حوزه تفسیر انکارناشدنی است اما آنچه میان دانشوران در بحث از جایگاه و حجیت تفسیر

۱. نک: مهدوی راد، محمد علی، آفاق تفسیر، همان، ص ۱۲۶.



مأثور محل اختلاف است نشأت گرفته از تعاریف متفاوتی است که از «مأثور» ارائه می‌دهند.

پیش‌تر نیز بیان شد که در تعریف تفسیر مأثور اختلاف است؛ در گستره معنایی این تعریف عده‌ای قول پیامبر ﷺ، عده‌ای قول معصوم علیه‌السلام و عده‌ای قول صحابه و حتی تابعان را وارد کرده‌اند. از این رو در یک جمع‌بندی، برای بررسی دقیق جایگاه تفسیر مأثور باید این امر را در سه حوزه به تفکیک بررسی کرد:

- ۱- جایگاه آثار پیامبر ﷺ در تفسیر قرآن؛
- ۲- جایگاه آثار معصوم علیه‌السلام در تفسیر قرآن؛
- ۳- جایگاه آثار صحابه در تفسیر قرآن.

جایگاه مأثور از پیامبر ﷺ در تفسیر

در بحث از جایگاه آثار پیامبر ﷺ در تفسیر باید گفت - سنت پیامبر ﷺ در مقام رجوع و احتجاج به آن و نیز استنباط احکام شرعی، همواره در مرتبه دوم و پس از قرآن قرار دارد چه این که قرآن مصدر اول و اصلی است و نیز قطعی الصدور است و سنت به جز در دایره کوچک سنت متواتر و قطعی، بخش عظیم آن ظنی الصدور است.^۱

گفتنی است که این دوم بودن از نظر تاریخی و حجیت است نه از نظر استناد؛ چه این که قرآن و سنت در مقام استناد جدایی ناپذیرند؛ لکن در تعارض یافته‌های ما از قرآن با سنت، همواره قرآن رجحان می‌یابد و اصل قرار می‌گیرد و

۱. الحکیم، محمدتقی، *الاصول العامة للفقهاء المقارن*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیه‌السلام، ۱۹۷۹ م، ص ۲۴۸ و ص ۲۴۸ و السلفی، محمدلقرمان، *السنة حجتها و مکانها فی الاسلام*، مدینه، مکتبه الإیمان، ۱۴۰۹ هـ، ص ۱۳.

سنت در واقع مبین و شارح کلام خداوند است.^۱
این امر به روشنی بیان می‌کند که احادیث و آثار رسیده از معصوم علیه السلام در تفسیر قرآن چه جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارد. حدیث برای فهم معانی قرآن، مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع و مصدر است؛ چه این‌که خداوند خود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبین و مفسر قرآن معرفی کرده و فرموده است:

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲
﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۳

با استناد به این آیات باید گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وظیفه تبیین قرآن را بر عهده داشته و خداوند او را مرجع رفع هر گونه ابهام از معانی قرآن معرفی کرده است.

قرآن بیشتر به گونه‌ای مجمل و تنها به اصول معارف و مبانی احکام و دین پرداخته است و شرح و بسط این معارف را بر عهده گفتار، کردار و تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که از آن به «سنت» تعبیر می‌شود، نهاده است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این مهم را به خوبی دریافته و وظیفه خود را به انجام رسانیده است. گواه این مدعا آن‌که در صدر اسلام قرآن و تفسیر آن، از سوی پیامبر به صحابه تعلیم می‌شد که ثمره آن تربیت مفسران بزرگی از صحابه، همچون امیر مؤمنان علی علیه السلام - که سرآمد مفسران است، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود بوده؛ چنانچه در روایات آمده است:

۱. همان، ص ۹۶ و ۹۵ و عبدالخالق، عبدالغنی، حجیة السنه، ص ۴۸۵ تا ۴۸۹.

۲. نحل / ۴۴.

۳. همان / ۶۴.



هر یک از ما (صحابه) که ده آیه از قرآن می‌آموختیم، از آن نمی‌گذشتیم مگر آن‌که معنا و شیوهٔ عمل به آن را نیز از پیامبر ﷺ دریافت می‌کردیم.^۱

نیز به نقل از ابو عبد الرحمن سلمی آمده است:

اساتید قرائت ما چنین گزارش داده‌اند که از پیامبر ﷺ درخواست می‌کردند تا قرآن را برایشان تلاوت فرماید و هرگاه ده آیه را می‌آموختند، از آن‌ها نمی‌گذشتند مگر آن‌که نحوهٔ عمل آن‌ها را نیز از او می‌آموختند.^۲

پرواضح است که هیچ کس چونان پیامبر ﷺ به معارف قرآن آشنا نبود و سخن او از هر سخنی در تفسیر قرآن ارجح و پذیرفته‌تر است و حجیت سخن او در میان مسلمانان بدیهی است.^۳

الكتاب احوج الى السنة من السنة الى الكتاب.^۴

قرآن در تبیین و تفسیرش به سنت نیازمندتر است تا سنت به قرآن. برخی عالمان در توضیح این کلام گفته‌اند: «مراد این است که سنت تبیین‌کننده و توضیح‌دهندهٔ کتاب الهی است»؛^۵

بدین معنا که سنت پیامبر ﷺ بیانگر آیات الهی و بهترین منبع و مرجع برای آشکارسازی معانی و تعالیم آن است.

۱. الطبری، الامام محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. عبد الخالق، عبد الغنی، همان، ص ۲۵۱.

۴. النصری القرطبی، ابو عمر یوسف بن عبد البر، جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روایتہ وحملہ، ص ۵۶۳.

۵. همان، ص ۵۶۳.

پس از رحلت پیامبر ﷺ نیز صحابه همواره سعی داشتند با نقل احادیث، آیات را بر آنانی که پیامبر ﷺ را ندیده بودند و یا آن‌که در عصر نبوت آنقدر کم سن بودند که از سخنان حضرت چیزی در خاطر نداشتند و در فهم معارف بعضاً با ابهام روبرو می‌شدند، تبیین کنند.

این سنت در دورهٔ تابعان نیز جاری و ساری بود و اگرچه از همان دوران پس از پیامبر ﷺ، و چه بسا در زمان حیات حضرت، کم‌کم پای رأی، قیاس و اجتهاد و... در تفسیر قرآن باز شد و در طول زمان و با پیدایش فرق و مذاهب گوناگون و نیز گستردگی دایرهٔ حکومتی جهان است- نقشی پررنگ‌تر از پیش یافت؛ اما این امر از اهمیت احادیث و نقش بسزایی که در فهم قرآن داشتند- نکاست.

در پایان باید گفت:

اگر بیانی از رسول الله ﷺ در تفسیر آیه رسیده باشد
بی‌گمان بر هر دیدگاه دیگر در تفسیر آیه مقدم است و
مخالفت با آن، در صورتی که صدور آن قطعی باشد، به هیچ
روی جایز نیست.^۱

جایگاه مآثور از معصوم علیهم‌السلام

از دیدگاه شیعه سخن امام معصوم علیهم‌السلام همپای سخن پیامبر ﷺ است پس همان جایگاهی را می‌یابد که سخنان و سنت پیامبر ﷺ در تفسیر قرآن دارند. بحث از جایگاه مآثور از معصوم ارتباطی تنگاتنگ با بحث از حجیت سنت معصوم علیهم‌السلام دارد که در گفتار بعد به آن پرداخته خواهد شد.

۱. الدمشقی، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴.



جایگاه مأثور از صحابه

جایگاه کلام صحابه در نگاه اهل سنت همچون جایگاه کلام معصوم علیه السلام از نگاه شیعی است اگر چه که خود بر تفاوت درک و فهم و نیز تفاوت علمی میان صحابه اذعان دارند چنانچه در کلام دانشمندان اهل سنت می‌خوانیم: حق این است که صحابه در قدرت فهم قرآن و بیان معانی و مراد از آن متفاوت بودند و این تفاوت ناشی از تفاوت در اسباب و وسایل فهم قرآن است که به هر یک از ایشان رسیده بود. برخی از آنان آگاهی وسیعی در شناخت غرائب زبان داشتند و برخی همواره ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و از این رو در شناخت اسباب نزول آنچه را می‌دانستند که دیگران از آن غافل بودند علاوه بر این صحابه در درجات علمی و نیز مواهب عقلی یکسان نبودند بلکه اختلافی عظیم میان ایشان بود.^۱

بی‌شک از آن‌جا که صحابه پرورش یافته عصر نبوت بودند، خود در فضای نزول قرآن حضور داشتند، بسیاری از حوادث و قراین که در فهم دقیق‌تر معانی آیات سهیم‌اند را، از نزدیک شاهد بودند، مخاطبان اولیه قرآن و همزبان با آن بودند و با زبان عربی کهن مأنوس‌تر از عصرهای پس از خود بودند و نیز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان مرجع مردمان در پرسش از مفاهیم قرآن قرار گرفتند و از این رو بسیاری از تفکرات و اندیشه‌های مسلمانان سایر عصرها ریشه در آرا و اندیشه‌های ایشان داشت و هم آنان بودند که مفسران تابعی در دامانشان پرورش یافتند و با تأسی و اثرپذیری از صحابه هر یک در تفسیر- جایگاهی یافتند و در سایر نسلها تأثیرگذارند و...، توجه به آرا- اندیشه‌ها و نقل‌های ایشان به گونه‌ای ضابطه‌مند و با توجه به شرایط کاربرد آن‌ها قطعاً جایگاه شایان توجهی دارد و می‌تواند سریع‌تر و دقیق‌تر ما را به معانی ژرف قرآن رهنمون سازد.

۱. الذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، همان، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶.

حجیت و جایگاه سنت و خبر واحد در تفسیر

در بحث از حجیت تفسیر مآثور باید به دو مسأله توجه کرد: اول بحث از حجیت سنت قطعی که حکایت گر آن، همان احادیث و اخبار متواتری است که به دست ما رسیده است؛ دوم بحث از سنت محکیه که حکایت گر آن اخبار آحاد است. در این بخش باید دید که از میان این احادیث چه نوع حدیثی حجیت دارد و می توان به آن استناد کرد. بنا بر آنچه گفته آمد- در این بخش باید به هر دو مسأله یعنی حجیت سنت قطعی و نیز حجیت خبر واحد در تفسیر، اشاره شود. البته این پژوهش در مقام پرداختن مبسوط و قوی به مباحث مرتبط با سنت نیست، چه این که هدف از آن چیز دیگری است، اما در این بخش سعی بر آن است تا با نگاه گذرا و کوتاه به این مباحث سیمایی کلی از تفسیر مآثور و مسائلی که حول آن مطرح است ترسیم شود.

حجیت و جایگاه سنت در تفسیر

پیش از این مآثور را هم از منظر لغت و هم اصطلاح تعریف کردیم؛ حال به بررسی واژه «سنت» در این دو حوزه می نشینیم.

الف) معنای لغوی

در چگونگی معنای لغوی واژه «سنت» سخن بسیار آمده است از جمله آن که:

۱- سیره و طریقه، اعم از حسن یا قبیح.^۱

۲- طبیعت؛^۱

۱. الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۴۵.



۳- وجه و صورت.^۲

سنت در اصل لغت به معنای طریقه و روش است^۳ آن هم اعم از طریقی پسندیده یا ناپسند.^۴ در آیات قرآن نیز این لغت به همین معنا به کار رفته است:

«انگیزه این کارشان فقط گردنکشی در [روی] زمین و
نیرنگ زشت بود، و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را
نگیرد. پس آیا جز سنت [و سرنوشت شوم] پیشینیان را
انتظار می‌برند؟ و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و
هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت».^۵

این واژه در روایات نیز به همین معنا آمده است:

«من سنَّ سنةً حسنةً فله اجرها و اجر من عمل بها الی يوم
القیامة و من سن سنةً سیئةً کان علیه وزرها و وزر من عمل بها
الی يوم القیامة».^۶

هر آن‌که شیوه‌ای نیکو بنیان نهاد پاداش عمل به آن و
تمام کسانی که تا قیامت بدان عمل کنند را خواهد برد و هر
آن‌که شیوه‌ای ناپسند را پایه‌گذار گناه آن و نیز تمام کسانی
که تا قیامت آن را انجام می‌دهند بر دوش خواهد کشید.»

۱. منصور، محمد سعید، منزلة السنة من الكتاب واثرها فی الفروع و الفقهیه، ص ۷۵.

۲. همان.

۳. مهدوی راد، محمد علی، «تدوین حدیث (۱)»، علوم حدیث، ش ۱، ص ۴۷.

۴. معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث، ص ۲۶؛ مهدوی راد، محمد علی، «تدوین حدیث (۱)»،

همان، ص ۴۴.

۵. فاطر/ ۴۳.

۶. الشوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول الی علم الأصول، ص ۳۳.

ب) معنای اصطلاحی

سنت در اصطلاح محدثان مفهومی بسیار عام و گسترده دارد و بر هر آن چیزی اطلاق می‌شود که به پیامبر ﷺ منسوب است؛ اعم از فعل، قول، تقریر، صفات و ویژگیهای اخلاقی و ظاهری قبل و بعد از بعثت.^۱

با این تعریف سنت به معنای سیرهٔ پیامبر ﷺ خواهد بود و این مفهوم از سنت، از آن جهت که حکایت‌گر سنت حدیث است، تا حدودی با حدیث مترادف^۲ می‌شود.

در زبان عالمان اصول فقه نیز سنت دومین منبع مستند در احکام اسلامی است و در معنای خود قول، فعل و تقریر معصوم ﷺ را دربرمی‌گیرد.^۳ از این رو در نگاه ایشان سنت اخص از حدیث خواهد بود.

این واژه از منظر فقها گاه در مقابل بدعت^۴ به معنای اموری که ریشه در دین ندارند یا به تعبیر دیگر افعال پیامبر ﷺ که به حکم شرعی دلالت دارد،^۵ به کار برده می‌شود و گاه در مقابل فریضه، به امور مستحبی اطلاق می‌شود^۶ چنانچه گفته شده است: «هی ماثیاب فاعلها و لا یعاقب تارکها».^۷

۱. همان، ص ۳۱ و الحکیم، محمد تقی، همان، ص ۱۲۱.

۲. عجاج الخطیب، محمد، السنة قبل التدوین، ص ۲۶.

۳. مهدوی راد، محمد علی، «تدوین حدیث (۱)»، همان، ص ۴۷؛ الفاضل التونی، عبد الله بن محمد، الوافی فی اصول الفقه.

۴. الشوکانی، محمد علی، همان، ص ۳۳ و عجاج الخطیب، محمد، اصول الحدیث علومه ومصطلحه، ص ۱۹.

۵. السلفی، محمد لقمان، همان، ص ۱۳.

۶. مهدوی راد، محمد علی، «تدوین حدیث (۱)»، همان، ص ۴۷.

۷. المامقانی، عبد الله، تلخیص مقیاس الهدایه، ص ۱۳؛ السلفی، محمد لقمان، همان، ص ۱۶.



مرجعیت سنت نبوی در تفسیر قرآن

مسلمانان بر این باورند که انکار حجیت سنت پیامبر ﷺ با ارتداد ملازم است و آنچه میان فریقین محل اختلاف است؛ دامنه تعریفی آن است. از منظر شیعه، سنت اعم از قول، فعل و تقریر معصومان علیهم السلام است حال آنکه اهل سنت این دایره را فقط مختص پیامبر ﷺ می‌دانند و جمهور ایشان کلام صحابی را نیز از جمله آن برمی‌شمارند. از آنچه گفته شد برمی‌آید که بحث از حجیت سنت پیامبر بیشتر جنبه صوری و استدلالی و تبیینی دارد تا اثباتی و آنچه باید حجیت آن اثبات شود سنت معصوم علیهم السلام و صحابه است. سنت پیامبر ﷺ همواره در پرتو قرآن، روایات، اجماع و عقل و نظر اثبات شده است.

بسیاری از آیات قرآن صریح و نیز بسیاری از آن‌ها غیر مستقیم بر حجیت سنت دلالت دارند. عبدالغنی عبدالخالق از محققان اهل سنت در کتاب خود به بیش از ۵۰ آیه در باب حجیت سنت استناد کرده است.^۱ این آیات در چهار دسته جای می‌گیرند:

دسته‌ای ایمان به رسولان را فرض دانسته و وجوب این ایمان را با وجوب ایمان به خداوند قرین ساخته است^۲ و برخی از آیات نیز در مقام تأکید بر وجود این تقارن، درباره پیامبر اکرم ﷺ هستند.^۳

دسته دیگری از آیات مؤمنان را به اطاعت و ایمان به پیامبر ﷺ فراخوانده و این اطاعت را با اطاعت خداوند همراه ساخته‌اند؛ یعنی فراتر از آیات دسته

۱. عبد الخالق، عبد الغنی، همان، ص ۲۹۱ تا ۳۰۸.

۲. حدید/ ۱۹؛ آل عمران/ ۱۷۹؛ نساء/ ۱۷۱؛ نور/ ۶۲.

۳. نساء/ ۱۳۶؛ اعراف/ ۱۵۸؛ تغابن/ ۸.

اول، نه تنها ایمان - بلکه اطاعت و پیروی را لازم می‌دانند و از این رو راه هر مناقشه‌ای را در مدلول آیات می‌بندند.^۱ تا آن‌جا که یکی از مفسران درباره امر به اطاعت در این آیات گفته است: «اطیعوا الرسول ای خذوا بسته».^۲

دسته سوم، اطاعت از پیامبر ﷺ را نوعی شرط ایمان برشمرده است.^۳ دسته چهارم نیز پیامبر ﷺ را مبین قرآن معرفی کرده‌اند^۴ و به صراحت بیان داشته‌اند که پیامبر از سر هوس سخن نمی‌گوید.^۵

در واقع باید گفت پیامبر ﷺ از لسان قرآن «اسوه حسنه»^۶ معرفی شده است و اسوه کسی است که به او اقتدا و تأسی می‌شود^۷ و با این تعبیر تمامی اقوال، افعال و سیره پیامبر ﷺ برای ما حجت است و قطعاً در تفسیر قرآن بیش از هر حوزه‌ای معنا دارتر می‌نماید.

پس همان‌گونه که صحابه در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ تنها مرجع تفسیر قرآن را پیامبر ﷺ می‌دانستند اکنون نیز بر ماست که پیش از هر شیوه‌ای برای فهم قرآن به سنت رجوع کنیم چنانچه یکی از دانشمندان می‌گوید:

«ان الرد الی الله هو الرد الی کتابه و الرد الی الرسول هو

الرد الیه ما کان حیاً فاذا مات فالرد الی السنة».^۸

۱. نساء / ۸۰، ۶۹، ۶۴ و ۵۹؛ آل عمران / ۱۳۲ و ۳۲؛ احزاب / ۷۱ و ۳۶؛ مائده / ۹۲؛ نور / ۴۸ تا ۵۲.

۲. الدمشقی، ابن کثیر، همان، ج ۱، ص ۵۱۸.

۳. نساء / ۵۹ و ۸۰؛ نور / ۶۳ و ۶۲ و ۵۶؛ آل عمران / ۳۱؛ اعراف / ۱۵۸؛ حشر / ۷.

۴. نحل / ۶۳ و ۶۴.

۵. نجم / ۵ تا ۳.

۶. احزاب / ۲۱.

۷. الدمشقی، ابن کثیر، همان، ج ۲، ص ۴۷۳.

۸. السلفی، محمد لقمان، همان، ص ۴۷. همانا ارجاع به خداوند متعال همان ارجاع به کتاب خداست و ارجاع به رسول الله صلی الله علیه وآله همان رجوع به ایشان در زمان حیاتش و رجوع به سنت او در زمان وفاتش است.



در اثبات حجیت سنت به احادیث متعددی نیز استناد شده است که بسیاری از آن‌ها تواتر معنوی دارند مانند روایاتی که به نقل از پیامبر ﷺ گزارش می‌کنند:

الا انی اوتیت الکتاب و مثله معه الا یوشک رجل شعبان

علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیہ من حلال

فأحلوه و ما وجدتم فیہ من حرام فحرموه و ان ما حرم رسول

الله هو کما حرم الله...^۱

القرآن صعب مستعصب علی من کره و هو الحکم فمن

استمسک بحديثی و فهمه و حفظه جاء مع القرآن... و من تهاون

بالقرآن و حدیثی خسر الدنيا و الاخره و امرت امتی بان يأخذوا

بقولی و یطیعوا امری و یتبعوا سنتی فمن رضی بالقرآن فقد

رضی بالحديث قال تعالی: «و ما اتاکم الرسول فخذوه...»^۲

همان‌گونه که ذکر شد روایات در این باره بسیار است و معنای آن‌ها روشن، و در مقام بیان این مطلب که حکم، قول و عمل پیامبر ﷺ همان حکم و قول

۱. عبد الخالق، عبد الغنی، همان، ص ۳۲۰، (به نقل از سنن ابوداود، ترمذی، ابن‌ماجه و دارمی). آگاه باشید که [دو چیز] بر من اعطا شده است: قرآن و به همراه آن آنچه که مانند آن است. آگاه باشید که مردی شک‌باره بر اریکه قدرت خواهد نشست که می‌گوید بر شما باد به این قرآن پس هر آنچه از حلال در آن یافتید حلال و هر آنچه از حرام در آن یافتید حرام بدانید حال آنکه هر آنچه رسول خدا حرام می‌کند همانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است.

۲. السلفی، محمد لقمان، همان، ص ۷۰. قرآن دشوار است برای کسی که آن را ناخوش دارد و مشکل می‌نماید که قرآن حکم است پس کسی که به حدیث من تمسک جوید و آن را بفهمد و حفظ کند و همراه با قرآن بیاورد... و کسی که قرآن و حدیث من را کوچک شمارد در دنیا و آخرت زیان خواهد کرد. اتمم را امر کردم به این‌که کلام مرا دریابند، امرم را اطاعت کنند و ستم را پیروی نمایند پس هر که به قرآن راضی شد به حدیث نیز راضی خواهد بود چه این‌که خداوند متعال می‌فرماید آنچه که رسولتان به شما می‌دهد را دریابد [بگیرید].



خداوند متعال است و در واقع ایمان، در اقتدا و تأسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مفهوم می‌یابد و از آن‌جا که به عصمت پیامبر ﷺ معتقدیم و بنابر نص صریح قرآن قائل هستیم که حضرت ﷺ از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید؛ پس او را از کذب مصون دانسته و قولش را در اخبار از این‌که ستش واجب‌الاطاعه است - حجت می‌شماریم.

در واقع امت اسلام یک‌پارچه بر این باورند که پیروی از سنت پیامبر ﷺ بر همه مسلمانان فرض است و سنت پس از قرآن دومین رکن از ارکان دین اسلام به شمار می‌رود و از دیرباز تاکنون بزرگان بلااستثنا بر این امر معترف بوده‌اند.^۱ شافعی در این باره می‌گوید:

«لم اسمع احدا نسبه الناس او نسب نفسه الى علم يخالف
فی ان فرض الله عزوجل اتباع امر رسول الله ﷺ و التسليم
لحكمه بأن الله عزوجل لم يجعل لاحد بعده الا اتباعه و انه لا
يلزم قول بكل حال الا بكتاب الله او سنة رسوله...»^۲

نیز ابن حزم ذیل آیه چهار سوره نساء می‌گوید:

«ان الامة مجمعة على ان هذا الخطاب متوجه الينا و الى
كل من يخلق و يركب روحه فى جسده الى يوم القيامة من الجنة

۱. البته لازم به ذکر است که گروهی با نام «قرآنیون» مخالف این مطلب هستند که از جمله نظرات شاذ محسوب شده و از جرگه مسلمانان خارج‌اند.

۲. الشافعی، محمد بن ادریس، الأم، اشرف علی طبعه و باشر تصحیحه محمدزهری النجار، بیروت، دار المعرفة، [۱۳۹]، ج ۷، ص ۲۷۳. نشنیده‌ام کسی را مردم و خودش به علم [و عالم بودن] نسبت دهند در حالی که با آنچه خداوند از پیروی از امر رسول الله ﷺ و تسلیم بر حکم ایشان واجب کرده مخالفت کند. چرا که خداوند عز و جل برای هیچ کس پس از او قرار نداده است که پیروی شود مگر این‌که از او پیروی کنند و در هیچ حالی الزامی به تبعیت از قولی نیست مگر الزام به کتاب خدا و سنت رسولش... .



و الناس كتوجهه الى من كان عهد رسول الله ﷺ و كل من اتى بعده و قبلنا و لا فرق»^۱.

مرجعیت اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن

محل نزاع میان اهل سنت و شیعه، حجیت قول ائمه معصوم علیهم السلام است. شیعه بنا بر دلایلی آن را اثبات نموده است لکن اهل سنت بدان پایبند نیست با این که خود حجیت قول پیامبر صلی الله علیه و آله را اثبات می کنند و سنت را واجب الاطاعه می دانند لکن در مقام عمل از روایات متعدد و متواتر چشم می پوشند. این تفکر شیعی ریشه در آیات و روایات دارد. عالمان شیعی در اثبات عصمت و طهارت ائمه علیهم السلام^۲ به آیه ۳۳ سوره احزاب استناد کرده اند که خداوند می فرماید:

﴿... إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُم تَطْهِيراً﴾^۳

خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

آیه به روشنی و صراحت بر این دلالت دارد که خداوند «اهل بیت» را از رجس مصون داشته است. آنچه مورد اختلاف علمای شیعه و سنی است مصداق اهل بیت و نیز معنای رجس است.

عالمان و مفسران شیعی برآنند که بی شک مراد از اهل بیت همان اهل کساء

۱. الآمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، ص ۸۸.

۲. الحکیم، محمد تقی، همان، ص ۱۲۸.

۳. احزاب / ۳۳.

است و در این باب به روایاتی که از طرق متعدد نقل شده است تمسک جسته‌اند به گونه‌ای که برخی شمار این روایات را «بسیار»^۱ دانسته‌اند و به تواتر این احادیث قائل‌اند.

در میان اهل سنت در تفسیر اهل بیت دو دسته روایات نقل شده است.

دسته اول: روایاتی که مراد را زنان پیامبر ﷺ دانسته‌اند همانند نقلی که به عکرمه^۲ نسبت داده شده است.

دسته دوم: روایاتی که مراد از آیه را اهل کساء و پنج تن دانسته‌اند و مؤید رأی شیعه‌اند مانند روایات ابن عباس.^۳

کوتاه سخن این که با وجود نقل‌های بسیار و گزارش‌های متعدد جایی برای تردید باقی نمی‌ماند که مراد از اهل بیت ﷺ همان اهل کساء هستند.

حال باید دید دور ساختن اهل بیت ﷺ از رجس به چه معناست و آیا می‌توان دوری از رجس را به معنای عصمت ایشان گرفت به تعبیر دیگر دایره معنایی لغت رجس شامل چه نوع آلودگی‌هایی می‌شود.

در معنای رجس آمده: «کل شیء یتقذر فهو رجس»^۴ هر آنچه پلید و ناپاک

۱. برای توضیح بیشتر، نک: مهدوی‌راد، محمد علی، آفاق تفسیر، همان، ص ۱۴۳؛ الحاکم الحسکانی، عبیدالله بن عبدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البيت صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۲، ص ۱۸؛ الحسینی الأسترآبادی الغروی، علی، تأویل ایات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۴۵۶؛ المحقق الکرکی، علی بن عبدالعال، نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت، ص ۸۵.

۲. مهدوی راد، محمد علی، آفاق تفسیر، همان، ص ۱۴۳؛ طبری، محمد ابن جریر، همان، ج ۲، ص ۷؛ الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۰۸؛ الانصاری القرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۲.

۳. السیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۵، ص ۳۷۷ و ۳۷۶؛ الحاکم الحسکانی، عبید الله بن عبد الله، همان، ج ۲، ص ۵۱.

۴. الفراهیدی، خلیل بن احمد، العین، همان، ج ۶، ص ۵۲.



انگاشته شود.

این واژه در معنای عذاب نیز به کار برده می‌شود که مراد همان فرجام و پاداش پلیدی و ناپاکی است.^۱ در کلام راغب اصفهانی نیز رجس به قذارت و پلیدی تفسیر شده است.^۲

خلاصه آن‌که در یک جمع‌بندی از گزارش‌های معنایی این واژه، بیان شده است:

«آنچه از موارد استعمال این واژه در قرآن و فرهنگ‌ها برمی‌آید این است که معنای اصلی واژه هر آن‌چیزی است که به شدت ناشایسته و ناهنجار باشد به‌گونه‌ای که عرف سلیم و عقل سالم آن را ناخوش شمرده و قبیح و زشت پندارد؛ قذارت، پلیدی، نجس و... همه از مصادیق این معنای کلی است و نیز شک، کفر، لعنت، بدبویی و...»^۳

پس از بحث لغوی باید به این نکته نیز اشاره شود که با اضافه شدن «ال» جنس بر واژه رجس، بنابر قواعد ادبیات عرب - به نوعی عمومیت در معنا اضافه می‌شود و دامنه معنایی این واژه هر نوع پلیدی، نادرستی و گناه را دربرمی‌گیرد. و هیچ محدودیت معنایی نخواهد داشت و نیز از سوی دیگر با حصری که در آیه لحاظ شده است - «انما» - این دوری از «هر گونه پلیدی» مورد تأکید قرار گرفته و قطعیت و حمیت آن با چینش ادبی آیه واضح می‌گردد.

در بحث از آیه تطهیر مسائل دیگری نیز مطرح است همچون بحث از اراده خداوند بر دور ساختن اهل بیت (علیهم‌السلام) از رجس و این‌که آیا این اراده، اراده‌ای

۱. الحسینی الواسطی، محب الدین، همان، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۱۴.

۲. الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد، همان، ص ۱۸۸.

۳. المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۵۶.

تکوینی است یا تشریعی که به اختصار باید گفت آنچه از روایات برمی آید تکوینی بودن این اراده است. همانند روایت پیامبر ﷺ که پس از تلاوت آیه ۳۳ سوره احزاب فرمودند:

«فأنا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب [من الآفات و

الذنوب]؛^۱

من و اهل بیتم از آفت‌ها و گناهان پیراسته‌ایم». نیز دیگر تعبیری که در گفتار پیامبر ﷺ و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بر این معنا دلالت دارد.^۲

نتیجه سخن این که آیه دلالت دارد بر عصمت و مصون بودن اهل بیت (علیهم‌السلام) از هر نوع ناپاکی که این دلالت، ائمه را در جایگاهی همانند جایگاه پیامبر اعظم و قول و فعل ایشان را در حکم قول و فعل پیامبر قرار می‌دهد. پس حجیت کلام ایشان وضعیتی همچون کلام پیامبر خواهد یافت. در آیه ۴۳ سوره نحل نیز خداوند باری دیگر ائمه (علیهم‌السلام) را مرجع رجوع ناآگاهان برشمرده است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳

و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید.

۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات، ص ۲۴۰؛ مجلسی، محمدتقی، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۱۴ و

۲۱۳؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، همان، ج ۵، ص ۳۷۸.

۲. برای تفصیل بیشتر نک: مهدوی‌راد، محمد علی، آفاق تفسیر- همان، ص ۱۴۳.

۳. نحل / ۴۳.



کاملاً روشن است که ارجاع افراد به مرجع، نشان از حجت بودن آن مرجع برای مراجعه کنندگان دارد در غیر این صورت این ارجاع مفهوم نخواهد داشت و لغو خواهد بود.^۱

آیه بی‌هیچ تردیدی اهل ذکر را مرجع زدودن ناآگاهی مردم معرفی کرده است. در لسان ائمه علیهم‌السلام و روایات گزارش شده؛ معصومان علیهم‌السلام مصداق آیه معرفی شده‌اند و روایات در این معنا بسیار است:

«و الله انا لنحن اهل الذکر نحن اهل العلم و نحن معدن التأویل و التنزیل».^۲

نتیجه آن‌که ائمه علیهم‌السلام در لسان قرآن مرجع مردم معرفی شده‌اند و این مرجعیت در کنار حجیت کلامشان معنا می‌یابد.

در روایات متواتر (لفظی و معنوی) که بی‌شک از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صادر شده‌اند و به اصطلاح قطعی الصدوراند نیز حجیت کلام معصومان علیهم‌السلام اثبات شده است. برای مثال در حدیث «ثقلین» و «سفینه» جایگاه ویژه اهل بیت علیهم‌السلام تبیین شده است که هر دو حدیث از روایات متواتراند.

حدیث ثقلین ائمه علیهم‌السلام را مرجع علمی در تبیین دین و تفسیر کتاب مبین معرفی کرده است. به یکی از نقل‌های این حدیث توجه کنیم:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، اهل بیتی الا و هما الخلیفتان من

۱. این بحث میان اصولیان و مفسران اختلافی است.

۲. الحاکم الحسکانی، عبید الله بن عبد الله، همان، ج ۱، ص ۴۳۲؛ در همین معنا با تعبیراتی دیگر: طبری، محمد بن جریر، همان، ج ۱۲، ص ۱۰۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۳۴؛ الطباطبائی، محمد حسین، همان، ج ۱۲، ص ۲۸۵؛ الحویزی، عبد علی بن جمعه، *نور الثقلین*، ج ۳، ص ۵۷؛ الهاشمی، محمود، *بحوث فی علم الاصول*، ج ۴، ص ۳۸۴.

بعدي و لن يفترقا حتى يردا على الحوض»^۱.

عالمان بسیاری به روشنی دلالت این حدیث بر حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام تصریح کرده‌اند از جمله ایشان علامه سید عبدالحسین شرف الدین که در آثار خود این معنا را غیرقابل انکار می‌شمرد و بیان می‌کند که اهل بیت علیهم السلام مرجع علمی اسلام و بهترین و استوارترین مفسران قرآن و معلمان امتند.^۲ روشن‌ترین مطلبی که از حدیث ثقلین برمی‌آید مفسر و مبیین قرآن بودن عترت - اهل بیت علیهم السلام - است که همپای قرآن از ایشان یاد شده است.

شیعه و سنی در حوزه شرح این حدیث کتب فراوانی تألیف کرده‌اند و هر کس به سهم خویش در دلالت، معنا و سند آن قلم فرسایی کرده است که این خود نشانگر جایگاه ویژه و اهمیت فراوان این حدیث در میان مسلمانان است برای مثال در کتاب، کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین تمامی نقل‌های حدیث ثقلین به همراه تمامی اختلاف‌ها و الفاظ آورده و به بسیاری از کتاب‌هایی که از حدیث ثقلین یاد کرده‌اند اشاره شده است و نیز در کتاب عبقات الانوار فی امامة الائمه الاطهار نیز به صورت مفصل به شرح و توضیح این حدیث - دلالت و سند آن پرداخته شده است.

بی‌شک هنگامی یک قضیه از قضایای مهم اسلام شمرده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن اهتمام بسیار ورزد. حدیث ثقلین از جمله اموری است که اهتمام بسیار پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مشهود است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله هم صریحاً به اهمیت آن

۱. منابع در این بخش بسیار است، نک: الحسینی المرعشی التستری، *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، ج ۱، ص ۳۴۲؛ با منابع بسیار و با دیگر الفاظ: ابن حنبل، احمد، ج ۵، ص ۴۹۲، القشیری النیسابوری، ابو الحسین مسلم بن الحجاج، *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۱۸۷۳.

۲. الموسوی العاملی، عبدالحسین شرف الدین، *المراجعات*، ص ۷۱ به بعد؛ الفضلی، عبد الهادی، *دروس فی فقه الامامیه*، ج ۱، ص ۱۵۵.



توجه داده‌اند، و در خود حدیث نیز فرموده‌اند که کتاب و عترت دو ثقل و دو وجود نفیس و جانشینان پیامبر ﷺ بعد از ایشان‌اند و امت را در برابر این دو مسئول خوانده‌اند و هم ویژگی‌ها و جایگاه فوق العاده آن را برشمرده و کتاب و عترت را در کنار یکدیگر سبب هدایت امت و تمسک نکردن به آن‌ها و تخلف از آن دو را ملازم ضلالت و هلاکت انسان‌ها دانسته و نیز بارها و بارها در مکان‌ها و مواضع مختلف این حدیث را تکرار کرده‌اند از جمله در سال آخر عمر شریفشان، در غدیرخم، در خطبه‌ای که خلال مناسک حج ایراد فرمودند در جمع تمامی حجاج، در مسجد الحرام، در مدینه، در جمع مهاجرین و انصار که برای عیادت حضرت آمده بودند و... که این‌ها همه بیانگر جایگاه ویژه و اهمیت فراوان تمسک به قرآن و عترت (اهل بیت) حضرت ﷺ است.

عبارات «عترتی اهل بیتی»، «هما خلیفتان من بعدی»، «لن یفترقا»، «ثقلین»، و نیز در دیگر نقل‌های این حدیث «ان تمسکتم لن تضلوا ابدا» از جمله عبارات کلیدی در این حدیثند که با کنار هم قرار دادن قرآن و اهل بیت ﷺ و شرح این‌که این دو با هم‌اند و جانشین پس از ایشان و جدایی ناپذیرند و در راستای تمسک به آن‌هاست که از گمراهی و ضلالت نجات می‌یابیم جایگاه عظیم اهل بیت ﷺ و حجیت سنت ایشان به خوبی روشن می‌گردد.^۱

از دیگر روایات در بحث حجیت سنت می‌توان به حدیث سفینه اشاره کرد که از جمله احادیث متواتر معنوی است؛ در یکی از نقل‌های آن آمده است: «خنس بن معتمر کنانی می‌گوید ابوذر را دیدیم که حلقه درب کعبه را گرفته و می‌گفت:

۱. برای اطلاع بیشتر از دلالت حدیث ثقلین نک: حسینی میلانی، علی، خلاصه عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، تهران، مؤسسه البعثة، ۱۴۰۵ هـ، ج ۲، ص ۲۳۲ - ۲۶۹.

«من ابوذر غفاری هستم، آن که مرا نمی شناسد بداند من جندب صحابی رسول خدا ﷺ هستم، از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: "مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق"؛ اهل بیت من کشتی نوح را می مانند آن که بدان درآید نجات یابد و هر که از بهره وری از آموزه های آن ها تخلف کند هلاک خواهد شد.»^۱

این حدیث همگامی با اهل بیت علیهم السلام را رستگاری و فراگیری آموزه های ایشان را موجب نجات و سعادت و تخلف از معارف آنان را گمراهی می شمرد و بدین سان عصمت ایشان و حجیت سنت ایشان را تأیید می نماید.^۲ از آنچه بیان شد به روشنی درمی یابیم که سنت ائمه اطهار علیهم السلام همان سنت پیامبر ﷺ و در امتداد آن است و حجیت آن همانند سنت پیامبر ﷺ بر ما محرز است. ناگفته نماند که این امر در لسان اهل بیت علیهم السلام نیز تصریح شده است چنانچه در روایات می خوانیم؛ امام صادق علیه السلام می فرماید:

«سُخْنُ مَنْ سَخَنَ بِدَرَمٍ اسْتَ وَ سَخَنَ بِدَرَمٍ سَخَنَ جَدَمٍ.
سُخْنُ جَدَمٍ سَخَنَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَدِيثُ حُسَيْنٍ حَدِيثُ
حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَدِيثُ حَسَنِ حَدِيثُ امِيرِ الْمُؤْمِنَانِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ حَدِيثُ
امِيرِ الْمُؤْمِنَانِ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
كَلَامُ خَدَاوَنْدِ عَزَّوَجَلَّ اسْتَ.»^۳

۱. مهدوی راد، محمد علی، آفاق تفسیر، همان، ص ۱۵۵؛ ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، المعارف، ص ۲۵۲؛ الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الحسینی المیلانی، علی، نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار، ج ۴، ذیل حدیث سفینه.

۲. مهدوی راد، محمد علی، آفاق تفسیر، همان، ص ۱۵۶.

۳. الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۵۳؛ مهدوی راد، محمد علی، آفاق تفسیر، همان، ص ۱۵۶.



جابر می‌گوید به امام باقر علیه السلام گفتم هر گاه حدیثی برای من نقل کردی سند آن را نیز بگویی، فرمود: حدیثی ابی، عن جدی [جده] عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن الله تبارک و تعالی؛ هر گاه تو را حدیث گفتم، با این سند است.^۱

حفص بن بختری می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم سخن از شما می‌شنویم نمی‌دانیم از شماست یا از پدر شما، فرمود:

«هر چه از من شنیدی می‌توانی از پدرم روایت کنی و آنچه را از من می‌شنوی می‌توانی با نسبت دادن آن به رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کنی».^۲

بنابراین، کلام امامان معصوم علیهم السلام همان کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است و این همه حوزه‌های دین را دربرمی‌گیرد و از آن میان تفسیر بیشترین سهم را به خود اختصاص می‌دهد چرا که هیچ کس در فهم قرآن به جایگاه امامان، که خود قرآن ناطقند^۳، نمی‌رسد و هیچ کس به استواری ایشان در تبیین و تفسیر قرآن سخن نمی‌گوید همان‌طور که خود فرموده‌اند: «بر مردم است، قرآن چنان خوانند که نازل شده است و چون به تفسیر و تبیین آن نیازمند شدند، بدانند که سخن استوار و هدایت آخرین نزد ماست».^۴

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲، ص ۱۴۸؛ عاملی، حر، *وسائل الشیعة*، ج ۲۷، ص ۹۷؛ مفید، محمد بن نعمان، *الامالی*، ص ۴۲.

۲. عاملی، الحر، همان، ج ۲۷، ص ۱۰۴؛ مهدوی راد، محمد علی، *آفاق تفسیر*، همان، ص ۱۵۷.

۳. «إِنَّ الْكِتَابَ لَمْ يَنْطَقْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَهُوَ النَّاطِقِ بِالْكِتَابِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطَقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّا لَا نَقْرُؤُهَا هَكَذَا فَقَالَ هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَوِّ لَكِنَّهُ فِيمَا حُرِّفَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، الكلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۸، ص ۵۰؛ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتِ وَ أَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقِ، عاملی، الحر، همان، ج ۲۷، ص ۳۴.

۴. عاملی، الحر، همان، ج ۲۷، ص ۲۰۲؛ کوفی، فرات بن ابراهیم، همان، ص ۹۱؛ مهدوی راد، محمد علی، *آفاق تفسیر*، همان، ص ۱۵۷.

حجیت و جایگاه خبر واحد در تفسیر

خبر به لحاظ تعداد ناقلان آن به دو بخش متواتر و واحد تقسیم می‌شود. خبر متواتر، قطعی الصدور است و فرقین در حجیت آن هم باورند. اما در حوزه حجیت خبر واحد میان عالمان اختلاف است.

به طور کلی بحث از اعتبار خبر واحد در دو بخش اصلی طرح می‌شود:

۱- حجیت یا عدم حجیت خبر واحد در قیاس با خبر متواتر؛

۲- حوزه و جغرافیای (محدوده) حجیت خبر واحد.

به دیگر سخن بخش اول در مقام پاسخ به این پرسش است که آیا می‌توان خبر واحد را به عنوان خبری معتمد برشمرد و به حکم آن عمل کرد یا این‌که خبر واحد به تنهایی و بدون قراین نمی‌تواند در حکم به یک مسأله مورد استناد قرار گیرد و از اعتبار ساقط است؟

بخش دوم نیز در مقام پاسخ‌گویی به این پرسش است که در صورت قائل بودن به اعتبار خبر واحد آیا این نوع خبر در تمامی حوزه‌ها و معارف دینی حجیت دارد و یا تنها به حوزه‌ای خاص (فقه) اختصاص دارد و در سایر حوزه‌ها ناپذیرفتنی است؟

این دو پرسش برخاسته از دو رویکرد عالمان از گذشته تا کنون است. عده‌ای همچون شیخ مفید، سید مرتضی و... خبر واحد را معتبر نمی‌دانند و تنها در صورت همراه بودن با قرینه‌هایی که به حق و راست بودن آن شهادت داده می‌شود، آن را می‌پذیرند.^۱

در مقابل اکثر عالمان شیعی به حجیت و اعتبار خبر واحد معتقدند و در صورت وثاقت راوی - الزامی در وجود قرینه قطعی بر صدق و حق بودن مطلب

۱. المفید، محمد بن نعمان، الامالی، همان، ج ۵، ص ۱۶۰.



نمی‌دانند.^۱

این دسته از عالمان در اصل پذیرش خبر واحد هم‌باورند اما در دایره شمول این حجیت هم‌داستان نیستند. برخی خبر واحد را تنها در حوزه فقه معتبر می‌دانند و در حوزه تفسیر آن را بی‌اعتبار می‌شمرند^۲ و برخی دایره اعتبار خبر واحد را وسیع‌تر دانسته و تمامی حوزه‌ها از جمله تفسیر را در آن داخل می‌کنند. از این رو نگرش به اعتبار و حجیت تفسیر مأثور که بیشترین بخش آن از طریق خبر واحد به دست ما رسیده است دو نگرش متفاوت از هم خواهد بود که یکی به عدم حجیت آن منتهی می‌شود و دیگری آن را معتبر می‌شمرد. باورمندان اعتبار خبر واحد با استناد به قرآن،^۳ روایات،^۴ اجماع^۵ و سیره عقلا به دفاع از عقاید خود پرداخته‌اند که قوی‌ترین دلیل ایشان همان سیره و مبنای عقلا در پذیرش خبر واحد است.

خلاصه آن‌که به نظر صحیح آن است که بگوییم در صورت اعتبار خبر واحد، این اعتبار شامل تمامی حوزه‌هایی که خبر واحد در آن وارد شده می‌شود که از جمله آن تفسیر است. البته منظور از اعتبار در این‌جا حجیت تبعدی نیست چه این‌که این نوع حجیت بیشتر در حوزه فقه که با احکام عملی سر و کار دارد مطرح است بلکه منظور کاربرد خبر واحد در حوزه تفسیر قرآن است که به لحاظ نظری بسیار گسترده خواهد بود اگرچه به لحاظ عملی و به دلیل وجود برخی

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، التبیان، همان، ج ۱، ص ۷ و ۶.

۲. الطباطبایی، محمد حسین، همان، ج ۱۲، ص ۲۷۸.

۳. حجرات/ ۶ (نبأ)؛ توبه/ ۱۲۲ (نفر)؛ بقره/ ۱۵۹ (کتمان)؛ نحل/ ۴۳ (سؤال).

۴. عالمان، روایات رسیده از معصومان در این حوزه را در پنج گروه دسته‌بندی کرده‌اند که اکثر روایات مورد استناد آن‌ها در وسائل الشیعه - (ج ۲۷، ص ۱۵۰ - ۷۹) آمده است.

۵. شیخ الطوسی در این حوزه ادعای اجماع دارد. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، العدة فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۶.

کاستی‌ها محدودتر می‌نماید.^۱

کمبودها و آفت‌های تفسیر مآثور

تفسیر اثری نیز مانند سایر روش‌های تفسیری در گذر زمان رویدادهای مختلفی را شاهد بوده که آثار این حوادث در برگ برگ برجای مانده از گذشته تا کنون هویداست و نتیجه آن رویارویی با متونی است که نه تنها خالی از اشکال نیستند بلکه در پاره‌ای از موارد ضعف آن‌ها چنان پررنگ است که نگاشته‌ها را در دیدگاه دانشوران به متونی بی‌اعتبار مبدل ساخته است. در این بخش با نگاهی کوتاه به کمبودهای موجود در این حوزه از تفسیر، سیمایی کلی از مشکلاتی که یک مفسر در رجوع به روایات با آن روبروست، ارائه می‌شود.

به طور کلی تفسیر مآثور با چهار اشکال و ضعف روبروست:

- ۱- روایات موجود در تفسیر همه آیات قرآن را دربر نمی‌گیرد؛
- ۲- ضعف سند و نیز مسند نبودن روایات در تفسیر، بیش از سایر حوزه‌های دینی هویداست؛
- ۳- در این حوزه از تفسیر با روایات جعلی و ساختگی فروانی روبرو هستیم؛
- ۴- در تفسیر اثری با پدیده‌ای به نام اسرائیلیات مواجهیم که حجم وسیعی از نقل‌ها را پوشش می‌دهد.

فراگیر بودن روایات تفسیری نسبت به کل قرآن

روایات تفسیری به گونه‌ای هستند که نمی‌توان تمام قرآن را به طور جامع از

۱. برای اطلاع بیشتر از این مسئله نک: الموسوی الخویی، ابوالقاسم، *البيان فی تفسیر القرآن*، ص ۳۹۰ - ۳۹۹.



ابتدا تا به انتها به کمک آن‌ها تفسیر کرد. در واقع آیات و یا بخش‌هایی از آیات از لسان اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده‌اند که محل سؤال و اختلاف بوده‌اند مخاطبان قرآن در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نیز دوره‌های نزدیک به عصر نبوت به نسبت مردمان زمان حاضر فهمی وسیع‌تر از عبارات قرآنی داشتند چه این‌که به وقایع و حوادثی که قرآن در آن نازل شده بود نزدیک‌تر بودند، زبانی نزدیک به زبان قرآن داشتند و نیز هم‌دوره مخاطبان اولیه قرآن بودند که به تبع آن دسترسی به معانی قرآن برایشان آسان‌تر از دوره‌های بعدی بوده است و ائمه علیهم‌السلام تنها آیاتی را شرح و تبیین کرده‌اند که از نگاه مخاطبان‌شان در هاله‌ای از ابهام قرار داشت.

البته این به آن معنا نیست که تعداد روایات تفسیری اندک است چه این‌که شمار روایاتی که در تبیین آیات الاحکام و آیات مبهم و یا شأن نزول‌ها وارد شده‌اند بسیار است که همه و همه به نوعی تفسیر قرآن محسوب می‌شوند اما این روایات تمامی آیات را دربرنمی‌گیرند تا بتوان به کمک آن‌ها از ابتدا تا به انتهای قرآن تفسیری جامع ارائه کرد.

ضعف سند در روایات تفسیری

با بررسی روایات تفسیری درمی‌یابیم که بخش عظیمی از آن‌ها یا بدون ذکر سندند، یا مرسل نقل شده‌اند و یا افرادی در سلسله اسناد آن‌هاست که شرح حال رجالی مناسبی ندارند و مجهول الحال و یا ضعیف‌اند. شاید بتوان گفت این مسأله از عمده‌ترین مشکلات تفسیر اثری است چرا که درصد اطمینان‌بخشی این تفسیر را می‌کاهد و مفسر همواره در اعتماد به نقل‌ها با تردید روبروست.

روایات جعلی در تفسیر

از مشکلات مهمی که حدیث در طول تاریخ خود با آن روبرو بوده وجود راویان دروغگویی است که به نام حدیث مطالبی را به معصومان (علیهم السلام) نسبت داده‌اند. شناخت راویان دروغ‌پرداز را برای پالایش جوامع روایی از این‌گونه روایات است.

برخی روایات که از این پدیده گزارش می‌دهد در حد تواتر و قطعی است؛ همچون حدیث شریف نبوی:

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ...»^۱

ای مردم دروغ‌زنان به من زیاد شده‌اند؛ زنها را! هر که بر من با آگاهی دروغ بزند، جایگاهش آتش خواهد بود.

برخی روایات مستفیض نیز از وجود چنین کسانی در میان راویان حدیث به روشنی پرده برداشته‌اند. ائمه (علیهم السلام) از این شیوه (شناساندن راویان دروغگو) برای رویارویی با آن‌ها بهره گرفته‌اند؛ تا آن‌جا که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مِنْ كَذَابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا فَيُسْقَطُ صِدْقَنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا.»^۲

ما خاندان راست‌گفتار هستیم، اما از دروغ‌پردازانی که این راستی را با دروغ‌زنی‌هایشان بر ما می‌زدایند در امان نیستیم.

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۲۲۴.



ایشان همچنین می‌فرمایند:

«مغیره بن سعید روایاتی را به تزویر در کتاب‌های اصحاب پدرم گنجانید که پدرم آن‌ها را نگفته بود».^۱
گذشته از این با مراجعه به متن‌های روایی می‌توان به وجود احادیث ساختگی در میان آن‌ها پی برد.

روایات تفسیری نیز از این خطر در امان نبودند و افرادی به انگیزه‌های مختلف سیاسی، کلامی، مذهبی^۲ و... برای رسیدن به مطلوب خود، برداشت‌ها و یا خواسته‌های خود را از زبان قرآن، با پشتوانه کلام معصوم علیه السلام در غالب روایات جعلی به مردم عرضه می‌داشتند.

این امر از مهم‌ترین آفت‌های تفسیر اثری در حال حاضر است چرا که تشخیص روایات سره از ناسره از میان روایات متعدد موجود کاری بس دشوار است و مفسر ابزار قوی برای این جداسازی ندارد از این رو در رویارویی با احادیث تفسیری این پرسش همواره در ذهن مفسر باقی است که آیا این روایات به راستی از معصوم علیه السلام صادر شده است؟

اسرائیلیات در تفسیر

اسرائیلیات خود نوعی روایات جعلی به شمار می‌روند با این تفاوت که سرمنشأ این‌گونه روایات، عقاید اسلامی برگرفته از یهود، نصارا و... است و ریشه در اسلام ندارد؛ مروجان آن نیز کسانی بودند که پیش از آن‌که اسلام آورند از جرگه یهودیان و پیروان سایر ادیان بوده‌اند.
ذهبی در معنای اصطلاح اسرائیلیات می‌گوید:

۱. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، *اختیار معرفة الرجال الکشی*، ص ۴۸۹.

۲. برای آشنایی بیشتر با انگیزه‌های جعل حدیث؛ نک: معرفت، محمد هادی، همان، ج ۲، ص ۷۰-۲۸.

«واژه اسرائیلیات گرچه ظاهراً نشانگر نفوذ فرهنگ یهود در تفاسیر است اما مقصود ما از اسرائیلیات مفهومی گسترده‌تر و فراگیرتر به معنای تأثیرپذیری تفاسیر از فرهنگ یهودی- مسیحی و... است. اما از آن‌جا که از صدر اسلام تا عالمگیر شدن آن همواره یهودیان بیش از سایر ادیان با مسلمانان معاشرت داشته و از نظر تعداد هم بیش از آنان بودند- در مقایسه با سایر فرقه‌ها بیشترین تأثیر را در تفاسیر بر جای گذاردند».^۱

در واقع پیروان سایر ادیان که مسلمان شده بودند و یا این‌که تظاهر به مسلمانی داشتند با خیال‌پردازی‌ها و افسانه‌سرایی‌های خود و یا آنچه از کتب تحریف شده یهود و نصارا می‌دانستند، بسیاری از داستان‌های قرآنی را که به صورت مجمل بیان شده بود و مسلمانان در کاوش‌های علمی به بیش از آن کنجکاو بودند، به گونه‌ای خرافی و در بسیاری از موارد مغایر با اندیشه‌های ناب اسلامی در میان مسلمانان رواج دادند و برای این‌که بیشتر به مقاصد خود دست یابند بعضاً رنگ و بوی حدیث و روایت به آن می‌دادند.

عوامل متعددی در ترویج و نفوذ اسرائیلیات در فرهنگ اسلامی نقش داشت که از جمله آن می‌توان به حضور اهل کتاب در میان عرب-^۲ ضعف فرهنگی عرب،^۳ وجود قصه‌سرایان در میان مسلمانان، اشتیاق مردم آن زمان در علم به داستان‌های جاهلی-^۴ اشاعه فرهنگ اسرائیلی از سوی حکومت اموی^۵ و...

۱. الذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، همان، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. الذهبی، محمد حسین، الاسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، ص ۲۳ و ۲۲.

۳. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۷ هـ.

۴. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۸، ص ۳۷۲.

۵. امین، احمد، فجر الاسلام، ص ۱۶۲.



اشاره کرد.

کوتاه سخن آن‌که - متونی که امروز با نام تفاسیر اثری در دست است آغشته با نقل‌هایی این چنین است که حساسیت مفسر در رجوع به آن‌ها را دو چندان و اعتماد به روایات تفسیری را کمرنگ‌تر می‌کند. از این رو مفسر نباید در استناد به روایات تفسیری جانب احتیاط را رها کند و باید در این وادی همواره با احتیاط گام بردارد و تا هنگامی که یک روایت را از جواب متعدد نسنجیده است بدان استناد نوزد.

منابع موجود در تفسیر اثری و نقش شناخت آن‌ها در فهم تفسیر اثری

آنچه از گذشته تاکنون با عنوان تفسیر اثری در دست است مجموعه کتاب‌هایی است با دو شیوه نگارش؛ برخی کتب که ذیل هر آیه تنها روایات تفسیری را ذکر کرده‌اند بدون هیچ اظهار نظری و دسته‌ای دیگر، نگاشته‌هایی که در کنار تفسیر قرآن با کمک عقل، ادبیات و سایر دانش‌ها، از روایات نیز یاری جسته‌اند و استناد به روایات را به عنوان یک منبع در کنار دیدگاه‌های مؤلف در شرح و توضیح، استنباط‌های عقلی و... با هم ادغام کرده‌اند.

مفسران در تفسیر مآثور تنها به این دو نوع نگارش بسنده نکرده‌اند بلکه در تقسیمی دیگر دو نوع رویکرد در جمع‌آوری روایات داشته‌اند. برخی ذیل یک آیه هر آنچه از روایات نقل شده را بدون هیچ گزینش و ترجیحی ذکر کرده‌اند و برخی تنها به نقل احادیثی پرداخته‌اند که از نظر مؤلف صحیح، قابل استناد و از آفت‌های نقل در امان بوده است.

از جمله تفاسیر مآثور، به ترتیب زمان تألیف، می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره

کرد:

- ۱- تفسیر مجاهد به روایت ابن ابی نجیح (۱۰۲-۲۱)؛
 - ۲- تفسیر سدی کبیر (م ۱۲۸)؛
 - ۳- تفسیر کلبی (م ۱۴۶)؛
 - ۴- تفسیر ابو حمزه ثمالی (م ۱۴۸)؛
 - ۵- تفسیر ابن جریج (م ۱۵۰)؛
 - ۶- تفسیر مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰)؛
 - ۷- تفسیر ابوالجارود (م ۱۵۰ تا ۱۶۰)؛
 - ۸- تفسیر عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱)؛
 - ۹- تفسیر فرات کوفی (قرن ۳)؛
 - ۱۰- تفسیر عیاشی (م ۳۲۰)؛
 - ۱۱- تفسیر ابن ابی حاتم (م ۳۲۷)؛
 - ۱۲- تفسیر قمی (زنده در ۳۰۷)؛
 - ۱۳- تفسیر سیوطی - الدر المنثور - (م ۹۱۱)؛
 - ۱۴- تفسیر فیض کاشانی - الصافی - (م ۱۰۹)؛
 - ۱۵- تفسیر فیض کاشانی - الاصفی - (م ۱۰۹)؛
 - ۱۶- تفسیر بحرانی - البرهان - (م ۱۱۰۷)؛
 - ۱۷- تفسیر حویزی - نورالثقلین - (م ۱۱۱۲)؛
 - ۱۸- تفسیر مشهدی - کنز الدقائق و بحر الغرائب - (م ۱۱۲۵)؛
 - ۱۹- تفسیر برغانی - بحر العرفان - (م ۱۲۷۰).^۱
- از میان کتب تفسیری مذکور، در تفسیر نورالثقلین - الدر المنثور و البرهان هر آنچه از روایات که در اختیار مؤلف بوده جمع‌آوری شده است.

۱. برای آشنایی اجمالی با این تفاسیر نک: معرفت، محمد هادی، همان، ج ۲، ص ۱۴۱ - ۲۲۳.



جایگاه تفسیر قمی

تفسیر قمی به جهت انتساب به شخصیت مهم و تأثیرگذار در تاریخ حدیث شیعه - جایگاه ویژه‌ای یافته است. ردّ پای این تفسیر در سایر کتب تفسیر اثری پس از آن به روشنی مشهود است و کمتر تفسیر مأثور است که در میان نقل‌های خود به این کتاب ارجاع نداده باشد.^۱ گذشته از تفاسیر مأثور سایر تفاسیر شیعی نیز در میان نظرات خود هر جا به حدیث تمسک جستجو کنند از نقل این تفسیر بی‌بهره نبوده‌اند.^۲ این کتاب در سایر حوزه‌های حدیثی و معارف شیعی نیز تأثیرگذار بوده است چنانچه در وسایل الشیعه، بحارالانوار و... که از جوامع روایی شیعه‌اند - تفسیر علی بن ابراهیم همواره از منابع مؤلفان بوده است.

شاید بتوان گفت آنچه بیش از هر چیز این تفسیر را زبان‌زد سایر دانشمندان قرار داده و بیش از همه موجب اهمیت خاص آن شده - نقشی است که این کتاب در مباحث رجالی به خود اختصاص داده است. چنانچه در بحث از توثیق و تضعیف و جرح و تعدیل راویان - هر جا سخن از توثیقات عام است - نام تفسیر علی بن ابراهیم سر لوحه مباحثات طول و دراز رجالیان قرار گرفته و می‌توان ادعا کرد که هیچ رجالی نیست که با نام تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم بیگانه باشد. در فصل توثیق عام تفسیر علی بن ابراهیم به این بحث مفصل پرداخته خواهد شد.

از آنچه گفته شد برمی‌آید که تفسیر موجود از این نظر که یک تفسیر مأثور است و نیز از منظر مباحث رجالی جایگاهی مهم در میان سایر دانشمندان حوزه حدیث و معارف شیعی به خود اختصاص داده است.

۱. در کتب، نورالثقلین، البرهان و... به کثرت از این تفسیر نقل شده است.

۲. تفاسیری مانند: المیزان فی تفسیر القرآن، مجمع البیان.

فصل دوم:

ساختارشناسی تفسیر قمی

گفتار اول: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی

گفتار دوم: کتاب تفسیر قمی

گفتار سوم: ساختار تفسیر قمی

گفتار چهارم: شیوه چیش مطالب در تفسیر قمی

گفتار اول: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از عالمان و فقیهان نامدار شیعه است که در منابع رجالی از او به جلالت شأن و توثیق یاد شده است و رجالیان بر وثاقتش هم نظرند.^۱

نجاشی او را با تعبیری چون: «ثقة فی الحديث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب، سمع فأكثر (و أكثر)، و صنف کتبا و أضر فی وسط عمره. و له کتاب التفسیر...»^۲ معرفی می‌کند و همه بزرگان از او به نیکی یاد می‌کنند و در برابر بزرگی و جلالت او سر تأیید فرود می‌آورند.^۳

۱. در کتبی همچون: قمی، شیخ عباس، *الکنى و الالقاب*؛ مدرس تبریزی، محمد علی، *ریحانة الادب فی التراجم المعروفة بالکنیة و اللقب*؛ دهخدا، علی اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*؛ تفضلی، آذر؛ فضائلی جوان، مهین، *فرهنگ بزرگ اسلام و ایران از قرن اول تا چهارم هجری*؛ ایازی، محمد علی، *سیر تطور تفاسیر شیعه*؛ ایازی، محمد علی، *شناخت‌نامه تفاسیر*؛ ایازی، محمد علی، *المفسرون حیاتهم و منهجهم*، اسلامی، شرح حالی اجمالی از این محدث بزرگ و نیز سخنان بزرگان در شأن او آمده است.

۲. النجاشی، احمد بن علی، *النجاشی، رجال النجاشی*، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۶۰، الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، *الفهرست*، ص ۸۹، الحلّی، ابن داود، الحلّی، ابن داود، همان، ص ۲۳۷، الحلّی، ابومنصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، *خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*، التحقیق الجواد القیوی، ص ۱۰۰.



آنچه از تاریخ زندگی علی بن ابراهیم در دست است تنها کلام شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا است که به نقل از حمزة بن محمد بن احمد می‌گوید: «قال اخبرنی علی بن ابراهیم بن هاشم فیما کتب الی السنته سبع و ثلاثمائه»^۱ این عبارت نشان از آن دارد که علی بن ابراهیم در سال ۳۰۷ در قید حیات بوده است و نیز نقل بسیار ثقة الاسلام کلینی از علی بن ابراهیم بیانگر آن است که او در طبقه اساتید کلینی جا دارد. از این رو باید علی بن ابراهیم را از عالمان نیمه دوم قرن سوم تا اوایل قرن چهارم دانست.

در کتب اربعه حدیثی شیعه ۷۱۴۰ روایت از او نقل شده است که در این روایات با تعبیری چون «علی عن أبیه»، «علی بن ابراهیم» و «علی بن ابراهیم بن هاشم» از او یاد شده است.^۲

علی بن ابراهیم؛ شاگردانی همچون محمد بن یعقوب کلینی، احمد بن زیاد بن جعفر، محمد بن قولویه قمی، محمد بن حسن بن ولید، محمد بن احمد الصفوانی، ابوالحسن علی بن بابویه (پدر شیخ صدوق)، ابو محمد حسن بن حمزه طبری، محمد بن علی ماجیلویه، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و... را پرورانده و در دامان اساتیدی همچون ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی، هارون بن مسلم، احمد بن اسحاق قمی، ایوب بن نوح، عباس بن معروف و... پرورش یافته است.^۳

ابراهیم بن هاشم از اثرگذارترین اساتید او به شمار می‌رود به گونه‌ای که تنها

۱. الصدوق، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، همان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، بیروت، [بی‌نا]، ۱۴۱۳ هـ، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۳. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۱۳؛ الطهرانی، آقابزرگ، *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۱۶۷.



شمار روایات علی بن ابراهیم از او به ۶۲۰۴ روایت می‌رسد.^۱ او کتاب‌های متعددی داشته که در کتب فهارس از آنها یاد شده است. از جمله آنها می‌توان به کتاب‌های اختیار القرآن، کتاب الانبیاء، کتاب التفسیر، کتاب الناسخ و المنسوخ، التوحید والشک، فضائل امیرالمؤمنین، المغازی، قرب الاسناد و...^۲ اشاره کرد.

از مجموعه آنچه گفته شد برمی‌آید، علی بن ابراهیم از جمله مشایخ شیعه است که در پیمودن مسیر پیشرفت دانش حدیث در شیعه تأثیر فراوان نهاده و در این راه گام‌های بلندی برداشته است.^۳

گفتار دوم: کتاب تفسیر قمی

تاریخچه نشر و نسخه‌شناسی

کهن‌ترین کتاب‌هایی که از وجود تفسیر در میان کتاب‌های علی بن ابراهیم گزارش می‌دهند رجال نجاشی و فهرست طوسی است که ضمن شرح حال رجالی علی بن ابراهیم با عبارت «له کتاب التفسیر»^۴ خبر از وجود چنین کتابی داده‌اند.

۱. همان.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: النجاشی، احمد بن علی، پیشین، ص ۲۶۰؛ المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. برای اطلاع بیشتر ر.ک: تفضلی، آذر؛ فضائی جوان، مهین، فرهنگ بزرگ اسلام و ایران از قرن اول تا چهارم هجری، ص ۳۳۷؛ مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانة الادب فی التراجم المعرفین بالکنیة و اللقب، ج ۴، ص ۴۸۸.

۴. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۹۷؛ الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، همان، ص ۱۱۵.

۶۲ نسخه خطی از این کتاب موجود است که کهن‌ترین آن نگاشته شده در سال ۸۷۲ هجری قمری است. این نسخ خطی هم‌اکنون در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی (مشهد)، سپهسالار (تهران)، مدرسه فیضیه (قم)، مدرسه زنگنه (همدان)، مدرسه غرب (همدان)، مرعشی (قم)، آستان عبد العظیم حسنی علیه السلام (ری)، مدرسه صدر (بابل)، گلپایگانی (قم)، دانشگاه تهران (تهران)، شیخ حیدر علی مؤید (قم)، مجلس شورای اسلامی (تهران)، دانشکده الهیات (مشهد)، وزیری (یزد)، خانقاه احمدیه (شیراز)، ملی تهران، عبد الحمید مولوی (مشهد)، مدرسه امام صادق علیه السلام (قزوین)، مدرسه صدر (اصفهان)، مدرسه عبد الرحیم خان (یزد)، فرهنگ (رشت)، ملک (تهران)، عبد الحمید مولوی (مشهد) و امام جمعه (زنجان)، نگهداری می‌شوند.^۱

تفسیر علی بن ابراهیم که در اصل نام آن کتاب التفسیر بوده، همان‌سان که نجاشی از آن یاد کرده است، بنابر نقل شیخ آقا بزرگ تهرانی^۲ دارای دو چاپ سنگی در ایران در قطع رحلی است که یکی در سال ۱۳۱۳ هجری و دیگری همراه با تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۱۳۱۵ هجری به چاپ رسیده است.

چاپ دیگر این کتاب چنانچه از تاریخ مقدمه آن برمی‌آید حدود سال ۱۳۸۶ هجری در شهر نجف صورت گرفته که در دو جلد با قطع وزیری همراه با تقریظ آقا بزرگ تهرانی و مقدمه طیب جزائری است که همین چاپ در قم از سوی مؤسسه دارالکتاب لطباعه و النشر افست شده است.

چاپ دیگر تفسیر علی بن ابراهیم در سال ۱۴۱۲ هجری با حروف چینی

۱. صدرایی خویی، علی، فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۳، ص ۲۰۶ - ۲۱۲.

۲. الطهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۲.



جدید در بیروت منتشر شد که در این چاپ مقدمه جزائری از ابتدای کتاب حذف و اندک تعلیقاتی در حد توضیح برخی از لغات و ارائه آدرس آیات و... بر آن افزوده شده است.

تاریخچه استناد به محتوای کتاب

کتاب تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم شهرت بسیاری نزد علمای شیعه دارد^۱ که این شهرت برخواسته از بزرگی و جلالت شأن مؤلف آن است. در طول قرن‌های متمادی این کتاب مرجع و منبعی برای سایر دانشمندان پس از خود قرار گرفت چنانچه از قرن ۵ به بعد، که یک قرن پس از تألیف کتاب از سوی قمی است، رد آن را در سایر کتب می‌توان دید. در قرن ۵ شیخ طوسی در دو کتاب تهذیب الاحکام^۲ و التبیان^۳ خود به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده است؛ در قرن ۶ در کتاب‌های مجمع البیان^۴، اعلام الوری^۵ و مناقب آل ابی طالب^۶ در نقل روایات به آن ارجاع شده است؛ در قرن ۷ ابن طاووس در دو کتاب خود سعد السعود^۷ و فرج المهموم^۸ از آن روایت کرده است؛ در قرن ۸ شهید اول در

۱. در فصل قبل به سخنان برخی از دانشمندان درباره کتاب اشاره شد.

۲. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، التهذیب الاحکام، ص ۴.

۳. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر قرآن، همان، ج ۳، ص ۲۹۷.

۴. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۴۱ و ج ۱۰، ص ۲۵۴.

۵. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، اعلام الوری بالاعلام الهدی، ص ۱۱ و ۱۵۰.

۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۲؛ همان، ج ۲، ص ۱۱۹؛ همان، ج ۳، ص ۲۳۶؛ همان، ج ۴، ص ۱۶۰، ۱۷۸، ۲۱۵، ۲۵۰ و ۴۲۱.

۷. ابن طاووس الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، سعد السعود للنفس منضود، ص ۸۳ - ۷۸.

۸. ابن طاووس الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۲۵.

القواعد و الفوائد؛^۱ در قرن ۹ کفعمی در المصباح؛^۲ در قرن ۱۰ در کتاب‌های تأویل الایات الظاهره^۳ و نیز عوالی اللئالی^۴ و در قرن ۱۱ و ۱۲ در کتاب‌های قصص جزائری؛^۵ بحارالانوار، وسائل الشیعه، البرهان و نورالثقلین^۶ - به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است.^۷

نقل‌های کتب مذکور گاهی با نقل تفسیر علی بن ابراهیم موجود، همخوان نیست. این تفاوت‌ها - که تعداد آن اندک هم نیست - بیشتر در کتاب‌هایی همچون تأویل الایات الظاهره، تهذیب الاحکام، مجمع البیان و... به چشم می‌خورد و این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا تفسیر موجود همان کتاب التفسیر - تألیف علی بن ابراهیم است یا خیر؟

گفتار سوم: ساختار تفسیر قمی

با تورق تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم درمی‌یابیم که این کتاب از دو بخش مقدمه و متن تشکیل شده است که در ادامه به هر دو بخش به تفکیک پرداخته خواهد شد.

۱. الشهد الاول، ابو عبد الله محمد بن مکی عاملی، القوائد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیه، تحقیق السید عبد الهادی الحکیم، ج ۲، ص ۵۲.
۲. الکفعمی، تقی الدین ابراهیم بن علی بن الحسن بن محمد العاملی، المصباح، ص ۲۹۶، ۵۱۷ و ۷۷۰.
۳. الحسینی الأسترآبادی الغروی، علی، همان، ص ۳۰، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۹، ۷۸۶ و در این کتاب ۶۲ روایت به نقل از تفسیر علی وجود دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.
۴. ابن ابوجمهور، محمد بن علی بن ابراهیم الاحسانی، همان، ص ۵۱، ۱۰۱، ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۴۳۹.
۵. جزائری، نعمت الله، قصص الأنبياء، مترجم یوسف عزیز، ص ۱۳، ۳۸، ۶۸، ۸۳ در این کتاب ۴۸ نقل از تفسیر علی وجود دارد.
۶. در کتب مذکور به وفور به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است.
۷. برگرفته از: سیستانی، محمد رضا، وسائل الانجاء الصناعیة دراسة فقهیة، ص ۵۴۶، با بررسی و تکمیل.



مقدمه کتاب

مؤلف مقدمه کتاب را ابتدا با حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر ﷺ و آل پاکش آغاز کرده است و ضمن بیان حدیث ثقلین و نیز آیاتی از قرآن که بیانگر هدایت‌گری قرآن و مبین بودن پیامبر ﷺ است، به جایگاه و اهمیت والای تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به فلاح و رستگاری اشاره کرده است.^۱ در بخش بعد ویژگی‌های قرآن را برشمرده و بیان کرده است که قرآن ناسخ و منسوخ - محکم و متشابه، تأخیر و تقدیم و... دارد که برای شناخت و تفسیر آن‌ها باید به اهل بیت علیهم السلام رجوع کرد و سپس به تفصیل برای اثبات بیان خود نمونه‌هایی از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... آورده است.^۲ از جمله مطالبی که مؤلف در مقدمه با بیان یک مثال قرآنی به آن پرداخته است، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- ناسخ و منسوخ؛
- ۲- محکم و متشابه؛
- ۳- عام و خاص؛
- ۴- تقدیم و تأخیر؛
- ۵- منقطع و معطوف؛
- ۶- قرار گرفتن حرفی به جای حرف دیگر؛
- ۷- آنچه از قرآن به خلاف آن چیزی است که نازل شده است؛
- ۸- آیات تحریف شده؛
- ۹- آنچه لفظش جمع است و معنای واحد از آن افاده می‌شود و نیز بر عکس؛

۱. القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، *تفسیر القمی*، ج ۱، مقدمه، ص ۱۶ - ۱۳.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸.

- ۱۰- افعال ماضی که بیانگر مستقبل هستند؛
 - ۱۱- آیاتی که نیمی از آن در یک سوره و کامل آن در سوره‌ای دیگر است؛
 - ۱۲- آیاتی که نیمی از آن‌ها منسوخ است و نیم دیگر متروک؛
 - ۱۳- آنچه تأویلش در تنزیلش است؛
 - ۱۴- آنچه تأویلش همراه با تنزیلش است؛
 - ۱۵- آنچه تأویلش بعد از تنزیلش است؛
 - ۱۶- آنچه متفق اللفظ و مختلف المعنا است؛
 - ۱۷- رخصت بعد از عزیمت؛
 - ۱۸- رخصتی که صاحب آن مختار به ترک و یا اخذ آن است؛
 - ۱۹- رخصتی که ظاهرش بر خلاف باطن آن است؛
 - ۲۰- آنچه لفظ خبر را دارد اما معنایش حکایت است؛
 - ۲۱- آنچه خطاب به پیامبر است اما مراد از آن امت است؛
 - ۲۲- آنچه که خطاب به قومی است اما مراد اصلی قوم دیگری بوده است.^۱
- مؤلف هر یک از موارد فوق را توضیح داده و با ذکر نمونه‌هایی از آیات، وجود آن را در قرآن اثبات کرده است. برخی از توضیحات مؤلف بدون ذکر منبع است که به نظر می‌رسد عقیده خود اوست و در برخی نیز به روایات استناد نموده است.^۲
- مؤلف در ادامه مقدمه مدعی است که آیاتی از قرآن در مقام ردّ فرقه‌های گوناگون نازل شده‌اند، به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- ردّ زنادقه؛

۲- ردّ ثنویه؛

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، مقدمه، ص ۲۸ - ۱۸.

۲. همان.



۳- ردّ بت پرستی؛

۴- ردّ دهریه؛

۵- ردّ منکران ثواب و عقاب؛

۶- ردّ منکران معراج و اسراء؛

۷- ردّ منکران رؤیت؛

۸- ردّ منکران بهشت و دوزخ؛

۹- ردّ مجبره؛

۱۰- ردّ معتزله؛

۱۱- ردّ منکران رجعت؛

۱۲- ردّ کسانی که خداوند را توصیف می‌کنند.^۱

ذیل این عناوین نیز با ذکر مثال‌های قرآنی و بعضاً تبیین آن با روایات قائل آن است که قرآن دربردارنده تمامی این مطالب است. در ادامه مؤلف بیان می‌دارد که قرآن ترغیب و قصص^۲ را نیز شامل می‌شود.

پس از این توضیحات با ذکر سند «حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم قال حدثنی ابی...» آیه **﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾** را تفسیر می‌کند که این در واقع عبارت آغازین تفسیر است.^۳

۱. همان، ص ۲۹ - ۲۷.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۷.

۳. بحث تفصیلی و نکات مورد توجه در مقدمه در گفتار اول فصل چهارم همین نوشتار با عنوان «استناد وانتساب مقدمه تفسیر قمی» آمده است.

متن کتاب

کتاب موجود تفسیری است به زبان عربی و کامل که از ابتدا تا به انتهای قرآن و تمامی سوره‌ها را دربرگرفته است اما تمامی آیات را به تفکیک تفسیر نکرده بلکه اکثر آیات را در هر سوره تفسیر کرده است و در واقع آیاتی را که ذیل آن تفسیری یافته، آورده است.

در چاپ دو جلدی این کتاب، جلد اول از سوره حمد تا سوره اسراء و جلد دوم از سوره کهف تا سوره ناس را دربرگرفته است. ترتیب سور مطابق با ترتیب مصحف‌های موجود و نام سوره‌ها نیز همانند نام‌های مصاحف موجود آمده است.

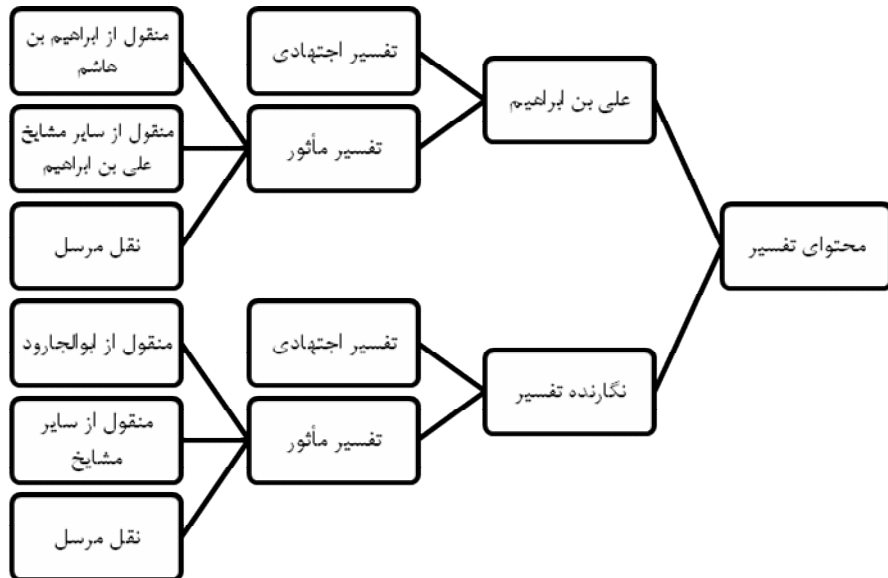
شیوه تفسیری مؤلف «اثری» است و ذیل هر آیه، روایت مرتبط با آن را آورده است. ناگفته نماند که این تفسیر یک تفسیر اثری محض نیست بلکه اجتهادات و نظرات تفسیری در کنار روایات و آمیخته با آن‌ها مجموعه‌ای است که تفسیر آیات را رغم می‌زند. در واقع باید گفت متن تفسیر متشکل است از:

۱- آیات؛

۲- روایات؛

۳- نظرات تفسیری و اجتهادی.

با بررسی دقیق‌تر کتاب درمی‌یابیم که بخش عمده مطالب مذکور، به نقل از علی بن ابراهیم و یا مؤلفی است که نگارنده کتاب است. از این رو سه بخش یادشده، به یکی از این دو تن بازمی‌گردد. و نمودار فرضی محتوای کلی کتاب به شکل زیر خواهد بود:



نمودار فوق نشان می‌دهد، تفسیر حاضر دربردارنده دو بخش اجتهادی و مآثور است که نگارنده، آن را با توجه به دیدگاه‌ها و روایات منقول از علی بن ابراهیم، سایر مشایخ و نیز نظرات و دیدگاه‌های خود گردآورده است. برای اثبات آنچه ذکر شد ساختار این کتاب را در هر دو بخش مذکور به تفصیل بررسی می‌کنیم.

الف) تفسیر مآثور

این بخش از ۹۳۳ روایت^۱ تشکیل شده که از این میان ۳۸۰ روایت با اسناد

۱. در شمارش آماری این پژوهش آنچه در تفسیر قمی به نقل از معصوم علیه السلام آمده به عنوان یک روایت فرض شده است. از این رو هر جا نقلی به معصوم نرسد، هر چند علم بر روایت بودن آن باشد، روایت محسوب نشده است. روایات مرسل، مرفوع، معلق و... و نیز بخش‌های مختلف یک روایت که در قسمت‌های مختلف کتاب تقطیع شده، یک روایت فرض شده و در شمارش لحاظ شده‌اند.



شناخته شده علی بن ابراهیم که غالباً از پدرش نقل کرده است، ۳۰۷ روایت از آن ابوالجارود و ۲۵۵ روایت به نقل از سایر مشایخ حدیثی و یا به شکل مرسل و با نقل مستقیم از معصوم علیه السلام است.

در بحث از روایات به چند نکته باید اشاره کرد:

اول آن که شمار کثیری از روایات ابوالجارود (۳۰۲ روایت) با عبارت «و فی روایه ابی الجارود» نقل شده‌اند و تنها سه روایت^۱ از او با سند کامل و به صورت نقل احمد بن محمد همدانی از جعفر بن عبدالله از کثیر بن عیاش از زیاد بن منذر (ابوالجارود) است. این سند همان سند نجاشی و شیخ طوسی به کتاب ابوالجارود است که در کتب خود بدان اشاره کرده‌اند.^۲

دوم آن که پانزده نقل در کتاب با الفاظ «رؤی فی الخبر»، «فی خبر آخر»، «رؤی»، «رؤی فی غیر هذا»، «رؤی غیره» و...^۳ آمده است که به جهت عدم تصریح بر روایت بودن، آن‌ها را در شمار احادیث نگنجانیم.

سوم آن که از مجموع این ۹۳۳ روایت ۲۰۶ روایت مرسل،^۴ ۳۲ روایت موقوف^۵ و ۱۵ روایت مرفوع^۶ است که شمار آن‌ها به ۲۵۳ روایت می‌رسد و در واقع، تنها ۶۸۰ روایت در این کتاب، با سند کامل آورده شده است و اکثر روایات مرسل مذکور، از زبان علی بن ابراهیم نقل شده‌اند و در واقع بیشتر این‌گونه روایات را به ظاهر، علی بن ابراهیم به صورت مرسل نقل کرده است.^۷

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۰، ۲۰۶ و ۲۳۰.

۲. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن، *الفهرست*، همان، ص ۷۳.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۷۲، ۲۳۳، ۲۶۶، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۷۵، ۴۱۶.

۴. همان، ص ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ... ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۹ و... و ج ۲، ص ۷، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۳۰ و...

۵. همان، ج ۱، ص ۶۱، ۳۴۱ و ج ۲، ص ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۵۳، ۲۶۹، ۳۴۹، ۳۶۷ و...

۶. برای نمونه نک: همان، ج ۱، ص ۵۳، ۱۰۸، ۱۶۰ و... و ج ۲، ص ۸۲، ۱۷۲، ۲۳۱، ۲۷۳.

۷. سوره ناس تنها با یک روایت از علی بن ابراهیم تفسیر شده و روایات دیگر به کار رفته در تفسیر این سوره از آن دیگر مشایخ است و نیز سوره‌هایی مانند عصر، عادیات، لیل، تحریم و...



در مجموع باید گفت سلسله اسناد روایات در بیشتر مواقع یا به علی بن ابراهیم، که پیش تر شرح حالش گذشت، و یا به واسطه ابوالجارود به احمد بن محمد همدانی می‌رسد.

ب) تفسیر اجتہادی

با مطالعه تفسیر قمی مشاهده می‌شود در میان آیات و روایات عباراتی است که با هیچ یک از دو قسم مذکور مرتبط نیست و مؤلف از لسان خود به شرح روایات پرداخته است. در نقل عباراتی این گونه، نه سندی آمده و نه به منبع و یا مرجعی ارجاع شده است. این مطالب به دو شکل در تفسیر آمده‌اند؛ گاه اندیشه‌ها و عقیده علی بن ابراهیم و گاه اجتہادات و آرای نگارنده تفسیر است که مؤلف با عبارت «قال علی بن ابراهیم» و یا «قال»، میان کلام و دیدگاه خود با نظرات و اجتہادات علی بن ابراهیم تفکیک کرده است. این گونه مطالب بسیار متنوع و دربردارنده شرح واژگان دشوار، تأویل، سبب نزول، بیان قواعد کلامی و فقهی و... است که در فصل بعد به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد.^۱

حال باید به شیوه مؤلف در تدوین و چینش کتاب پردازیم تا با سبک تفسیری کتاب آشنا شویم. اما پیش از پرداختن به شیوه مؤلف، از آن جهت که از این پس از ابوالجارود بسیار سخن خواهد، بهتر است ابتدا به شرح حال او پردازیم و سپس با سخن از سبک مؤلف بحث را ادامه دهیم.

شرح حال ابوالجارود

زیاد بن منذر ابوالجارود همدانی خارفی اعمی - کسی است که فرقه

۱. فصل سوم این نوشته درون‌شناسی تفسیر قمی است که در آن به تفصیل به محتوای تفسیر پرداخته شده است.



جارودیه (زیدیه) به او منسوب است. در شمار اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام قرار دارد و مروان بن معاویه و علی بن هاشم بن برید از او روایت کرده‌اند. کوفی الاصل است و در ابتدا از معتمدان اصحاب امام باقر علیه السلام بوده اما گفته شده پس از خروج زید اندیشه‌ها و عقایدش منحرف شده و بعدها از لسان امام باقر علیه السلام سرحوب^۱ نام گرفته و فردی مذموم است.

نجاشی و طوسی در کتب خود اشاره کرده‌اند که ابوالجارود صاحب کتاب تفسیر قرآن به نقل از امام باقر علیه السلام است.^۲

رجالیان در میزان اعتماد به روایات او گفته‌اند که عالمان شیعه به آنچه که او از محمد بن بکر ارجنی روایت کرده است اعتماد دارند و از آنچه او به نقل از محمد بن سنان آورده است دوری می‌کنند.^۳

از مجموعه آنچه بیان شد درمی‌یابیم که ابوالجارود از جمله کسانی است که در پذیرش روایاتش باید با احتیاط گام برداشت و نمی‌توان به همه آنچه از او نقل شده، اعتماد داشت.

گفتار چهارم: شیوه چینش مطالب در تفسیر قمی

این تفسیر با سوره حمد آغاز می‌شود. آیه آیه آن با کنار هم قرار گرفتن

۱. اسم شیطان اعمی سکن البحر، الطوسی، محمد بن الحسن، *اختیار معرفة الرجال*، همان، ص ۲۲۹.

۲. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن، *الفهرست*، همان، ص ۷۳؛

۳. برای آنچه در شرح حال ابو الجارود گفته شد، نک: الطوسی، محمد بن الحسن، *اختیار معرفة*

الرجال، همان، ص ۲۲۹؛ النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن،

الفهرست، همان، ص ۷۳؛ الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، *رجال الشيخ الطوسی*، ص ۱۳۵؛ ابن

غضائری، احمد بن الحسین، *رجال ابن الغضائری*، ص ۷۴؛ الحلّی، ابن داود، همان، ص ۴۵۵؛ الحلّی،

یوسف بن الحسن، همان، ص ۲۲۳.



آیات، روایات و سخنان مفسر، به صورت ممزوج و آمیخته با هم تفسیر می‌شود و پس از آن وارد سوره بعد می‌شود و این ادامه دارد تا سوره ناس که آخرین سوره قرآن است.

گفتنی است که در هر سوره همه آیات و نیز هر آیه به طور کامل تفسیر نمی‌شود بلکه بیشتر آیات یک سوره، که از نگاه مؤلف نیازمند تفسیر بوده‌اند، ذکر و شرح می‌شوند. البته شیوه مؤلف این نیست که ابتدا یک آیه را کامل بیان کند و سپس هر روایت را ذیل آن بیاورد و بخش‌های مختلف آیه را شرح دهد - بلکه بدون هیچ قاعده‌ای هر بخش از آیه که نیازمند شرح می‌داند را تفسیر کرده و سپس به سراغ بخش بعدی آیه می‌رود؛ به عبارت دیگر:

- گاه یک آیه را کامل ذکر و سپس آن را شرح کرده است.

- گاه یک آیه را چند بخش نموده و هر بخش را ذکر و تفسیر کرده است و

سپس بخش بعدی و الخ.

پس از ذکر آیات که معمولاً با عبارت «و اما قوله» از هم تفکیک می‌شوند، روایات، آرا و اجتهادات به تفسیر آن‌ها می‌نشینند. در ابتدای کتاب، تنها شیخ راوی روایات علی بن ابراهیم است اما این روال چندان ادامه نمی‌یابد و از آیه ۴۹ سوره آل عمران به بعد روایاتی با نقل از غیر علی بن ابراهیم ادغام می‌شود که اولین آن‌ها روایت احمد بن محمد همدانی به نقل از ابوالجارود است. پس از این، شیخ روایت، علی بن ابراهیم و یا احمد بن محمد است. اما این روند نیز نمی‌پاید و از آیه ۵۴ سوره نساء به بعد شیخ سومی نیز به مجموعه ایشان افزوده می‌شود و این روال ادامه دارد به گونه‌ای که هرچه از سوره‌های ابتدایی قرآن دورتر می‌شویم شمار این مشایخ بیشتر و بیشتر شده و به همان نسبت میزان نقل از علی بن ابراهیم کاهش می‌یابد تا جایی که در برخی سوره انتهایی به ندرت از

علی بن ابراهیم سخن به میان می‌آید و یا هیچ نامی از او برده نمی‌شود.^۱ تنها نقل از علی بن ابراهیم نیست که سیر نزولی دارد بلکه تفسیر هر آیه با استناد به روایات نیز همین گونه است و هرچه از ابتدای قرآن به انتهای آن نزدیک می‌شویم درصد تفسیر اجتهادی افزایش می‌یابد و به جایی می‌رسد که در برخی سوره‌ها حتی یک روایت بیان نشده است و تنها آرای تفسیری مؤلف و یا علی بن ابراهیم است که مفسر آیاتند.^۲ با نگاهی ژرف‌تر به این کتاب به چندین نکته در سبک تفسیری مطالب دست‌می‌یابیم که در ادامه به صورت جداگانه به هر یک می‌پردازیم.

۱- تقطیع یک روایت در خلال چند آیه

از جمله نکاتی که با بررسی تفسیر به دست می‌آید این است که مؤلف در برخی موارد با استناد به یک روایت شمار کثیری از آیات را تفسیر می‌کند به این شکل که روایت را به بخش‌های مختلف تقسیم و در خلال آیات قسمت‌های مرتبط با آن را ذکر و استفاده می‌کند این شیوه گاه یک سوره را به طور کامل دربرمی‌گیرد به گونه‌ای که تفسیر یک سوره با استناد به یک روایت آغاز و آیه آن از لسان همان روایت شرح می‌شود و با پایان یافتن روایت سوره نیز پایان می‌یابد.

البته در این میان گاه از نقل‌های دیگر و یا نظرات و اجتهاداتی به غیر از روایت، نیز بهره می‌برد. لیکن پس از اتمام آن نقل‌های معترضه، باز هم با ادامه دادن روایت اول، ادامه سوره را تفسیر می‌کند. برای روشن‌تر شدن آنچه ذکر شد به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، سوره‌های نصر، اخلاص، تکاثر، بینه و...

۲. نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، سوره‌های قارعه، قریش، نصر، لهب، تین و...



- آیات ۱۲۲ تا ۱۷۲ در سوره آل عمران این گونه تفسیر شده است.^۱ ابتدا داستان جنگ احد با آیه ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾ آغاز می شود و حوادث این غزوه جزء به جزء مفصلاً تعریف شده و در خلال آن آیه به آیه ادامه سوره تفسیر می شود. در این میان روایات ابوالجارود^۲ و نیز طرح مباحث مربوط به معانی لغت^۳ نیز به چشم می خورد؛ اما هر بار پس از این گونه مباحث مجدد با عبارات

«رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم»^۴، «وفی روایه علی بن ابراهیم»^۵ و «قال علی بن ابراهیم»^۶ داستان ابتدایی، ادامه می یابد. در واقع این داستان که خود یک روایت است، در اثر بیان تفسیر آیات و روایات ابوالجارود و... دچار انقطاع شده و مؤلف سعی دارد با به کارگیری عبارات واسطه‌ای قطعات مختلف آن را در ذهن خواننده در کنار هم قرار دهد.

ب) در سوره کهف از آیه ۹ تا آیه ۹۸^۷ با نقل روایتی از امام صادق علیه السلام، سبب نزول سوره به همراه تفسیر آیه به آیه آن ذکر شده است. اما در بین این داستان با نقل روایاتی از ابوالجارود،^۸ سایر مشایخ،^۹ نقل‌های دیگری از علی بن ابراهیم،^{۱۰} و تفسیر آیات فاصله افتاده است که مؤلف با عبارات «وقال علی...»^{۱۱}

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۲۹.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۲۱.

۴. همان، ص ۱۲۸.

۵. همان، ص ۱۲۹.

۶. همان، ص ۱۲۷.

۷. همان، ج ۲، ص ۱۹ - ۶.

۸. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۸ و ۱۴.

۹. همان، ص ۱۲ و ۱۴.

۱۰. همان، ص ۱۶، ۱۴ و ۱۰.

۱۱. همان، ص ۹ و ۱۴.

«فقال ابو عبدالله عليه السلام...»^۱ «فقال الصادق عليه السلام...»^۲ و نیز عباراتی که نشان از ادامه یک مطلب دارد «فلما اخبر...»^۳ سعی می‌کند اتصال میان قطعات مختلف این روایت داستانی را حفظ کند.

موارد دیگری نیز وجود دارد^۴ که با تأمل در مجموع آن‌ها به نظر می‌رسد، این مسأله بیش از هر جا در شأن نزول‌ها و داستان‌هایی که چگونگی نزول آیات بیان شده است به چشم می‌خورد.

ج) در سورة نحل می‌خوانیم:

«فانه حدثني أبي رفعه قال: قال أبو عبدالله عليه السلام لما نزلت...
و في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: ﴿التي نقضت
غزلها﴾ امرأة من بني تميم بن مرة يقال: لها رابطة...»

رجع إلى رواية علي بن إبراهيم في قوله «أن تكون أئمة
هي أزكى من أئمتكم» فقليل: يا بن رسول الله نحن نقرؤها ﴿هي
أرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾ قال ويحك و ما أربى و أوماً بيده بطرحها»^۵
در این نمونه تقطع روایت علی بن ابراهیم با تفسیر آیه ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
نَقَضَتْ غَزْلَهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا يَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ...﴾^۶ از زبان ابوالجارود
و سپس ادامه روایت علی بن ابراهیم به روشنی پیداست.

۱. همان، ص ۹.

۲. همان، ص ۷.

۳. همان، ص ۱۱، ۱۴ و ۱۹.

۴. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۲ و ۱۲۶، ج ۲، ذیل سوره‌های یوسف، سلیمان، عادیات و...

۵. همان، ص ۳۹۱.

۶. نحل / ۹۲.



۲- جابه‌جایی آیات و به‌هم‌خوردن ترتیب

با دنبال کردن شمارگان آیات در تفسیر قمی درمی‌یابیم که نگارنده در اکثر موارد ترتیب تفسیر آیات در یک سوره را حفظ می‌کند لکن در پاره‌ای از موارد شاهد آنیم که از این شیوه عدول شده و یکسری از آیات تفسیر نمی‌شوند چنان‌که گویی در این کتاب قصد بر تفسیر این آیات نیست و پس از گذشت چندین آیه ناگهان آیات بر جای مانده از سابق، ذکر و تفسیر می‌شوند سپس مجدداً تفسیر آیات به همان ترتیب سابق ادامه می‌یابد. مثال‌های زیر این موضوع را به خوبی روشن می‌کند؛

الف) ذیل تفسیر آیات مربوط به آفرینش حضرت آدم و سجود ملائکه از آیه ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره را تفسیر نمی‌کند و داستان را از آیه ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ آغاز می‌کند آیه به آیه پیش می‌رود و تا آیه ﴿فَلْتَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ...﴾^۲ را تفسیر می‌کند. از این پس با این‌که انتظار می‌رود آیات بعدی تفسیر شود ناگاه توضیحی با عبارت «و اما قوله ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾»^۳ به سراغ سه آیه بر جای مانده سابق می‌رود و پس از آن مجدداً از آیه ۴۰ به بعد با عبارت «و اما قوله ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ...﴾» تفسیر را به ترتیب ادامه می‌دهد. حال آن‌که در این میان نه نقلی از دیگران موجب انقطاع مطالب شده است و نه شرح یکسره‌ای آمده است که نتوان میان آن، آیات را در جایگاه خود تفسیر کرد و در تمامی این بخش نگارنده تنها با نقل از علی بن ابراهیم به تفسیر هر آیه می‌پردازد. مهم‌تر آن‌که این تغییر چینش هیچ کمکی

۱. بقره / ۳۴.

۲. بقره / ۲۷.

۳. همان / ۳۱.

به فهم آیات نمی‌کند و از این رو، دلیل این عملکرد به شکل یک پرسش بی‌پاسخ همچنان باقی است.

ب) نمونه دیگر در سوره یوسف است که آیات ۵ تا ۱۵ آن از زبان علی بن ابراهیم به ترتیب تفسیر شده است^۱ و تنها آیه ۱۰ بدون تفسیر باقی مانده به گونه‌ای که به نظر می‌رسد علی بن ابراهیم مطلبی درباره این آیه ندارد که ناگاه پس از آیه ۱۵ آیه ۱۰ آمده و به نقل از علی بن ابراهیم تفسیر می‌شود و سپس از آیه ۲۰ به بعد به ترتیب تفسیر ادامه می‌یابد.

ج) نمونه‌ای دیگر آیات ۱۲۳ و ۱۲۸ سوره بقره است که در تفسیر ترتیبی از آن‌ها سخن به میان نیامده و پس از گذشت بسیار و از آیه ۱۶۷ به بعد، ناگاه با عبارت «وفی رواية علی بن ابراهیم قوله ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ...﴾^۲ و قوله ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَر...﴾^۳ تفسیر این دو آیه از لسان علی بن ابراهیم بیان می‌شود که در ضمن آن آیه ۱۴۰ نیز از اشاره بی‌بهره نمی‌ماند و سپس از آیه ۱۷۲ به بعد مجدد به ترتیب مصحف باز می‌گردد.^۴

د) از دیگر نمونه‌های بارز این بحث سوره ضحی است.^۵ البته نکته‌ای که در این قسمت باید به آن اشاره کرد این است که این به هم خوردن ترتیب آیات در سوره‌های جزء سی بسیار بیشتر دیده می‌شود چه این که در این سوره‌ها مؤلف بیشتر سعی دارد آیات سوره‌ها را به نقل از چندین تن تفسیر کند و به آوردن یک نقل ذیل هر آیه بسنده نمی‌کند از این رو پس از اتمام قول یک شیخ ذیل چند

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲. بقره / ۱۲۸.

۳. همان / ۱۲۳.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ۱۳۱ و ۱۳۲.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۲۶.



آیه، آن آیات را مجدد به نقل از شیخ دیگر تفسیر می‌کند و این روند در سوره‌های پایانی به کثرت دیده می‌شود.^۱ به‌گونه‌ای که در برخی سور کوتاه یکبار پس از اتمام تفسیر همه آیات، بازگشت به تفسیر آیات ابتدایی از سوی دیگر راویان را شاهدیم.^۲

۳- فترت در نقل از علی بن ابراهیم و گزینشی عمل کردن

با دقت در متن کتاب درمی‌یابیم که در برخی بخش‌ها از علی بن ابراهیم هیچ نقلی نیامده است و آیات بسیاری بدون ارجاع به علی بن ابراهیم تفسیر شده و هیچ سخنی از او در این میان به چشم نمی‌خورد. برای مثال:

الف) آیه ۱۰۳ تا ۱۲۴ سوره بقره (آیاتی که داستان هاروت و ماروت را نقل می‌کنند) در این کتاب تفسیر نشده است.^۳

ب) در آیات ۱۲۸ تا ۱۵۹ سوره بقره که از تغییر قبله سخن می‌گوید هیچ حرفی از نقل‌ها و نظرات علی بن ابراهیم نیست.^۴

ج) از آیه ۳ تا ۴۰ سوره اعراف نیز هیچ روایت تفسیری به نقل از علی بن ابراهیم دیده نمی‌شود و تنها مفسر آیات، روایات سایر مشایخ است.^۵

د) از انتهای سوره کهف تا آیه ۱۶ سوره مریم نقلی از علی بن ابراهیم نیامده است.^۶

۱. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ذیل سوره‌های عادیات، علق، قیامت، مرسلات، عبس و...

۲. همان، ص ۳۸۹ ذیل سوره قیامت.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۷۳.

۵. همان، ص ۲۳۴ - ۲۳۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۳ - ۲۱.



هـ) جز معدود آیاتی از سوره عنکبوت سایر آیات این سوره به نقل از غیر علی بن ابراهیم تفسیر شده است.^۱

و) سوره انشقاق تنها تا آیه ششم از تفسیر علی بن ابراهیم بهره برده و سایر آیات خالی از تفسیر یا نقل او است.^۲

نمونه‌هایی از این دست بسیار است. در نگاه ابتدایی به نظر می‌رسد مؤلف در این آیات، روایت و یا نظری از علی بن ابراهیم نیافته است و ناگزیر یا آیات را اصلاً ذکر نکرده و یا تنها از نقل‌های سایرین در تفسیر آیات بهره جسته است؛ اما با قرائن دیگر متنی در این تئوری کمی تردید می‌شود، قرائینی که نشان از گزینشی عمل کردن مؤلف دارد. بنگریم:

۱. آیات ۱۲۲ تا ۱۴۴ سوره آل عمران در این تفسیر ذکر نشده و تنها به آیات قبل و بعد آن‌ها پرداخته شده است. ابتدا به نظر می‌رسد که مؤلف ذیل این آیات تفسیری نیافته اما آنچه موجب تردید می‌شود قول مؤلف پس از آیه ۱۶۷ این سوره است:

يقول الله: ﴿هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمٌ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾^۳ و فی روایة علی بن ابراهیم قوله: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾^۴، و قوله: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾^۵ قال أبو عبد الله عليه السلام: ما كانوا أذلة و فيهم

۱. همان، ص ۱۲۵ - ۱۲۹.

۲. همان، ص ۴۰۷ - ۴۰۸.

۳. آل عمران / ۱۶۷.

۴. همان / ۱۲۸.

۵. همان / ۱۲۳.



رسول الله ﷺ و إنما نزل: «لقد نصرکم ببدر و أنتم ضعفاء»^۱

همان طور که در نمونه یاد شده دیده می شود مؤلف پس از آیه ۱۶۷ نقل می کند که در روایت علی بن ابراهیم آیات ۱۲۳ و ۱۲۸ نیز تفسیر شده اند و پس از آن با استفاده از یک سبب نزول غیر مسند آیات ۱۴۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۶۵ همین سوره تفسیر می شود و در ادامه مجدد آیات ۱۶۱، ۱۶۹ و ۱۷۰ این سوره به نقل از علی بن ابراهیم می آیند و از آیه ۱۸۰ به بعد باز هم به ترتیب و نظم سابق، هر آیه در جایگاه خود تفسیر می شود.

پرسشی که این جا طرح می شود این است که آیا ممکن است سایر آیاتی که تفسیر نشده اند نیز همانند این دو آیه از سوی علی بن ابراهیم تفسیر شده باشند و مؤلف، آن ها را نیاورده باشد؟

۲. در قسمت دیگری از کتاب دیده می شود، نیمه ای از یک روایت از علی بن ابراهیم نقل شده است در حالی که نیمه اول روایت که راوی و مروی عنه روایت را مشخص می کند نقل نشده است و این گونه به نظر می رسد که از میانه روایت نقل آغاز شده است. بنگریم:

و قوله ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۲ قال: القنوع بما رزقه الله. ثم قال: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۳ قال الرجيم أخبت الشياطين فقلت له و لم سمى رجيماً؟ قال لأنه يرجم.^۴

در این نقل عبارت «فقلت له...» نشان از آن دارد که پیش تر باید روایتی بیان

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. نحل / ۹۷.

۳. نحل / ۹۸.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۹۲.



شده باشد که این عبارت ادامه آن است، حال آن که قبل از این مطلب تفسیر اجتهادی آیات را شاهدهیم و روایتی نقل نشده است.

۳. ذیل تفسیر آیه ۵۶ سورة نساء روایت مرسلی به نقل از علی بن ابراهیم آمده و در انتهای آن جمله‌ای از مؤلف افزوده شده است که مخاطب را به فکر وامی‌دارد:

«قال علی بن ابراهیم فی قوله... قال الآیات امیرالمؤمنین و الأئمة علیهم السلام، و قوله ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ فقیل لأبی عبدالله علیهم السلام کیف تبدل جلود غیرها؟ قال أرايت لو أخذت لبننة فکسرتها و صیرتها ترابا ثم ضربتها فی القالب أ هی التی کانت، إنما هی ذلک، وحدث تفسیرا آخر و الأصل واحد، ثم ذکر المؤمنین...»^۱

عبارت مؤلف نشان از آن دارد که در تفسیر قمی حدیث دیگری نیز که هم‌مضمون روایت یاد شده است، وجود داشته که به دلیل یکی بودن محتوای آن‌ها مؤلف آن را نقل نکرده است و به ذکر یکی از آن دو بسنده نموده است. با قراین یادشده، این احتمال قوی‌تر می‌شود که مؤلف قسمت‌هایی از تفسیر علی بن ابراهیم را در کتاب خود نقل نکرده است. فتأمل.

۴- نقل قول‌ها

پرکاربردترین کلمه که مؤلف برای تفکیک یک مطلب از مطلب بعدی به کرات از آن استفاده می‌کند واژه «قال» است. با کنار هم قرار گرفتن این کثرت استعمال اقوال و نقل‌های متعدد، یافتن مرجع ضمیر این فعل بسی دشوار می‌گردد

۱. همان، ص ۱۴۹.



تا جایی که با نگاه اجمالی به یک عبارت، یافتن قائل آن تقریباً ممکن نخواهد بود و لازمه فهم آن دقت در مطالب گذشته است که گاهی خواننده را چندین صفحه به عقب باز می‌گرداند.

گاه این فعل در کنار فاعل خود می‌نشیند که بارزترین شکل آن پس از نقل یک روایت، با سندی به جز «حدثنی ابی...»، سند معروف علی بن ابراهیم، است. در واقع مؤلف با عبارت «و قال علی بن ابراهیم...» رجوعی دوباره به نقل از علی بن ابراهیم دارد. شاید بتوان گفت که این تنها جایی است که نگارنده، فاعل قال را بارز می‌کند و تکلیف خواننده در مراجعه به متن مشخص می‌شود.^۱

استعمال دیگر این فعل پس از آیات و هنگام شروع تفسیر آن‌ها است. آن‌گاه که تفسیر یک آیه، با نظر و دیدگاه شخصی و بدون استناد به روایت صورت گرفته باشد که فعل قال در این هنگام نشان از مفسری دارد که رأی و تفکرش، تفسیرگر آیه است.^۲

گاهی به جای فعل «قال» از واژه «يقول» استفاده می‌شود. این شیوه بیشتر هنگامی است که روایتی با سند ابوالجارود در متن به کار رفته باشد در این هنگام وقتی دیدگاه ابوالجارود و یا توضیح او مطرح می‌شود و یا بخش‌های مختلف روایت از لسان او آورده می‌شود مؤلف اکثراً از لفظ «يقول» استفاده می‌کند^۳ و گاهی نیز «قال» به کار می‌برد که شمار آن اندک است.

۱. استعمال این واژه به این شکل در جای جای تفسیر به چشم می‌خورد. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ...، ۲۸۸، ۲۸۹، ...، ۳۲۳، ۳۲۹، ...؛ و ج ۲، ص ۵، ۶، ۹ ... ۹۳، ۹۹، ...، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۳ و...

۲. این نوع استعمال از قال صفحه به صفحه در کتاب موجود به چشم می‌خورد. برای نمونه نک: همان، ج ۱، ص ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ...؛ و ج ۲، ص ۵، ۹، ۱۰ و...

۳. برای نمونه نک: همان، ج ۱، ص ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵ و... ج ۲، ص ۶، ۹، ۲۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۶۷، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۶، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۳۴ و...



۵- روایت از اهل سنت

نکته مهم دیگری که با بررسی متن به دست می‌آید به کار بردن ۲۴ روایت با نقل از راویان سنی است. این نوع روایات دو دسته‌اند.
دسته اول: روایاتی که با نقل علی بن ابراهیم از پدرش آمده‌اند که خود دو گونه‌اند:

الف) تمامی راویان سند سنی‌اند، مانند:

«وَأَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾^۱ فَإِنَهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ مَغِيرَةَ عَنْ حَمَادِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ جَذْعَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ...»^۲

البته به نظر می‌رسد این روایت به دلیل نقل مستقیم ابراهیم بن هاشم از سکونی مرسل باشد، اما راویانی که در سند از آن‌ها نام برده شده همه سنی‌اند یا مانند:

«وَقَوْلُهُ ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾»^۳ قَالَ فَإِنَهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ وَكَيْعٍ، عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهِيلٍ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ أَبِي الْأَعَزِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارَسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي أَصْحَابِهِ...»^۴

۱. بقره / ۲۸۰.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. زخرف / ۵۷.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۵۹.



(ب) برخی از راویان سند سنی اند، مانند:

«وحدثني أبي عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام من السحت ثمن الميتة...»^۱

به نقل از نوفلی و سکونی سه روایت دیگر نیز ذکر شده است.^۲ و یا مانند این روایت:

«فإنه حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن سفين^۳ بن عينة عن الزهري عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قال يوما يا زهري من أين جئت...»^۴

دسته دوم: روایاتی که به غیر از اسناد علی بن ابراهیم با نقل از راویان سنی همراهند مانند:

۱. «حدثنا أحمد بن علي قال حدثني الحسين بن أحمد عن أحمد بن هلال عن عمر الكلبي عن أبي الصامت قال قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الليل والنهار»^۵.

۲. «حدثنا أبو القاسم الحسيني قال حدثنا فرات بن إبراهيم عن محمد بن إبراهيم عن محمد بن الحسين بن إبراهيم عن علوان بن محمد قال حدثنا محمد بن معروف عن السندی عن

۱. همان، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۵۷ و ج ۲، ص ۱۸۵.

۳. احتمالاً تصحیف شده است و «سفیان» صحیح است.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۹۲.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۲.



الکلبی عن جعفر بن محمد عليه السلام في قوله كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ
لَفِي سَجِّينٍ قَالَ^۱.

۳. «حدثنا أبو العباس^۲ قال حدثنا محمد بن أحمد قال
حدثنا إبراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني عن جعفر
بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال
أمير المؤمنين عليه السلام...»^۳.

۴. «حدثنا سعيد بن محمد عن بكر بن سهل، عن عبد الغني،
عن موسى بن عبد الرحمن عن ابن جريح عن عطا عن ابن عباس
في قوله ﴿قُلْ يَا مُحَمَّدُ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾^۴.

۵. «حدثنا سعيد بن محمد قال حدثنا بكر بن سهل قال
حدثني عبد الغني بن سعيد قال حدثنا موسى بن عبد الرحمن عن
مقاتل بن سليمان عن الضحاک عن ابن عباس في قوله^۵.

این دو سند اخیر با هم ۱۴ بار^۶ در کتاب تکرار شده‌اند و طریق ثابت مؤلف
به روایات ابن عباس به شمار می‌روند.

جالب این که هیچ منبع شیعی با این دو طریق از روایات ابن عباس سخن

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۱۰.

۲. مراد از او محمد بن جعفر الرزاز است که در فصل چهارم در بحث از مشایخ به آن پرداخته خواهد شد.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۱۶.

۴. همان، ص ۲۱۵.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۹۹.

۶. همان، ص ۲۶۷، ۲۶۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۳ و ۴۵۴.



نگفته است. و این سند تنها در طرق اهل سنت موجود است.^۱

۶- ارجاعات و عبارات واسطه‌ای

مؤلف مقید است هر جا به نقل روایات از غیر علی بن ابراهیم می‌پردازد حتماً با عباراتی همچون «رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم»، «وفی روایه علی بن ابراهیم»، «قال علی بن ابراهیم»، «رجع الی روایه علی بن ابراهیم»، «فی حدیث علی بن ابراهیم» و...^۲ پس از پایان نقل قول قبلی، این خروج از نقل علی بن ابراهیم را گوشزد شود. این تقید تا حدی است که حتی اگر یک جا به کثرت روایات دیگر مشایخ را با روایات علی بن ابراهیم ادغام کرده است نیز پس از هر روایت بازگشت مجدد به نقل علی بن ابراهیم را با عبارات فوق‌الذکر یادآور می‌شود تا این تفکیک را پای‌بندانه و متعهدانه به خواننده بنمایاند.^۳

اما عجیب آن‌که این شیوه از آیه ۳۹ سوره انعام تا ۲۵ سوره انفال^۴ یکباره تغییر می‌کند و در این فاصله حتی یک بار نیز پس از نقل روایات سایر مشایخ با عبارات واسطه‌ای میان سخن علی بن ابراهیم و آنان تفکیک نمی‌کند.

در آیه ۲۵ سوره انفال بازگشتی به شیوه سابق خود دارد اما تا پایان این سوره بسته و گریخته بدون هیچ ضابطه‌ای در برخی موارد به دلخواه یادآور

۱. با جست و جو در میان کتب شیعی چنین طریق از ابن عباس یافت نشد و با این طریق تنها در میان اهل سنت از ابن عباس روایت شده است؛ نک: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، سی دی جامع الاحادیث نور ۲/۵، ۱۸۷ عنوان کتاب، در ۴۴۲ جلد، از ۹۰ مؤلف، و نیز مرکز معجم فقهی آیت الله العظمی گلپایگانی، معجم فقهی، نسخه سوم.

۲. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۸ و...؛ ج ۲، ص ۶۶، ۷۹-۷۶، ۱۶۹، ۲۷۳ و...

۳. این نوع عملکرد در جای جای تفسیر قمی به چشم می‌خورد و در بررسی ما حتی یک مورد یافت نشد که مؤلف از شیوه خود عدول کند به جز بخش خاصی که در ادامه بیان شده است.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۷۰-۲۰۶

بازگشت به نقل علی بن ابراهیم شده و در برخی دیگر هیچ نشانی از این انفصال و اتصال نیست اما از سوره توبه به بعد مجدد به شیوه ابتدایی خود باز می‌گردد و جالب آن‌که همانند سابق با همان تعهد و پای‌بندی تا انتهای کتاب پس از نقل از هر شیخ بازگشت به تفسیر علی بن ابراهیم را یادآور می‌شود. حال آن‌که با بررسی این ۳۸۷ آیه هیچ تفاوت خاصی در اشخاص مشایخ، نوع روایات، چینش و نحوه بیان مطالب نقل شده و یا شرح‌ها و... به چشم نمی‌خورد و روند تفسیر همسان با ابتدای کتاب است.

در آخر باید گفت که دلیل این تغییر شیوه، از جمله پرسش‌های بزرگ بی‌پاسخ این پژوهش است.

از دیگر عبارات پرکاربرد نزد مؤلف جملاتی چون: «وقد کتبنا خبر...»، «وقد ذکرناه خبره...»، «وقد کتبناه خبره...»، «کتبنا خبرهم...»، «نکتب خبره فی...»، «نذکره فی...»، «فسرناها...»، «وقد کتبت هذه...» و...^۱ است که در واقع نویسنده با این عبارات میان مطالب سابق و لاحق پیوند زده است. برای مثال:

الف) در سوره آل عمران می‌خوانیم:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ بِبَشْرِكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۲ آی‌ها وجه و جاه و نکتب مولده و خبره فی سوره مریم.^۳

با این عبارت نویسنده بیان کرده است که داستان ولادت حضرت

۱. عباراتی این‌چنین در متن بسیار است برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۰، ۱۱۵، ۲۳۸، ... کامل شود.

۲. آل عمران/ ۴۵.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۰.



عیسی علیه السلام را در سوره مریم مفصل بیان خواهد کرد و از این رو دیگر در این قسمت از این داستان سخن نگفته است.

ب) در سوره نمل هنگام تفسیر آیه ۷، سخن از آشنایی حضرت موسی با شعیب است و چون مؤلف در سوره قصص یک بار بدان پرداخته است برای ممانعت از تکرار می‌نویسد:

و قوله ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾^۱ ای رأیت
ذلک لما خرج من المدائن من عند شعیب، فکتب خبره فی
سورة القصص.^۱

ج) در سوره اعراف سخن از فرستاده شدن حضرت نوح به سوی قومش است حال ببینیم مؤلف در تفسیر این اتفاق چه می‌نویسد:

«و قوله ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾^۲ نکتب خبر نوح و
هود و صالح و شعیب فی سورة هود إن شاء الله تعالى».^۳

د) در بحث از عالم ذر ذیل تفسیر آیه ﴿وَ إِذَا اخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ...﴾^۴ می‌خوانیم:
«﴿فَاشْهَدُوا﴾ وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۵ و هذه مع الآية
التي فی سورة الأحزاب فی قوله ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ
مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ﴾^۶ الآية، و الآية التي فی سورة
الأعراف قوله: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲. اعراف / ۵۹.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۳۸.

۴. آل عمران / ۸۱.

۵. آل عمران / ۸۱.

۶. احزاب / ۷.



ذُرِّيَّتَهُمْ^۱ قد كتبت هذه الثلاث آيات في ثلاث سور^۲.

هـ) در جایی دیگر مؤلف ضمن بیان شأن نزول آیه ۱۶۱ سوره آل عمران می‌گوید:

«و أما قوله ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ فَإِنَّ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي حَرْبِ بَدْرٍ، وَ هِيَ مَعَ الْآيَاتِ الَّتِي فِي الْأَنْفَالِ فِي أَخْبَارِ بَدْرٍ، وَ قَدْ كُتِبَتْ فِي هَذِهِ السُّورَةِ مَعَ أَخْبَارِ أَحَدٍ، وَ كَانَ سَبَبُ نَزُولِهَا أَنَّهُ...»^۳.

از آنچه گفته شد برمی‌آید، نویسنده، که به محتوای کتاب مسلط است، سعی داشته ترتیبی منطقی به نگارش خود دهد و مطالب خود را از ابتدا تا به انتهای کتاب، با چینشی منظم، به دور از تکرار و مرتبط با هم تنظیم کند.

۷- بیان چند تفسیر ذیل یک آیه (مقایسه میان تفاسیر یک آیه)

شیوه دیگر مؤلف در تنظیم ساختار کتاب آوردن چند وجه تفسیری از یک آیه به نقل از افراد مختلف است. این نوع عملکرد هم‌زمان با ادغام نقل‌های سایر مشایخ با نقل علی بن ابراهیم آغاز می‌شود و رفته رفته به ویژه در جلد دوم کتاب، به همان میزان که ادغام نقل‌ها کثرت می‌یابد، آمار این نوع عملکرد نیز افزون می‌گردد.

ثمره این نوع نگارش، قیاسی است که ناخودآگاه در ذهن خواننده شکل می‌بندد؛ چه این‌که به گاه مطالعه تفسیر یک آیه با مشاهده نقل‌های متعدد ذیل آن

۱. اعراف/ ۱۷۲.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.



ذهن هر خواننده‌ای به دنبال تحلیل و مقایسه تفاوت میان آن‌ها خواهد بود تا در میان اقوال، یک قول را ترجیح دهد. کاری که نویسندگان خود، انجام نداده است و پس از بیان وجوه مختلف ذیل یک آیه بی‌هیچ نقد و بررسی و یا ترجیحی به سراغ آیه بعد رفته است. با مطالعه چند نمونه، آنچه گفته آمد روشن‌تر خواهد شد:^۱ در اکثر موارد مؤلف دو یا سه تفسیر از یک آیه ارائه می‌دهد که نمی‌توان هیچ یک را با دیگری متضاد فرض کرد بلکه هر یک در مقام بیان وجهی از تفسیر است و اکثر آن‌ها یکی در مقام تأویل و دیگری در مقام تفسیرند.

در سوره مائده ذیل تفسیر آیه سوم ابتدا مؤلف بخشی از آیه را تفسیر می‌کند سپس با نقلی از ابوالجارود قسمتی از همان آیه مجدد تفسیر می‌شود و باز هم با نقل از علی بن ابراهیم باری دیگر همان عبارت تفسیر می‌شود بنگریم:

«و أما قوله ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾
فهو رخصة للمضطر أن يأكل الميتة و الدم و لحم الخنزير، و
المخمصة: الجوع. و فی رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام
فی قوله ﴿غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾، قال يقول غير متعمد لإثم، و قال
علی بن ابراهیم فی قوله: ﴿غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾ أي غير مائل
فی الإثم...»^۲

ذیل آیه اول سوره مائده روایتی از امام صادق عليه السلام آمده که بیان می‌دارد منظور از «عقد» خلافت امیر المؤمنین عليه السلام است و ضمن آن سبب نزول آیه را بیان می‌کند. این در حالی است که قبل از آن در حدیثی منقول از علی بن ابراهیم عقود، به «عهود» تفسیر شده بود.

۱. برای مثال نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۶۵، ۳۹۰ و...

۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۰.



«فإنه حدثني أبي عن النضر بن سويد... عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قوله ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ قال: بالعهود. و أخبرنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلى بن محمد البصري عن ابن أبي عمير عن أبي جعفر الثاني عليه السلام في قوله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ قال: إن رسول الله ﷺ عقد عليهم لعلّ بالخلافة في عشرة موطن، ثم أنزل الله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ التي عقدت عليكم لأُمير المؤمنين عليه السلام و قال علي بن إبراهيم...»^۱

البته در نمونه مذکور یک روایت در مقام تأویل است و روایت دیگر در مقام تفسیر و شاید بتوان گفت منافاتی با هم ندارند؛ اما آن گاه که دو نقل با هم متفاوت باشند در ترجیح آن‌ها با مشکل روبه‌رو می‌شویم بنگریم:

«و قال علي بن إبراهيم في قوله ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا﴾^۲ يعني الشجر و النبات و كلما خلقه الله في الأرض ﴿لَتَبْلُوهُمْ﴾ أي نختبرهم ﴿أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾^۳ يعني خرابا و في رواية أبي الجارود في قوله تعالى ﴿صَعِيدًا جُرُزًا﴾ أي لا نبات فيها»^۴

در نمونه فوق تفسیر اجتهادی از «صعيداً جرزاً» ارائه شده یکی به نقل از علی بن ابراهیم و دیگری ابوالجارود.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. کهف / ۷.

۳. همان / ۸.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۵.



آیه چهاردهم سوره جاثیه نمونه‌ای دیگر است که در آن عبارت ﴿... لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ﴾ دو گونه تفسیر شده است:

«و قوله ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ﴾ قال يقول لأئمة الحق لا تدعوا على أئمة الجور حتى يكون الله... حدثنا أبو القاسم قال حدثنا... عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ﴾ قال قل للذين مننا عليهم بمعرفتنا أن يغفروا للذين لا يعلمون فإذا عرفوهم فقد غفروا لهم»^۱.

در سوره واقعه آیات ۳۹ و ۴۰ به دو شکل تفسیر شده‌اند که هر دو در واقع تأویل محسوب می‌شوند:

«أخبرنا أحمد بن إدريس قال حدثنا... سمعت أبا سعيد المدائني يسأل أبا عبد الله عليه السلام عن قوله عز وجل ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ قال: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾ حزقيل مؤمن آل فرعون و ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ علي بن أبي طالب عليه السلام و قال علي بن إبراهيم... ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾ قال من الطبقة الأولى التي كانت مع النبي ﷺ و ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ قال بعد النبي ﷺ من هذه الأمة»^۲.

ذیل تفسیر آیه ۸ و ۹ سوره تکویر می‌خوانیم:

«و قال علي بن إبراهيم في قوله ﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ قال كانت العرب يقتلون البنات للغيرة، فإذا

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. همان، ص ۳۲۷.



كان يوم القيامة سئلت المؤودة بأى ذنب قتلت و قطعت، أخبرنا
أحمد بن إدريس قال حدثنا... عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله
﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَى ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ قال من قتل فى
مودتنا...^۱

نمونه‌هایی از این دست بسیار است به ویژه هرچه به سور انتهایی قرآن
نزدیک‌تر می‌شویم تعدد نقل‌ها و نیز تفاوت نقل‌ها افزایش می‌یابند.^۲
حال پس از بیان شیوه مؤلف در چینش مطالب به درون‌شناسی کتاب تفسیر
قمی می‌نشینیم تا به دست آید که این کتاب از چه محتوایی تشکیل شده است و
چه نکاتی را در دل خود جای داده است.

۸- فترت نقل از ابوالجارود

از آیه ۵۰ سوره شوری تا آیه ۷ سوره ممتحنه یعنی سوره‌های زخرف،
دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح، حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر،
الرحمن، واقعه، حدید، مجادله و حشر که در مجموع ۸۳۵ آیه را در برمی‌گیرند،
هیچ ذکری از ابوالجارود و روایات او نیست.^۳
آنچه گفته آمد شیوه مؤلف در چینش مطالب است که از بررسی کتاب به
دست آمد. در فصل بعد به بررسی محتوایی مطالب تفسیر می‌پردازیم تا با در کنار
هم قرار دادن شیوه چینش مطالب کتاب و محتوای آنچه به دست ما رسیده است،
بتوانیم با این کتاب تفسیری دقیق‌تر آشنا شویم.

۱. همان، ص ۴۰۱.

۲. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۳۸، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۳۲، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶ و...

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۴۰ تا ۳۴۲.

فصل سوم:

درون‌شناسی تفسیر قمی بررسی محتوایی و مستی تفسیر

گفتار اول: تفسیر قرآن به قرآن

گفتار دوم: کاربرد تأویل در تفسیر قمی

گفتار سوم: کاربرد علوم قرآنی در تفسیر قمی

گفتار چهارم: مباحث موضوعی در تفسیر قمی

از جمله مهم‌ترین منابع ما برای یافتن محتوای تفسیر قمی، مقدمه آن است. مقدمه کتاب تابلویی از متن است و مؤلف در آن ضمن بیان خطبه مفصل خود، محتوای آنچه نگاشته را در یک دسته‌بندی اعلام می‌دارد. او در مجموع قرآن را مشتمل بر ۵۰ نوع دانسته و سپس به ذکر نمونه‌ای برای هر یک پرداخته است که برخی از این انواع در محدوده علوم قرآنی، برخی مشتمل بر تأویل و تنزیل، برخی دربردارنده مباحث کلامی و فقهی و نیز سایر علوم مرتبط با قرآن و... است. حال وارد متن می‌شویم تا با نگاهی درون‌شناسانه، مصادیق آنچه در مقدمه ادعا شده و نیز سایر مطالبی که با تتبع در محتوای کتاب به دست می‌آید را، به بررسی بنشینیم.

گفتار اول: تفسیر قرآن به قرآن

از تتبع در تفسیر قمی درمی‌یابیم که یکی از ویژگی‌های آن کمک گرفتن از سایر آیات در تفسیر یک آیه است به عبارتی دیگر مفسر با تعاضد و همیاری دیگر آیات سعی بر تبیین آیه مورد نظر دارد. همان شیوه‌ای که **تفسیر المیزان** بدان شهره است.

برخی از نمونه‌های این شیوه تفسیری در کتاب حاضر، سرمنشأ روایی دارند و با تکیه بر روایات آیه‌ای دلیل آیه دیگر قرار می‌گیرد و دیگر موارد با اجتهاد

علی بن ابراهیم و یا مؤلف، آیات در کنار هم به تفسیر یکدیگر می‌پردازند.

اینک به ذکر مواردی از این دست می‌پردازیم؛

الف) آیه ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ در سوره توبه با کمک آیه ۲۷۳ سوره بقره با نقل مرسلی از امام صادق علیه السلام تبیین می‌شود.

«... و بین الصادق علیه السلام منهم فقال الفقراء هم الذين لا

يسألون و عليهم مئونات من عيالهم و الدليل على أنهم هم الذين لا يسألون قول الله في سورة البقرة ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا﴾^۲.

ب) گاهی کنار هم قرار گرفتن دو آیه به معنای مفسر بودن یکی برای دیگری است:

«و قوله ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾^۳ قال في إقامة الإمام ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^۴ أى يقبلون ما أمروا به و يشاورون الإمام فيما يحتاجون إليه من أمر دينهم كما قال الله ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ﴾^۵.

۱. توبه / ۶۰.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. بقره / ۲۷۳.

۴. شوری / ۳۸.

۵. همان.

۶. نساء / ۸۳.

۷. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۵۰.



ج) گاه نیز در تأویل آیه‌ای به آیات دیگر استدلال می‌شود برای نمونه به آیاتی که از سور مختلف برای تأیید تأویل آیه سور مؤمنون به کار رفته‌اند، توجه کنید:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ...﴾ قَالَ الْحَقُّ رَسُولُ اللَّهِ... ﴿قَدْ جَاءَكُمْ...﴾ [نساء / ۱۷۰]... ﴿وَيَسْتَنْبِئُكَ﴾ [یونس / ۵۳] أَيْ يَا مُحَمَّدُ أَهْلُ مَكَّةَ فِي عَلِيٍّ ﴿أَحَقُّ هُوَ﴾ إِمَامٌ هُوَ ﴿قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾ [یونس / ۵۳] أَيْ لِإِمَامٍ، وَ مِثْلَهُ كَثِيرٌ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْحَقَّ

«رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين عليه السلام قول الله عز وجل و لو اتبع رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين عليه السلام قريشا لفسدت السماوات و الأرض و من فيهن، ففساد السماء إذا لم تمطر و فساد الأرض إذا لم تنبت و فساد الناس في ذلك».^۱

نمونه‌های تفسیر قرآن به قرآن در این کتاب بسیار است.^۲ ما در اینجا به ذکر همین چند مورد بسنده کردیم.

گفتار دوم: کاربرد تأویل در تفسیر قمی

از جمله ویژگی بارز تفسیر قمی اشتغال بسیار زیاد آن بر تأویل است به گونه‌ای که در یک نگاه اجمالی به کتاب آن را مملو از روایات و اندیشه‌های

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۶۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۰، ۱۴۷، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵ و ج ۲، ص ۲۶، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۶۸، ۹۱، ۹۶، ۱۰۶، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۶۸، ۳۷۱ و...

تأویلی می‌یابیم.

در مفهوم تأویل سخن فراوان است اما برای شروع بحث و توضیح این‌که مراد ما از تأویل در این فصل چیست بهتر آن است که آن را به اجمال تعریف کنیم.

مراد ما از تأویل در تفسیر، اشاره به یکی از شیوه‌های به کار رفته در تفسیر قرآن است که به گونه‌ای مصداق بیرونی در گذرگاه زمانی و نیز باطن آیات را شامل می‌شود که بحث از آن گسترده است و مجال دیگری می‌طلبد. نگارنده تفسیر قمی در مقدمه کتاب مفهوم تأویل را در مقابل تنزیل قرار داده و نوشته است:

«فالقرآن منه... و منه ما تأویله فی تنزیله، و منه ما تأویله مع تنزیله، و منه ما تأویله قبل تنزیله، و منه ما تأویله بعد تنزیله...»^۱

و سپس می‌نویسد:

«و أما ما تأویله فی تنزیله فکل آیه نزلت فی حلال أو حرام مما لا یحتاج فیها إلی تأویل... و أما ما تأویله مع تنزیله فمثل قوله ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و أما ما تأویله قبل تنزیله فالأمور التي حدثت فی عصر النبی ﷺ مما لم یکن عند النبی فیها حکم... و أما ما تأویله بعد تنزیله فالأمور التي حدثت فی عصر النبی ﷺ و بعده من غصب آل محمد حقهم...»^۲

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۷ (مقدمه).

۲. همان، ص ۲۵ و ۲۶.



از آنچه گفته شد برمی آید که به عقیده مؤلف چهار نوع تأویل وجود دارد که این چهار نوع در مجموع دربرگیرنده تمامی آیات محکم و متشابه خواهند بود.^۱ بحث از ولایت امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام شاکله اصلی تأویل در این کتاب را رقم می زند و شاید به جرأت بتوان گفت که بیش از ۹۰ درصد از تأویل ها حول همین محور می گردد.^۲ نقل های تأویلی در کتاب حاضر، دو گونه اند:

گونه اول: تأویل هایی که منشأ روایی دارند و منقول از روایات علی بن ابراهیم، ابوالجارود و یا سایر راویانند.

گونه دوم: تأویل هایی که ریشه در اندیشه های مفسر دارند که این نوع تأویلات، یا تفکرات و اندیشه های شخص علی بن ابراهیم است و یا از زبان شخص مؤلف جاری می شوند.

۱. تأویل مسند

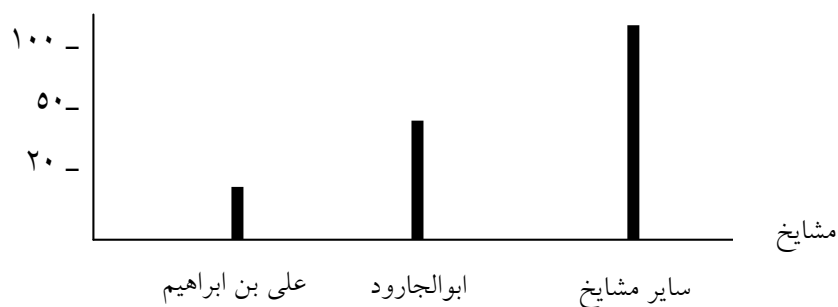
شمار تأویلات مسند در تفسیر قمی بسیار است و آنچه مهم می نماید، غلبه آمار روایات تأویلی سایر راویان و مشایخ بر روایات منقول از علی بن ابراهیم است. با بررسی متن به دست می آید که اکثر تأویلاتی که مسند نقل شده اند از آن مشایخی هستند که در کنار علی بن ابراهیم از ایشان نقل شده است. در واقع اگرچه روایات، آرا و اندیشه های علی بن ابراهیم در مجموع شماری بیش از سایر نقل ها دارد اما آمار روایات تأویلی او به تنهایی، مغلوب روایات تأویلی

۱. تعبیر محکم و متشابه برای این آیات از آن خود مؤلف است که در ادامه به نمونه هایی از آن اشاره خواهیم کرد.

۲. در جای جای این تفسیر شاهد آنیم که آیات به ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و مثالب اعداء ایشان تفسیر شده اند نمونه هایی فراوان از این دست را در ارجاعات تأویل مسند و غیرمسند از نظر می گذرانیم.



منقول از سایر مشایخ خواهد بود.^۱ در یک کلام اگر با بیانی نموداری آمار روایات تأویلی را به تصویر بکشیم با شکل زیر روبه‌رو خواهیم شد:



این دسته از روایات گاه با سند کامل نقل می‌شوند و گاه به صورت مرسل. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

آیات شش و هفت سوره حمد با ۵ روایت تأویلی به نقل از علی بن ابراهیم تفسیر شده‌اند به نمونه‌هایی از آنها دقت کنید:

[۱] قال و حدثني أبي عن حماد عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله ﴿اهدنا الصراطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قال هو أمير المؤمنين عليه السلام و معرفته و الدليل... و في قوله ﴿الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قال [۲] و حدثني أبي عن القاسم [القسم] بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن جعفر [حفص] بن غياث قال وصف أبو عبد الله عليه السلام الصراط فقال: ألف سنة صعود و ألف سنة هبوط و ألف سنة حدال.

[۳] و عنه عن سعدان بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال

۱. این ادعا با آماری که از روایات تأویلی در پاورقی‌ها داده شده است به وضوح اثبات می‌شود.



سألته عن الصراط فقال هو أدق من الشعر و أحد من السيف...
قال [۴] و حدثني أبي عن حماد عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام
أنه قرأ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صراط من أنعمت عليهم غير
المغضوب عليهم و لا الضالين قال: المغضوب عليهم النصاب و
الضالين اليهود و النصارى. [۵] و عنه عن ابن أبي عمير عن ابن
أذينة عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا
الضَّالِّينَ﴾ قال المغضوب عليهم النصاب، و الضالين الشكاك و
الذين لا يعرفون الإمام...^۱

از جمله تأویلات مسندی که به صورت مرسل نقل شده‌اند می‌توان به تفسیر
آیه‌ای از سوره غافر اشاره کرد:

«و قال علی بن ابراهیم فی قوله ﴿رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَيْنِ وَ
اٰخِيْنَيْنَا اِثْنَيْنِ - اِلٰی قوله - مِنْ سَبِيلٍ﴾^۲ قال الصادق عليه السلام ذلك
فی الرجعة...»^۳

و این روند همچنان در سایر سوره‌ها نیز جاری است و در مجلدات دوم
کتاب به ویژه سور پایانی کثرت نیز می‌یابد و علت آن نیز چیزی جز افزایش
شمار نقل از سایر مشایخ نیست.^۴ در ادامه به دو نمونه از نقل‌های سایر مشایخ

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲.

۲. غافر/ ۱۱.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۲۷.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۳۸، ۹۲، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۰۶،
۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۵۸ و ج ۲، ص ۹، ۱۲،
۲۱، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۶۰، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۳،
۱۲۴، ۱۴۲، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۴، ۴۲۲ و...

اشاره می‌کنیم:

در تفسیر سوره زمر به نقل از محمد بن ابی‌عبدالله می‌خوانیم:

«قوله ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۱ حدثنا محمد بن أبي عبدالله عليه السلام قال حدثنا جعفر بن محمد قال حدثني القاسم بن الربيع قال حدثني صباح المدائني قال حدثنا المفضل بن عمر أنه سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول في قوله ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قال رب الأرض يعني إمام الأرض، فقلت فإذا خرج يكون ما ذا قال إذا يستغنى الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزون بنور الإمام»^۲.

به نقل از ابوالجارود در تفسیر آخرین آیه سوره عنکبوت آمده است:

«و في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال هذه

الآية لآل محمد صلى الله عليه وآله و لأشباعهم»^۳.

برخی از این تأویلات مسند نیز حامل معانی دور از ذهن و مشکلی هستند که پذیرش آنها یا به سختی ممکن است و یا به هیچ وجه قابل قبول نیست، مانند:

در تفسیر آیه ۲۶ سوره بقره تأویلی از آیه ارائه شده که دچار رکاکت معنایی

است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾

قال و حدثني أبي عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان

۱. زمر/ ۶۹.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. همان، ص ۱۲۹.



عن المعلى بن خنيس عن أبي عبد الله عليه السلام إن هذا المثل ضربه
الله لأئمة المؤمنين عليه السلام فالبعوضة أمير المؤمنين عليه السلام و ما فوقها
رسول الله ﷺ.^۱

تأویل «بعوضه» به امیر المومنان علیه السلام و «ما فوقها» به پیامبر ﷺ از مسائلی
است که پذیرفتنی نیست. با بررسی میان کتب معتبر شیعی این روایت تنها در دو
کتاب نور الثقلین و کنز الدقائق^۲ یافت شد که هر دو جا با استناد به تفسیر قمی
موجود، به نقل آن پرداخته بودند و در واقع این روایت در هیچ کتاب دیگری
ذکر نشده و تنها تفسیر قمی به نقل از علی بن ابراهیم آن را آورده است.

۲. تأویل غیرمسند

در متن کتاب شاهد تأویلاتی هستیم که مستند به معصوم علیه السلام نیست و به
نقل شخصی مفسر می‌ماند. این نوع تأویلات به دو شکل در متن به کار رفته‌اند
گاهی با عبارت «قال علی بن ابراهیم» و بیشتر با عبارت «قال» به علی بن ابراهیم
ارجاع می‌شوند و گاه بدون ارجاع و پس از ذکر آیه با عباراتی همچون «یعنی»،
«ای» و... می‌آیند که همان عبارات نگارنده کتاب است. به ندرت نیز در نقل
قول‌های ابوالجارود یا سایر مشایخ عباراتی است که نشان از کلام خود آنان دارد
که شمار بسیار اندکی از آن‌ها تأویل هستند. برای نمونه به چند مورد از آن‌ها
اشاره می‌کنیم:

الف) در تفسیر سورة یونس به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

۱. همان، ج ۱، ص ۴۸.

۲. نک: قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، ج ۱، ص ۲۰۶ و
الحویزی، عبد علی بن جمعه، همان، ج ۱، ص ۴۵.



«قال علی بن ابراهیم فی قوله ﴿أَتُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ﴾^۱ أى صدقتم فی الرجعة فیقال لهم ﴿الآن﴾ تؤمنون یعنی بأمیرالمؤمنین علیه السلام ﴿وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۲ آل محمد حقهم...»^۳.

ب) در تفسیر سورة فتح از زبان مؤلف می‌خوانیم:

«و قوله ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۴ و هو الإمام الذی یظهره الله علی الدین کله فیملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و هذا مما ذکرنا أن تأویله بعد تنزیله»^۵.

ج) در تفسیر آخرین آیه سورة تکویر به نقل از سعید بن محمد گفته شده است:

«قوله ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ قال حدثنا سعید بن محمد قال حدثنا بکر بن سهل عن عبدالغنی بن سعید عن موسى بن عبدالرحمن عن ابن جریح عن عطا عن ابن عباس فی قوله ﴿رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ قال: إن الله عز وجل خلق ثلاثمائة عالم و بضعة عشر عالما خلف قاف و خلف البحار السبعة لم یعصوا الله طرفة عین قط و لم یعرفوا آدم و لا ولده،

۱. یونس / ۵۱.

۲. همان.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۴. فتح / ۲۸.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۹۲.



کل عالم منهم یزید علی ثلاثمائة و ثلاثة عشر مثل آدم و ما ولد، فذلک قوله ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱.

نمونه‌هایی از این دسته فراوانند اما نکته‌ای که وجود دارد، این است که درصد تأویل‌های اجتهادی علی بن ابراهیم بسیار بسیار بیش از سایر مشایخ است^۲ و شمار تأویلات مؤلف^۳ کمتر از یک‌سوم تأویلات علی بن ابراهیم است. اما با مطالعه عبارات تأویل علی بن ابراهیم و نیز دقت در محتوای سایر روایات به نظر می‌رسد نقل‌های علی بن ابراهیم ریشه در روایاتی دارند که یا علی بن ابراهیم سند آن‌ها را نقل نکرده و یا این‌که در کتاب موجود سند آن‌ها ذکر نشده است برای مثال: آخرین آیه سوره ملک دو بار تفسیر شده است یک‌بار به نقل از علی بن ابراهیم که تأویلی بدون سند است و بار دیگر با روایتی از محمد بن جعفر که این دو عبارت تقریباً هم مضمونند:

قوله ﴿أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ قال: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ مثله. حدثنا محمد بن جعفر... قال سئل الرضا عليه السلام عن قول الله عزوجل ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾، فقال عليه السلام ماؤکم أبوابکم ای الأئمة عليهم السلام و الأئمة

۱. همان، ص ۴۰۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۷۹، ۹۲، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۰۳، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۹۲، ۴۱۵، ۴۱۲ و ج ۲، ص ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۲۶۲، ۳۷۲، ۲۷۶، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۲۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۱۵، ۱۵۳، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۷۱، ۲۳۸ و ج ۲، ص ۶۲، ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۶۰، ۲۹۲، ۳۶۶ و...

أبواب الله بينه و بين خلقه ﴿فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ یعنی بعلم الإمام.^۱

۳. شبه تأویل‌ها

دو دسته دیگر از تأویل هستند که هویتی نیمه مستقل دارند و گاه آن‌ها را در زمره تأویل می‌شمارند و گاه نیز با عنوانی مستقل از آن‌ها یاد می‌شود. این دو دسته عبارتند از قرائت‌های تفسیری و جری و تطبیق که در این کتاب هر دو نوع آن‌ها به کار رفته است.

الف) جری و تطبیق

از دیگر مطالبی که ریشه در تأویل دارد و از جمله مباحث مطرح در علوم قرآنی است، بحث از «جری و تطبیق» است. به این معنا که یک مسأله و یا حادثه با معنای آیه مورد نظر انطباق کامل دارد و مصداقی از مصداق آن آیه به شمار می‌آید.^۲

و تطبیق، همانند تأویل به دو شکل مسند و غیرمسند آمده که شمار آن نیز اندک است.^۳

این نوع متون گاه با واژه «جرت فی...» همراهند و گاه خالی از عباراتی

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. برای آنچه گفته شد نک: الطباطبائی، محمد حسین، همان، ج ۱، ص ۴۱ و ۲۶۶ و ج ۲، ص ۵۹. علامه طباطبائی درباره جری و تطبیق مطالب دیگری نیز دارد آنچه آمد با نگاه به مواردی از المیزان است. برای این بحث درباره المیزان و موارد متعدد آن نک: علامه طباطبائی و حدیث (روش‌شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبائی در المیزان).

۳. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۵۰، ج ۲، ص ۵۹، ۲۷۰.



هستند که به جری و تطبیق اشاره صریح کند:

۱. آیه ۱۴۵ سورة نساء از نگاه نگارنده این کتاب درباره عبدالله بن ابی نازل شده و حکم آن به گونه جری و تطبیق درباره هر منافق و مشرکی جاری است.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ نزلت فی عبدالله بن ابی و جرت فی کل منافق و مشرک.^۱

۲. آیه ۱۰۳ با دو روایت یکی از ابوالجارود و دیگری از علی بن ابراهیم که هر دو دربردارنده جری و تطبیقند تفسیر می شود:

و فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله ﴿قُلْ هَلْ تُبَيِّنُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ قال هم النصارى و القسيسون و الرهبان و أهل الشبهات و الأهواء من أهل القبلة و الحرورية و أهل البدع و قال علی بن ابراهیم نزلت فی اليهود و جرت فی الخوارج.^۲

ب) قرائت تفسیری

از دیگر ویژگی این کتاب اشمال آن بر قرائات تفسیری است که معصوم علیه السلام برای فهم بیشتر مخاطب از آیه تفسیر را با عبارات قرآنی در هم آمیخته است. این نوع عملکرد در میان روایات این کتاب بسیار است.^۳

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۰.

۳. برای نمونه نک: همان، ج ۱، ص ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۶، ۳۸۵، ۲۹۷، ۳۰۰ و ج ۲، ص ۹، ۱۴، ۲۴، ۸۸، ۱۰۱، ۱۷۲، ۲۶۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۴۹، ۴۴۲ و...

این گونه نقل‌ها بیشتر جنبه تأویلی دارند و در شمار تأویلات قرار می‌گیرند. نمونه‌هایی از آن‌ها را بنگریم:

۱. علی بن ابراهیم روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آیه **﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾**^۱ را این گونه قرائت کرده است:

فقال أبو عبدالله عليه السلام نزلت هذه الآية هكذا **﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾** يعني ولاية علي عليه السلام **﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾**^۲
 ۲. ضمن روایتی به نقل از محمد بن جعفر از امام صادق علیه السلام سورة عصر این گونه قرائت شده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ بولاية علي أمير المؤمنين عليه السلام **﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾** ذرياتهم و من خلفوا بالولاية و تواسوا بها و صبروا عليها.^۳

۳. آیه ۲۴ سورة نحل نیز با قرائت تفسیری امام باقر علیه السلام این گونه تلاوت شده است:

نزلت هذه الآية هكذا «وإذا قيل لهم ما ذا أنزل ربكم في علي قالوا أساطير الأولين».^۴

۱. كهف / ۲۹.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۹.

۳. همان، ص ۴۴۲.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۸۵.



ج) تفسیر مزجی

گاه دیده می‌شود که مؤلف و یا علی بن ابراهیم آیه‌ای را با تفسیر و یا تأویل آن درهم می‌آمیزند و از آیه قرائتی همچون قرائت تفسیری که پیش‌تر ذکر آن گذشت ارائه می‌دهند به عبارتی دیگر تفسیر ایشان از آیه با عبارات آیه ممزوج شده است مانند:

و قال علی بن ابراهیم فی قوله ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً﴾^۱ قال نزلت لما رأى النبی فی نومه كأن قُروداً تصعد منبره فساء ذلك و غمه غما شديداً فأُنزل الله ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لَهُمْ - لِيَعْمَهَا فِيهَا - وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ كذا نزلت و هم بنو أمية...^۲
 ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ - يَعْنِي وَلايَةِ عَلِيٍّ - فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ - آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - نَارًا﴾^۳

همان‌گونه که مشاهده می‌شود این نوع تفسیر همانند قرائت تفسیری معصوم علیه السلام است اما از آن رو که مفسر آن را به معصوم علیه السلام منتسب نکرده است با عنوانی جداگانه بدان پرداختیم.

گفتنی است این‌گونه عملکرد از سوی مؤلف بسیار اندک و تنها در حد اضافه کردن تک واژه‌ای به آیه است^۴ و بیشتر به نقل از علی بن ابراهیم دیده

۱. اسراء/ ۶۰.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۶۳؛ تفسیر مزجی آیه ۲۹ سوره کهف ضمن تفسیر آیه ۷۸ سوره زخرف.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۸، ج ۲، ص ۲۷۰، ۳۷۸.

می‌شود^۱ البته با بررسی و نقل‌های کلی به نظر می‌رسد که این نوع قرائت او ریشه در روایاتی داشته باشد که سند آن‌ها ذکر نشده است چه آن‌که آثار آن در روایات نیز هویداست همان‌گونه که در نمونه‌های مذکور مشاهده شد.

در این کتاب تفسیری گونه‌ای دیگر از تفسیر مزجی نیز به چشم می‌خورد به این شکل که در نقل داستان‌های قرآنی با ترکیب متناسب آیات و مطالب تفسیری، داستان کاملی از هر واقعه ارائه شده و با ممزوج کردن آیات و قطعات مختلف یک داستان روی هم یک داستان با آغاز و خاتمه‌ای مناسب پدیدار می‌شود که نمونه‌های آن در بخش داستان‌های قرآنی، اخبار پیشینیان و غزوات صدر اسلام در همین نوشته از نظر خواهد گذشت.

گفتار سوم: کاربرد علوم قرآنی در تفسیر قمی

همان‌طور که از مقدمه کتاب برمی‌آید، تفسیر قمی کتابی است مملو از نکات علوم قرآنی اما هماهنگ با عقیده و اندیشه مؤلف؛ بدین معنا که در خلال تفسیر آیات به مباحث کثیری از علوم قرآنی پرداخته شده اما تحلیل این مباحث آن‌گونه صورت گرفته است که مؤلف بدان باورمند است. برای مثال در این کتاب از تحریف، نسخ، نزول دفعی و تدریجی، آنچه نشان از توقیفی نبودن ترتیب آیات دارد و... سخن به میان آمده که همه و همه حکایتگر چگونگی باور و اندیشه مؤلف در این باره است برخی دیگر از مباحث علوم قرآنی مطرح در این کتاب نیز می‌تواند منبعی برای رجوع اهل علم باشد. در مجموع این کتاب به برخی از مباحث علوم قرآنی به کرات پرداخته است که در ادامه به تفصیل به هر یک می‌پردازیم.

۱. همان، ص ۱۵۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۴۳، ۳۱۳ و ج ۲، ص ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۶۳، ۳۰۷ و...



۱- اسباب نزول

اگر بگوییم که تفسیر قمی به تأویل و نقل اسباب نزول آیات شناخته می‌شود، سخن به گزاف نگفته‌ایم چه این‌که با مراجعه به این کتاب آثار این دو شیوه تفسیری در جای جای آن به فراوانی به چشم می‌خورد.

به طور کلی این کتاب منبع خوبی برای یافتن شأن نزول‌ها و سبب نزول‌های آیات است این اسباب نزول عمدتاً بدون استناد به منبع ذکر شده‌اند اما در پاره‌ای موارد نیز در غالب روایاتی، مستند به یکی از معصومان علیهم‌السلام نقل می‌شوند. این‌که چرا از منبعی که از آن نقل شده، نامی برده نشده است؟ از جمله پرسش‌های این پژوهش است. با مراجعه به محتوای کتاب به ویژه در بحث از داستان جنگ‌ها و غزوات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آیاتی که متناسب با آن‌ها نازل شده‌اند گاه با نقل‌های بسیار طولانی روبه رو هستیم که یقیناً به نقل از منبعی خاصند که نامی از آن‌ها در کتاب و یا مقدمه نیست. از آنچه گفته شد برمی‌آید بررسی اسباب نزول در این کتاب باید در دو گونه مستقل صورت پذیرد:

گونه اول: اسباب نزول مسند

در تفسیر قمی مجموعاً ۳۴ روایت^۱ با محتوای شأن نزول و سبب نزول نقل شده است که برخی به نقل از علی بن ابراهیم از پدرش و برخی از سایر مشایخ است. برای نمونه به دو مورد از چنین اسباب نزول‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) تمام سوره کافرون تنها با یک روایت از علی بن ابراهیم تفسیر شده است که با پرسشی از امام صادق علیه‌السلام آغاز می‌شود و امام علیه‌السلام ضمن پاسخ بدان

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۷۵، ۸۲، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۷۲، ۴۱۳ و ج ۲، ص ۶، ۳۲، ۵۴، ۹۳ (دو روایت)، ۱۵۰، ۲۴۸، ۲۸۵، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۶۷، ۳۹۰، ۴۴۸، ۴۵۴.

آیه آیه سوره کافرون را تا به آخر با توجه به سبب نزول آن تفسیر می‌فرماید و سپس مؤلف به سراغ تفسیر سوره نصر می‌رود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» قال حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير قال سأل أبو شاذان أبا جعفر الأحمول عن قول الله تعالى ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ فهل يتكلم الحكيم بمثل هذا القول... فسأل أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك فقال كان سبب نزولها و تكرارها أن قريشا قالت لرسول الله ﷺ تعبد آلهتنا سنة و نعبد إلهك سنة، و تعبد آلهتنا سنة و نعبد إلهك سنة فأجابهم الله بمثل ما قالوا...^۱

ب) ضمن روایتی از ابوالجارود سبب نزول دو آیه از سوره نساء این‌گونه ذکر شده است:

و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر عليه السلام فی قوله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا﴾^۲ فإنه كان في الجاهلية في أول ما أسلموا من قبائل العرب إذا مات حميم الرجل و له امرأة ألقى الرجل ثوبه عليها فورث نكاحها... فلما مات أبو قيس بن الأسلب [أبوقبيس بن الأسلت] ألقى محصن بن أبي قيس ثوبه على امرأة أبيه... فنزل ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. نساء / ۱۹.



آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ
سَبِيلًا^۱ فلحقت بأهلها و كانت نساء فی المدینة قد ورث
نکاحهن کما ورث نکاح کبیثة غیر أنه ورثهن عن الأبناء فأُنزل
الله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا...﴾^۲

گونه دوم: اسباب نزول غیر مسند

این نوع سبب نزولها بسیار بسیار فراوان و معمولاً از علی بن ابراهیم^۳ هستند اما در برخی موارد با نقل‌های مؤلف نیز روبه‌رو می‌شویم.
نکته‌ای در خلال بررسی این روایات به چشم می‌خورد و آن این‌که در
قسمتی از کتاب به نقلی از علی بن ابراهیم اشاره می‌شود که از زبان او و بدون
ذکر سند و یا منبعی، سبب نزول آیات ۱ تا ۱۶ سورة حشر را شکستن عهده‌ی که
میان سه قوم از یهود (بنی‌نضیر، بنی‌قریظه، بنی‌قینقاع) و پیامبر ﷺ بسته شده
بود، ذکر می‌کند و عملکرد عبدالله بن ابی و اصحابش و نیز بنی‌نظیر را در این
مسأله بیان می‌دارد و آیه به آیه این سوره را با این واقعه تطبیق می‌کند در انتهای
کلام علی بن ابراهیم، همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد،^۴ مؤلف از نقص نقل

۱. همان/ ۲۲.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۴۲.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۱۳؛ ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶ (دو مورد)، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۹۳، ۴۱۱، ۴۱۶ (دو مورد) و ج ۲، ص ۲۰، ۴۵، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۸۴، ۴۱۰، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹... ۴۵۱

۴. همان، ج ۲، ص ۳۴۱ - ۳۳۹.

علی بن ابراهیم سخن می‌گوید و این نقل را با تتمه‌ای که در روایت محمد بن احمد یافته است، کامل می‌کند و می‌گوید که نقل محمد بن احمد دقیقاً همسان علی بن ابراهیم است به اضافه دنباله آن، که به نقل از او در کتاب آورده می‌شود. اما نکته این جاست که نقل محمد بن احمد بر خلاف نقل علی بن ابراهیم با سند همراه است؛ «حدثنا به محمد بن أحمد بن ثابت عن أحمد بن میثم عن الحسن بن علی بن أبی حمزه عن أبان بن عثمان عن أبی بصیر فی غزوة بنی نضیر و زاد فیه...».

نکته دیگر آن‌که در میان نقل‌های مذکور در تفسیر ضمن بیان اسباب و شأن نزول‌ها بخش‌هایی از روایات متواتر یافت می‌شود.^۱ که در این کتاب بدون سند در دل نقل‌ها از آن‌ها یاد شده است.

نکات مذکور این فرضیه را تقویت می‌کنند که نقل‌های فراوان و بعضاً طولانی علی بن ابراهیم که گاه نیز بیشتر به نقل‌های تاریخی می‌مانند،^۲ باید ریشه در منابعی داشته باشند که از سوی علی بن ابراهیم و یا مؤلف بدانها اشاره نشده است.^۳ فتأمل.

۲- محکم و متشابه

مؤلف تفسیر قمی در مجموع مقدمه و متن کتاب دوبار محکم و متشابه را تعریف کرده است. در تعریف محکم حتی مثال‌هایی که در متن و مقدمه برای تبیین معنای محکم آورده است با هم یکسانند اما در تعریف متشابه تعریف

۱. برای نمونه: نک: حدیث منزلت، همان، ج ۱، ص ۲۹۲؛ خطبه پیامبر ﷺ در جنگ تبوک، همان، ص ۲۹۰ و کلام پیامبر ﷺ با ابوذر، همان، ص ۲۹۴.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۳ و ج ۲، ص ۳۱۸ و...



یکسان است ولی مثال متن با مقدمه متفاوت است. در هر صورت محکم و متشابه بنا بر باور نگارنده این کتاب به این معنایند:

«فَأَمَّا الْمُحْكَمُ مِنَ الْقُرْآنِ فَهُوَ مَا تَأْوِيلُهُ فِي تَنْزِيلِهِ مِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۱ و مثل قوله ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعُمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ﴾^۲ إلى آخر الآية و مثله كثير محکم مما تأویلہ فی تنزیلہ.^۲

و أما المتشابه فما كان في القرآن مما لفظه واحد و معانيه مختلفة مما ذكرنا من الكفر الذي هو على خمسة أوجه و الإيمان على أربعة وجوه^۳ و مثل الفتنة و الضلال الذي هو على وجوه و تفسیر كل آية ذكره في موضعه إن شاء الله تعالى»^۴.

از نوع کاربرد لفظ محکم و متشابه در مقدمه و متن تفسیر علی بن ابراهیم روشن است که مؤلف از محکم و متشابه معنای کلامی آن را مراد نکرده است و مراد وی از متشابه معنای لفظی آن بوده است.^۵

از نگاه نگارنده این کتاب «محکم» آیاتی هستند که تأویل آنها در تنزیل

۱. مائده / ۶.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۹.

۳. مؤلف در کتاب خود پیش‌تر ایمان را با چهار وجه معنایی تعریف کرده و با نام الهدایه از آن یاد کرده است. نیز از وجوه کفر در سورة بقره سخن گفته است. نک: همان، ص ۴۳ و ۴۴.

۴. همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۹.

۵. مهدوی راد، محمد علی، «سیر نگارشیهای علوم قرآنی»، بیانات، ش ۹، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ هـ ش - ص ۱۸۵ - ۱۹۴.

آن‌هاست یعنی نص یا ظاهری قوی دارند که احتمال خلاف آن‌ها بعید است و «متشابه» آیاتی هستند که معانی مختلفی دارند. از این رو در متن کتاب هر جا به زعم مفسر، آیه از محکّمات است با عبارات «هی محکّمه» «فهو محکم» و «فإنه محکم» از آن یاد می‌شود که با توجه به بیان علامه در المیزان به نظر می‌رسد این دیدگاه با دیدگاه منسوب به شافعی در این زمینه یکسان باشد.^۱ اما از آیات متشابه با عنوان خاصی یاد نمی‌شود و هیچ جای کتاب موجود عبارتی که صریح در متشابه بودن یک آیه باشد به چشم نمی‌خورد به نظر می‌رسد آن‌جا که مفسر به توضیح معانی یک عبارت می‌پردازد،^۲ همان‌گونه که خود از ایمان و کفر مثال زده است، خود این توضیحات به معنای متشابه بودن آیه باشد.

با بررسی بخش‌هایی که نویسندگان به بحث از محکم و متشابه بودن آیه می‌پردازد به نظر می‌رسد که بیان محکم بودن یک آیه و... تنها مختص مؤلف است چه این‌که هم از کلام او در مقدمه و متن برمی‌آید: «نذکره فی موضعه ان شاء الله»^۳، «و مثله کثیر نذکره فی مواضعه»^۴، «مما ذکرنا من...»^۵ و «فما ذکرنا مما...»^۶ که ضمائر افعال نشان از تألیف از سوی یک نفر دارند و هم در بررسی متن کتاب تقریباً هر جا سخن از محکم بودن آیه‌ای است سخن، سخن نگارنده متن است^۷ و الله العالم بالصواب.

۱. همان.

۲. برای نمونه: نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۴۸، بحث از وجوه حیات.

۳. همان، ص ۱۰۵.

۴. همان، ص ۱۹.

۵. همان، ص ۱۰۵.

۶. همان، ص ۱۹.

۷. برای مشاهده نمونه‌هایی از آن نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۱۱، ۲۲۷، ۴۰۹ و ج ۲، ص ۱۸۷، ۱۸۵، ۲۷۰ و...



اما نکته‌ای در کلام مؤلف در تعریف متشابه وجود دارد که هر چند به بحث از محکم و متشابه مرتبط نیست لکن بسیار اهمیت دارد و آن این‌که در تعریف مؤلف از متشابه گفته آمد «اما المتشابه... مما ذكرنا من الكفر الذى على خمسة أوجه و الايمان على أربعة وجوه و تفسیر كل آية نذكره فى موضعه...»^۱ بحث از وجوه ایمان و وجوه کفر همان‌گونه که نگارنده گفته است «ذكرنا»، پیش‌تر در تفسیر سورة بقره بیان شده است بنگریم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲ قال أبو الحسن على بن إبراهيم حدثنى أبى... و الهداية فى كتاب الله على وجوه أربعة فمنها ما هو للبيان للذين يؤمنون بالغيب قال يصدقون بالبعث و النشور و الوعد و الوعيد و الإيمان فى كتاب الله على أربعة أوجه فمنه إقرار باللسان قد سماه الله إيماناً و منه تصديق بالقلب و منه الأداء و منه التأييد. الإيمان الذى هو إقرار... (الأول) الإيمان الذى هو... (الثانى) الإيمان الذى هو... (الثالث) الإيمان الذى... فهذه وجوه الإيمان فى كتاب الله... قال.... حدثنى أبى عن بكر بن صالح عن أبى عمر الزبيرى^۳.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود کلام مؤلف و على بن ابراهيم به گونه‌ای درهم آمیخته است که هر که به عبارات بنگرد در نگاه ابتدایی از قرینه ضمیر «حدثنى» و «قال» گمان می‌دارد کل کلام مختص على بن ابراهيم است حال آن‌که

۱. همان، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. بقره/ ۱ و ۲.

۳. القمی، على بن ابراهيم، همان، ج ۱، ص ۴۳، ۴۴ و ۴۵.

با عبارت خود مؤلف در تعریف متشابه خلاف آن ثابت می‌شود.
در تفسیر وجوه کفر نیز عباراتی را شاهدیم که همین خطا را بر ذهن جاری می‌سازد:

«قال و حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن حماد عن حريز
عن أبي عبد الله عليه السلام قال لأن الله عز و جل قد أنزل عليهم في
التوراة و الزبور و الإنجيل صفة محمد ﷺ و صفة أصحاب...
فلما بعث الله نبيه بهذه الصفة حسدوه و كفروا به كما قال الله ﴿وَ
كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
كَفَرُوا بِهِ﴾^۱ و منه كفر البراءة... و منه كفر الشرك... و منه كفر
النعم... فهذه وجوه الكفر في كتاب الله. قال و حدثني أبي عن
النضر بن سويد عن القاسم»^۲.

تنها قرینه‌ای که در این عبارات به تفکیک کلام مؤلف و علی بن ابراهیم
کمک می‌کند لفظ قال است که پیش از نقل علی بن ابراهیم آمده است.

۳- عام و خاص

در کتاب حاضر با دو عبارت از عام و خاص یاد شده است: «لفظه عام و
معناه خاص»، و «لفظه خاص و معناه عام» که همان عبارات به کار رفته در مقدمه
کتاب است و^۳ مؤلف هر یک را با ذکر مصداقی از آیات معنا کرده است.
برای مثال از نگاه مؤلف، آیه ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ

۱. بقره/ ۸۹.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۴۶ تا ۴۸.

۳. همان، ص ۲۰.



و انی فضلکم علی العالمین^۱ دارای لفظ عامی است که معنای خاص از آن اراده می‌شود چه این که مراد از فضیلت بنی اسرائیل بر عالمین، برتری ایشان نسبت به عالمیان زمان خود است. یا در آیه ﴿مَنْ أَجَلْ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ النَّفْسَ بَغِيرَ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي أَرْضٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۲ بنی اسرائیل لفظ خاصی است که در آیه به کار رفته لیکن معنای آیه شامل تمامی مردم می‌شود، پس عام است.^۳

این شیوه در تمامی کتاب ساری و جاری است و هر جا به زعم مفسر آیه‌ای مشمول قاعده عام و خاص شود از عبارات یاد شده، برای تفسیر آن کمک می‌گیرد.^۴

۴- کنایه

با بررسی متن شش بار،^۵ با کاربرد مثلی به نقل مرسل از امام صادق علیه السلام برمی‌خوریم که می‌فرمایند:

«قول الصادق علیه السلام: إن الله بعث نبيه بایاک أعنی واسمعی

یا جاره».^۶

از جمله کاربردهای این مثل از نظر مؤلف هنگامی است که آیه‌ای خطاب به پیامبر ﷺ نازل شده است لیکن مراد از آن همه مردم است در بیان این

۱. بقره/ ۱۲۲.

۲. مائده/ ۳۲.

۳. برای آنچه گفته شد. نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۰.

۴. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۵۷، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۷۴، ۲۰۵، ۲۷۰، ۲۷۷، ۳۲۱ و ج ۲، ص ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۴۹، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۴۲، ۳۵۷ و..

۵. همان، ج ۱، ص ۱۶ و ج ۲، ص ۱۸، ۱۴۷، ۱۷۱، ۲۵۱، ۳۷۳.

۶. همان، ج ۱، ص ۴۰۸، ج ۲، ص ۲۲۲.



مصادیق با تعبیر «مخاطبة للنبي و المعنى للناس»^۱ یاد می‌شود. و مراد مؤلف از به کار بردن هر دو تعبیر این است که ذکر نام پیامبر ﷺ و یا خطاب به پیامبر ﷺ کنایه از تمام مردم است.^۲

۵- نسخ

نسخ یکی از مباحث علوم قرآنی است که از دیرباز دایره مصادیق آن محل اختلاف میان دانشمندان اسلامی بوده است، شمار آیات منسوخه از ۱ تا ۲۴۹ آیه اختلاف شده است و در این بین برخی امار آن را، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۰، ۶۶، ۸۱، ۱۳۸، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۵ و ۲۴۷ آیه دانسته‌اند.^۳

مؤلف در مقدمه گاه نسخ را برای حکمی که در جاهلیت بوده است و با آیات قرآنی منسوخ شده به کار می‌برد و گاه آیه‌ای از قرآن را ناسخ آیه‌ای دیگر می‌شمارد.^۴ در متن کتاب نیز معمولاً با قرار گرفتن واژه‌هایی چون «نسخت، منسوخه، النسخ، منسوخ و...»^۵ در کنار یک آیه ناسخ و یا منسوخ بودن آن ذکر می‌شود.

در تفسیر قمی مفسر تا ۲۱ آیه را در زمره آیات ناسخ و یا منسوخ قرار می‌دهد.^۶ که همه از زبان مفسر و بنا بر اجتهاد او ناسخ یا منسوخ شمرده شده‌اند

۱. همان، ج ۱، ص ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰.

۲. همان، ص ۴۰۸.

۳. نک: قاضی زاده، کاظم، «پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، بینات، ش ۱۰، ص ۱۳۳، به نقل از ابن جوزی، ابن بارزی، آیت الله خوئی در البیان و محمد مرادی در نسخ و زمان و مکان.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۸.

۵. در تمامی نمونه‌های مذکور در پاورقی بعدی این مطلب دیده می‌شود.

۶. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۷۶، ۲۷۷ و ج ۲، ص ۲۶، ۵۱، ۱۳۱، ۳۰۷، ۳۳۷.



و تنها یک مورد از این مصادیق مستند به روایتی است از امام باقر علیه السلام:

«فإنه حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير عن جميل عن أبي عبيدة عن أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن قول الله ﴿الْمُغْلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ﴾^۱ قال يا أبا عبيدة إن لهذا تأويلاً... قلت أليس الله يقول في بضع سنين و قد مضى للمسلمين سنون كثيرة مع رسول الله ﷺ و في إمارة أبي بكر و إنما غلبت المؤمنون فارس في إمارة عمر فقال ألم أقل لك إن لهذا تأويلاً و تفسيراً و القرآن يا أبا عبيدة ناسخ و منسوخ، أما تسمع قوله ﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ﴾ يعني إليه المشية...»^۲

البته از معنای عبارات برمی آید مراد امام علیه السلام در این روایت نسخ به معنای مصطلح امروزی نیست که عبارت است از:

«هو رفع أمر ثابت في الشريعة المقدسة بارتفاع أمده وزمانه، سواء أكان ذلك الأمر المرتفع من الأحكام التكليفية أم الوضعية، وسواء أكان من المناصب الالهية أم من غيرها من الأمور التي ترجع إلى الله تعالى بما أنه شارع...»^۳

از نگاه این کتاب آیاتی نیز وجود دارند که نیمی از آنها نسخ شده و نیم دیگر متروک باقی مانده است در متن کتاب با عنوان خاصی از این گونه آیات یاد نمی شود بلکه تنها آیه را قسمت به قسمت ذکر می کند و سپس واژه «منسوخ» قمستی که نسخ شده است را مشخص کرد. و برای بخش دیگر آیه می نویسد «لم

۱. روم/ ۱ و ۲.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۳۱.

۳. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، *البيان في تفسير القرآن*، همان، ص ۲۷۷.

ینسخ^۱ به نمونه‌ای از آنچه گفته شد توجه کنید:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا يَعْنِي فِي التَّوْرَةِ أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾^۲ فهي منسوخة بقوله ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى﴾^۳ وقوله ﴿وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ لم تنسخ.^۴

۶- تحریف

از دیگر مباحث مطرح در علوم قرآنی که در این کتاب نیز به کار رفته است، تحریف است که در مقدمه نگارنده از آن با تعبیر «و اما ما هو محرف منه» یاد می‌کند و برای آن مصادیقی را ذکر کرده و می‌گوید «و مثله کثیر نذکره فی مواضعه»^۵

آنچه مؤلف در مقدمه با لفظ صریح تحریف از آن یاد کرده نشان از باورمندی او به تحریف به نقصان است نه غیر آن، چه این‌که مثال‌هایی که در مقدمه گفته آمده نشان از این مطلب دارند:

و أما ما هو محرف منه فهو قوله ﴿وَلَكِنْ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ - فِي عَلِيٍّ - أَنْزَلَهُ بِعَلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ﴾^۶

۱. برای نمونه نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۸۱ و ۱۷۷.

۲. مائده / ۸۰.

۳. بقره / ۱۷۸.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۵. همان، ص ۲۲ و ۲۳.

۶. نساء / ۱۶۶.



و قوله ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي
عَلَى - فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۱

و قوله ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا - آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - لَمْ
يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ﴾^۲

و قوله ﴿و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - أَى
مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۳

و قوله ﴿و لَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا - آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - فِي
غَمَرَاتِ الْمَوْتِ﴾^{۴، ۵}

به جز نمونه آخر، که نشان از جابه‌جایی آیات دارد،^۶ مثال‌هایی دیگر، همه از
مصادیق تحریف به نقصان است. از این رو شاید با تسامح بتوان گفت مراد
نگارنده از تحریف تنها تحریف به نقصان باشد و هر جا در کتاب نیز از تحریف
آیه‌ای سخن گفته شده مراد همین باشد.

اما در مقدمه با تعبیر دیگری نیز مواجه هستیم: «و اما هو کان علی خلاف ما
أنزل الله»^۷ که با بررسی مثال‌های مؤلف به نظر می‌رسد یا قرائت تفسیری امام از
آیه است و یا از تحریف آیات با جایگزینی الفاظ نشان دارد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾^۸ ← «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...»

۱. مائده / ۶۷.

۲. نساء / ۱۶۷.

۳. شعراء / ۲۷۷.

۴. انعام / ۹۳.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۳.

۶. که آیه مصحف این‌گونه است ﴿و لَوْ تَرَى إِذَا الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ﴾.

۷. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۲.

۸. آل عمران / ۱۱۰.

«... وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۱ ← «... وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»
 «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ...»^۲ ← «له معقبات من
 خلفه و رقیب من بین یدیه...»^۳

حال با این اطلاعات به دست آمده از مقدمه به سراغ متن می‌رویم؛ در متن کتاب ۱۱ روایت نقل شده که نشان از تحریف قرآن دارد.^۴ هر یک نقل به لسان مؤلف نیز نشان از تحریف دارد بدون استناد به روایتی.^۵ ۶ عدد از این روایات به نقل از علی بن ابراهیم، ۲ عدد به نقل از محمد بن همام و ابوالجارود و ۲ روایت به نقل از مؤلف با تعبیر «قال العالم علیه السلام» است.

محتوای روایات در متن کتاب حاکی از وقوع پنج نوع تحریف در کتاب الله است. تحریف به نقصان، تحریف به اضافه، تحریف به جایگزینی الفاظ، تحریف به تغییر اعراب آیه و تحریف به تقدم و تأخر واژه‌های آیه. این مطلب با مشاهده مصادیق روشن‌تر خواهد شد.

الف) در تفسیر آیه ۲۹ سوره جاثیه از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که حکایتگر اشتباه اعرابی در یک واژه قرآن است:

«حدثنا محمد بن همام قال حدثنا... عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال قلت: «هذا كتابنا ينطقُ عليكم بالحق»، قال له إن الكتاب
 لم ينطق و لن ينطق و لكن رسول الله ﷺ هو الناطق بالكتاب
 قال الله هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق فقلت إنا لا نقرؤها هكذا

۱. فرقان / ۷۴.

۲. رعد / ۱۱.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۲.

۴. همان، ص ۱۰۸، ۱۲۹، ۲۲۸، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۴۷، ۳۷۳، ۳۹۱، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۲۷۰.

۵. همان، ج ۱، ص ۶۸.



فقال هكذا و الله نزل بها جبرئيل على محمد و لكنه فيما حرف

من كتاب الله.^۱

البته گفتنی است که این روایت با این الفاظ، خالی از اشکال نیست و آن این که به جای «قال له» راوی باید می گفت «قال لی» فتأمل.

ب) بیانی از علی بن ابراهیم بیانگر جایگزینی حرفی از قرآن به جای حرفی دیگر است:

«قال علی بن ابراهیم و قوله ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^۲ قال إنما نزلت «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالْمُنَافِقِينَ» لأن النبي ﷺ لم يجاهد المنافقين بالسيف»^۳.

ج) هم چنین در این باره در تفسیر قمی آیه چهارم سوره نحل از زبان امام صادق علیه السلام به شکل زیر قرائت شده است:

«فإنه حدثني أبي رفعه قال قال أبو عبد الله عليه السلام لما نزلت الولاية... و في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام... رجع إلى رواية علي بن ابراهيم... فانه حدثني أبي رفعه قال في قوله أن تكون أئمة هي أزكى من أئمتكم فقل يا ابن رسول الله نحن نقرؤها ﴿هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾^۴ قال ويحك و ما أربي و أوما بيده بطرحها»^۵.

۱. همان، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲. توبه / ۷۳.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۰۰.

۴. نحل / ۲۹.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۹۱.



عجیب این که مؤلف هنگام تفسیر آیه، با عبارت «و قوله هی ازکی من ائمتکم» از این آیه تعبیر می‌کند که بر خلاف عبارت مصحف کنونی است. گویا مؤلف یقین دارد که آیه باید با همان تعبیر منسوب به امام علی (ع) قرائت شود.

د) در سوره هود آیه ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾^۱ به گونه‌ای دیگر تلاوت شده است که نشان از تقدم و تأخر واژه‌های مصحف کنونی دارد:

«قال فإنه حدثني أبي عن... عن أبي جعفر (ع) قال إنما نزلت ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾، یعنی رسول الله (ص) و يتلوهُ شاهد منه إماماً و رحمة و من قبله كتاب موسى أولئك يؤمنون به فقدّموا و أخرّوا في التّأليف»^۲.

ه) در تفسیر سوره بقره با کلامی از مؤلف روبه‌رو می‌شویم که پذیرش آن به معنای پذیرش «تحریف به زیاده» است:

«و قوله ﴿مَا نُنْسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^۳ فقلّوه ننسها أي نتركها و نترك حکمها فسمى التّرك بالنسيان في هذه الآية و قوله ﴿أَوْ مِثْلَهَا﴾ فهي زيادة إنما نزل «نأت بخير مثلها»^۴.

و) و نیز در روایتی به نقل از «العالم (ع)» درباره آیه ۳۳ سوره آل عمران گفته آمده است:

۱. هود/ ۱۷.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. بقره/ ۱۰۶.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۶۸.



«و قوله ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾... و قال العالم عليه السلام نزل و آل عمران و آل محمد علی العالمین فأسقطوا آل محمد من الكتاب».^۱

درباره آنچه مؤلف در مقدمه از آن با تعبیر «ما هو محرف منه» یاد کرده و با ۵ مثال قرآنی آن را تبیین کرده است. شاید بتوان گفت: هیچ یک از زمره تحریف قرآن نیستند بلکه با مراجعه به متن و بررسی صدر و ذیل روایتی که مؤلف از آن اراده تحریف کرده است، درمی یابیم که چهار مورد^۲ از مثال‌ها قرائت تفسیری امام از آیه هستند و یک مورد^۳ نیز اصلاً در متن کتاب بدان اشاره‌ای نشده است گویی مؤلف فراموش کرده است در متن کتاب مصداق خود در مقدمه را تکرار و تبیین کند.

برای نمونه به یک مورد از چهار موردی که به زعم مؤلف مراد امام عليه السلام اشاره به تحریف قرآن بوده است توجه کنید:

در مقدمه به عنوان نمونه‌ای برای تحریف به این آیه اشاره شده است:

و أما ما هو محرف منه... و قوله ﴿و لو تري الذين ظلموا آل محمد حقهم في غمرات الموت﴾^۴.

با مراجعه به متن کتاب درباره این آیه از سوی امام صادق عليه السلام عباراتی آمده که مؤلف آن را نشانه تحریف فرض نموده است:

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. روایت مربوط به آیه ۱۶۶ سوره نساء: همان، ص ۱۶۶؛ آیه ۱۶۸ سوره نساء: همان؛ آیه ۲۲۷ سوره شعرا: همان، ج ۲، ص ۱۰۱ و آیه ۹۳ سوره انعام: همان، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳. ذیل آیه ۶۷ سوره مائده هیچ نشانی از آنچه در مقدمه تفسیر ذکر شده است، وجود ندارد. همان، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴. انعام/ ۹۳.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۲.



«حدثني أبي عن... أبي عبد الله عليه السلام قال... ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ
الظَّالِمُونَ - آل محمد حقهم - فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ
بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾
قال العطش»^۱.

حال آن‌که با توجه به عبارات متن کتاب به نظر می‌رسد:

- ۱- در عبارت مقدمه تصحیف رخ داده است. ﴿ولو ترى الذين ظلموا﴾؛
 - ۲- امام علیه السلام در مقام تفهیم بیشتر مطلب به مخاطب است و در واقع اضافه
«آل محمد حقهم» قرائت تفسیری امام علیه السلام از آیه است.
- در مجموع اگر، به باور مؤلف، قرائات تفسیری امامان علیهم السلام و برخی از تفسیر
مزجی مؤلف، علی بن ابراهیم و سایر مشایخ را روی هم بگذاریم، آنچنان‌که
پیش‌تر در بحث از قرائات تفسیری گفته آمد، آمار تحریف در این کتاب بسیار
بسیار فراوان خواهد بود.

۷- توقیفی نبودن جایگاه آیات

از دیگر ویژگی‌های نسخه موجود تفسیر قمی، بیان مطالبی است که
دربدارنده عدم باورمندی مفسر به توقیفی بودن جایگاه آیات است.

الف) و قوله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ
وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲ نزلت فی ابی‌لبابه بن عبد
المنذر فلفظ الآية عام و معناها خاص و هذه الآية نزلت فی

۱. همان، ص ۲۱۷.

۲. انفال / ۲۷.



غزوة بنی قریظة فی سنة خمس من الهجرة، و قد کُتبت فی هذه
 السورة مع أخبار بدر و كانت بدر علی رأس ستة عشر شهرا من
 مقدم رسول الله ﷺ المدينة و نزلت مع الآية التي فی سورة
 التوبة قوله ﴿آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ
 سَيِّئًا﴾^۱ الآية نزلت فی ابی لبابة فهذا دلیل علی أن التألیف علی
 خلاف ما أنزله الله علی نبيه ﷺ.^۲

(ب) در نمونه‌ای دیگر آیه‌ای از سورة اعراف از آن سورة كهف شمردہ شده
 است:

«فہذا كان سبب نزول سورة الكهف و هذه الآية
 ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾^۳ فی سورة الأعراف و
 كان الواجب أن تكون فی هذه السورة».^۴

(ج) گاه نیز ادعا شده است كه نیمی از یک آیه در سوره‌ای و نیم دیگر آن در
 سوره‌ای دیگر است:

«فإن ذلك نزل لما قالوا ﴿لن نصبر علي طعام واحد﴾^۵،
 فقال لهم موسى ﴿اهبطوا مصرًا فإن لكم ما سألتم﴾^۶، فقالوا ﴿إن
 فيها قوما جبارين و إنا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فإن يخرجوا

۱. توبه / ۱۰۲.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۳. اعراف / ۱۸۷.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۹.

۵. بقره / ۶۱.

۶. همان.

منها فإننا داخلون»^۱ فنصف الآية هاهنا و نصفها في سورة البقرة»^۲.

(د) در قسمت دیگری از کتاب، آیه ۵۵ و ۵۶ سورة بقره پس از آیه ۱۵۵ سورة آل عمران ذکر شده است و گفته آمده که جایگاه اصلی این دو آیه این جاست:

﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرِيَ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْنَاكُمُ الصَّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۳ فهذه الآية في سورة البقرة و هي مع هذه الآية في سورة الأعراف فنصف الآية في سورة البقرة و نصفها في سورة الأعراف هاهنا»^۴.

با بررسی موارد مذکور و نمونه‌های دیگر که در کتاب ذکر شده است،^۵ درمی‌یابیم که بنا بر باور نویسندۀ این عبارات، جایگاه آیات قرآنی توقیفی نیست و ترتیب مصحف کنونی صحیح شمرده نمی‌شود. مساله توقیفی بودن جایگاه سور و آیات قرآنی از جمله مسائلی است که مربوط به تاریخ جمع قرآن است. گرچه در بحث از توقیفی بودن جایگاه سور اختلاف شده اما چینش و جایگاه آیات در یک سوره اختلافی نیست.^۶ برخی دیگر از عبارات کتاب حکایتگر ترتیب نزول آیات است در این‌گونه نقل‌ها مفسر خبر از هم‌زمانی نزول برخی آیات با هم و یا خبر از زمان نزول

۱. مائده/ ۲۲.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴. همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۵. قاضی‌زاده، کاظم، همان، ص ۱۳۴.



آیه‌ای می‌دهد. برای مثال: نزول سوره نصر، آخرین روز از ایام تشریق در سال حجة الوداع ذکر شده^۱، یا گفته شده که آیه ۳ سوره نساء با آیه ۱۲۷ آن هم‌زمان نازل شده‌اند البته در کنار آن نیز گفته آمده که این دو در واقع یک آیه بوده‌اند که نیمی از آیه در ابتدای سوره و نیم دیگر ۱۲۰ آیه بعد قرار گرفته است.^۲ زمان نزول آیه ۲۷ سوره انفال نیز سال پنجم هجرت ذکر شده است^۳ و...

نکته دیگری که در کتاب در بحث از جمع‌آوری آیات و سور قرآنی بیان شده، ذکر سه روایت در انتهای کتاب است که به گونه‌ای به داستان جمع قرآن پس از پیامبر ﷺ اشاره می‌کند و برخی نیز نشان از دست‌بری در مصحف کنونی دارند؛ مانند:

الف) حدثنا علی بن الحسین... قلت لأبي جعفر عليه السلام إن ابن مسعود كان يمحو المعوذتين من المصحف فقال عليه السلام كان أبي يقول إنما فعل ذلك ابن مسعود برأيه و هما من القرآن^۴.

ب) و عنه عن... عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن رسول الله ﷺ قال لعلی یا علی القرآن خلف فراشی فی الصحف و الحریر و القراطیس فخذوه و اجمعوه و لا تضيعوه كما ضیعت الیهود التوراة فانطلق علی عليه السلام فجمعه فی ثوب أصفر ثم ختم علیه فی بینه و قال لا أرتدی حتی أجمعه فإنه كان الرجل لیأتیه فیخرج إلیه بغير رداء حتی جمعه، قال و قال رسول الله ﷺ لو

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۳. همان، ص ۲۷۰.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۵۵.



أَنَّ النَّاسَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ كَمَا أُنْزِلَ اللَّهُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ.^۱
 (ج) حدثنا جعفر بن أحمد... عن أبي جعفر عليه السلام قال ما أحد
 من هذه الأمة جمع القرآن إلا وصى محمد ﷺ.^۲
 از این رو می‌توان گفت این کتاب از بحث تاریخ جمع قرآن نیز سخن گفته
 است.

۸- نزول دفعی و تدریجی قرآن

از زبان کتاب حاضر قرآن یک‌بار به صورت دفعی و بر بیت المعمور و باری
 دیگر به صورت تدریجی و طی ۲۳ سال بر پیامبر ﷺ نازل شده است به این
 مطلب در سه قسمت از تفسیر قمی اشاره شده است که یک‌بار آن نقل مرسل از
 علی بن ابراهیم و دو بار دیگر نقل‌های غیرمستند نگارنده متن است؛
 الف) ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾^۳ قال و سئل
 الصادق عليه السلام عن شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن كيف كان،
 و إنما أنزل القرآن في طول عشرين سنة فقال إنه نزل جملة
 واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور، ثم نزل من البيت
 المعمور إلى النبي ﷺ في طول عشرين سنة.^۴
 ب) ﴿فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾^۵ و هي ليلة القدر
 أنزل الله القرآن فيها إلى البيت المعمور جملة واحدة ثم نزل من

۱. همان، ص ۴۵۵.

۲. همان.

۳. بقره/ ۱۸۵.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۷۴.

۵. دخان/ ۳.



البيت المعمور على رسول الله ﷺ في طول عشرين سنة.^۱

مؤلف در تفسیر سوره قدر نیز سخنی همسان مطلب اخیر بیان می‌دارد تنها با این تفاوت که طول سال‌های نزول تدریجی را ۲۳ سال قید کرده است.^۲ که این دیدگاه همان عقیده علامه طباطبایی است که در المیزان بدان پرداخته است.^۳

۹- تفسیر مفردات

از دیگر خصوصیات تفسیر قمی پرداختن به تک‌واژه‌های قرآنی و تفسیر و تبیین آن‌ها است که یا از زبان روایات^۴ و یا بنا بر اندیشه‌ها و نظرات مؤلف و یا علی بن ابراهیم به آن‌ها پرداخته می‌شود این شیوه در جای جای نسخه موجود و به فراوانی به چشم می‌خورد. برای مثال با موقوفه‌ای از ابن عباس تک‌واژه‌هایی از آیه‌های سوره قلم تفسیر می‌شوند: «... فقال الرجل يا بن عباس ما الصريم؟ قال الليل المظلم ثم قال لا ضوء له ولا نور... قال الرجل وما التخافت يا بن عباس؟ قال يتسارون بعضهم بعضاً لکی لا يسمع احد غيرهم...»^۵ و یا واژه «القدوس»^۶ از زبان نگارنده به «البريء من الآفات الموجبات للجهل»^۷ تفسیر می‌شود.

واژه‌های «مرید، علی حرف، احقاف، ق، امیین، العراء» به ترتیب به «الخبيث»^۸، «علی شک»^۱، «بلاد عاد من الشقوق إلى الأجر وهی أربعة منازل»^۲ جبل.^۱ القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۶۴.
۲. همان، ص ۴۳۲.

۳. الطباطبایی، محمد حسین، همان، ج ۲، ص ۱۶ و ۲۳.

۴. برای روایات شارح مفردات قرآنی نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۴۱، ۱۱۰، ۱۷۸، ۴۰۹ و...

۵. ذیل تفسیر آیات ۲۰ تا ۲۳ سوره قلم؛ همان، ج ۲، ص ۳۶۸.

۶. جمعه / ۱.

۷. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۴۸.

۸. همان، ص ۵۳.



علی شک،^۱ بلاد عاد من الشقوق إلى الأجر وهي أربعة منازل،^۲ جبل محيط بالدنيا من وراء يأجوج ومأجوج،^۳ الذين ليس معهم الكتاب،^۴ الموضع الذي لاسقف له»^۵ تفسیر شده‌اند.

به بهانه آیه ۱۵ سورة غافر نیز تفسیر چند نام از نام‌های قرآنی قیامت ارائه شده است:

﴿لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ قال: يوم يلتقى أهل السماوات و الأرض و يوم التناد- يوم ينادى أهل النار أهل الجنة أن أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله، و يوم التغابن يوم يعير أهل الجنة أهل النار، و يوم الحسرة يوم يؤتى بالموت فيذبح»^۶.

با بررسی این توضیحات و شرح لغات به دست می‌آید که اکثر آن‌ها از سوی مؤلف بیان شده‌اند و نیز مفسر در این حوزه بسیار قوی و همچون نویسندگان «معانی القرآن» و «غریب القرآن» ظاهر گردیده است.

در تفسیر قمی در حوزه مباحث علوم قرآنی به مصادیقی از چند مبحث نیز به صورت بسیار گذرا اشاره شده است که از آن جمله‌اند: مکی و مدنی بودن آیات، فضائل سور، عطف آیه به آیه، مضارع محقق الوقوع، تقدیم و تأخیر، لهجه‌های مختلف در قرآن.

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۲۷۳.

۳. همان، ص ۲۹۹.

۴. همان، ص ۳۴۸.

۵. همان، ص ۳۷۰.

۶. همان، ص ۲۲۸.



۱۰- مکی و مدنی بودن آیات

درباره برخی از آیات در تفسیر قمی، سخن از مکی یا مدنی بودن، به میان آمده است: اما این شیوه به ندرت به کار رفته است؛ مکی بودن و نیز زمان نزول آیه ۷۷ سوره نساء با عبارت «فإنها نزلت بمكة قبل الهجرة» نمایان شده است.^۱ درباره آیه ۲۱۶ سوره بقره نیز: «نزلت بالمدينة ونسخت آیه ﴿كفوا أيديكم﴾^۲ التي نزلت بمكة»^۳ و آیه ۳۰ سوره انفال نیز با تعبیر «فإنها نزلت بمكة قبل الهجرة»^۴ در شمار آیات مکی قرار گرفته است.

البته به صورت غیر مستقیم و از خلال سبب نزولها و شأن نزولها نیز می‌توان قرینه‌هایی برای مکی و یا مدنی بودن آیات یافت اما تعداد نقل‌های صریح این کتاب از این ۴ نقل تجاوز نمی‌کند. دیگر این‌که مؤلف از بیان مکی و یا مدنی بودن آیات استفاده تفسیری نکرده است.

۱۱- حروف مقطعه

از منظر این کتاب حروف مقطعه قرآنی حرفی از حروف اسم اعظم خداوند متعالند که رمز میان خداوند، پیامبر ﷺ و امام علی‌علیه‌السلام محسوب می‌شوند. این تعریف از حروف مقطعه در آغاز ۶ سوره از سور قرآنی با تفاوتی اندک از هم ارائه شده است:

«(الم)^۵ هو حرف من حروف اسم الله الأعظم المتقطع فی القرآن الذی خوطب به النبی ﷺ و الإمام فإذا دعا به أجيب»^۶

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. نساء / ۷۷.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۲۷۱.

۵. بقره / ۱.

۶. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۴۳.



در آغاز سوره‌های یونس^۱ و شوری^۲ نیز همین مضمون با اندکی تغییر تکرار شده است.

آغازگر سورهٔ مریم روایتی است که آیهٔ ﴿كِهَيْعَص﴾ را این‌گونه تفسیر می‌کند:

«حدثنا جعفر بن أحمد... عن أبي عبد الله عليه السلام قال هذه ﴿كِهَيْعَص﴾ أسماء الله مقطعة و أما قوله ﴿كِهَيْعَص﴾ قال الله هو الكافي الهادي العالم ذو الأيادي الصابر على الأعداء الصادق ذو الأيادي العظام»^۳.

در سوره‌های زخرف و شعراء نیز با تعبیر «حرف من الاسم الاعظم»^۴ و «حرف من حروف اسم الله الاعظم المرموز في القرآن»^۵ از حروف مقطعه یاد شده است.

۱۲ - عطف آیه به آیه

در مقدمه از این عنوان با تعبیر «المنقطع المعطوف» یاد می‌شود و نگارنده در شرح معنای این اصطلاح می‌گوید:

«فهي آيات نزلت في خبر ثم انقطعت قبل تمامها و جاءت آيات غيرها ثم عطف بعد ذلك على الخبر الأول»^۶.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. همان، ص ۲۲.

۴. همان، ص ۲۵۴.

۵. همان، ص ۹۴.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۱ (مقدمه).



در متن کتاب با ۱۶ مورد روبه‌رو می‌شویم که با عبارت‌های «معطوفه»، «معطوف علی»، «معطوفه علی» و «عطف علی» آیه‌ای عطف به آیه دیگر شمرده می‌شود.^۱ این عطف‌ها گاه در یک سوره آیه‌ای را به آیه‌ای دیگر مرتبط می‌سازد و گاه فراتر رفته است و آیه‌ای از یک سوره را با آیه‌ای در سوره‌ای دیگر معطوف می‌داند.

حال نمونه‌هایی را از نظر می‌گذاریم.

الف) در کتاب حاضر، آیه ۱۰۴ سوره نساء بر آیه ۱۴۰ سوره آل عمران عطف شده است:

و قوله ﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ﴾ فَإِنَّهُ مَعْطُوفٌ عَلَى
قوله فِي سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ﴿إِنْ يُمَسِّكُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ
مِثْلُهُ﴾^۲

ب) دو آیه از سوره انفال از منظر این کتاب با وجود این‌که آیات کثیری میان‌شان انفصال حاصل کرده است بر هم عطف می‌شوند:

﴿إِلَّا مَكَاً وَ تَصَدِيَةً﴾^۳ فَاَلْمَكَاُ التَّصْفِيرُ وَ التَّصَدِيَةُ صَفَقُ
الْيَدَيْنِ وَ هَذِهِ الْآيَةُ مَعْطُوفَةٌ عَلَى قوله ﴿وَ إِذْ يُكْرِ بِكَ الَّذِينَ
كَفَرُوا﴾^۴ وَ قد كتبت بعد آيات كثيرة.^۵

ج) آیه ۴۸ سوره عنکبوت نیز معطوف آیه ۵ سوره فرقان شمرده می‌شود:

۱. همان، ج ۱، ص ۱۴۷، ۱۵۸، ۲۷۴، ۲۴۴، ۲۲۶، ۳۰۷، ۳۲۳، ۳۲۹، ۶۷، ۲۸۷، ۱۴۸ و ج ۲، ص ۱۲۸، ۱۴۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۱.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. انفال / ۳۵.

۴. همان / ۳۰.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۷۴.



﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ و هو معطوف علی قوله فی سورة الفرقان ﴿اُكْتُبَهَا فِيْهِ ثُمْلِيْ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ اَصِيْلًا﴾^۱

نکته مهمی که این جا باید بدان اشاره کرد این است که از مقایسه مقدمه و متن کتاب برمی آید مراد مؤلف از به کار بردن عنوان **عطف** در متن در بسیاری از موارد نشأت گرفته از تفکر توقیفی نبودن جایگاه آیات است چه این که در مقدمه ذیل عنوان «و أما الآيات التي هي في سورة و تمامها في سورة أخرى» از نمونه‌هایی مثال می‌زند که در متن کتاب آن‌ها را **معطوف** نامیده است. برای نمونه در مقدمه درباره آیه ۵ سورة فرقان که پیش‌تر آمد، این گونه می‌خوانیم:

«و أما الآيات التي هي في سورة و تمامها في سورة أخرى... و منه قوله ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ فنصف الآية في سورة الفرقان و نصفها في سورة القصص و العنكبوت و مثله كثير نذكره في مواضعه».^۲

۱۳- مضارع محقق الوقوع (لفظه ماضٍ و معناه مستقبل)

در مقدمه و متن تفسیر قمی با عنوان «لفظه ماضٍ و معناه مستقبل» روبه‌رو می‌شویم که مراد از آن مضارع محقق الوقوع است که در خلال بررسی چند نمونه معنای آن روشن‌تر خواهد شد.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۴.



الف) ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱ فلفظ الآية ماض و معناه مستقبل و لم يقله بعد و سيقوله.^۲

ب) ﴿وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۳ معناه مستقبل أنهم يبرزون و اللفظ ماض.^۴

ج) ﴿يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾^۵ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ^۶ قال بالسيف و تحت ظلال السيوف و هذا كله مما لفظه ماض و معناه مستقبل.^۷

گفتنی است که این نوع کاربردها در آیات قرآنی پر شمار است اما در این کتاب تنها ذیل چهار آیه^۸ از این عنوان استفاده شده است.

۱۴- تقدیم و تأخیر

در تفسیر قمی این عنوان برای دو گونه آیات به کار برده شده است. گونه اول آیات ناسخی که در مصحف کنونی پس از منسوخ خود قرار گرفته‌اند، که با تعبیری چون «فقد قدمت النسخة على المنسوخة في التأليف»^۹ و «هذه الآية متقدمة على...»^{۱۰} از آن‌ها یاد می‌شود که ریشه در همان تفکر توقیفی نبودن مفسر

۱. مائده/ ۱۱۶.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. ابراهیم/ ۲۱.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۷۰.

۵. انبیاء/ ۱۴ و ۱۵.

۶. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۳.

۷. سه مورد از آن در متن یاد شد برای مورد چهارم نک: همان، ص ۲۲۵.

۸. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۸۵.

۹. همان، ص ۷۲.



دارد و گونه دوم آیاتی که بنابر ضرورت‌های کلامی، تناسب با حال مخاطب و جز آن، واژه‌های یک آیه در تقدم و تأخر جابه‌جا شده‌اند. که این نوع اخیر برابر با بحث تقدم و تأخر در ادبیات عرب است. به مصداق بنگیریم:

الف) ذیل سوره جاثیه آیه ۲۴ می‌خوانیم:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ و هذا

مقدم و مؤخر لأن الدهرية لم يقرؤا بالبعث ولا النشور بعد

الموت وإنما قالوا نحيا ونموت.^۱

از نظر مفسر علت این تقدیم و تأخیر در آیه مناسبت با حال مخاطبان است که همان دهریان باشند.

ب) در سوره آل عمران ذیل آیه ۴۳ آمده است:

﴿وَقَوْلِهِ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ

الرَّاكِعِينَ﴾ و إنما هو اركعى و اسجدى^۲

مفسر در این آیه به صراحت از تقدیم و تأخیر سخن نگفته بلکه با جابه‌جایی دو واژه آیه بدان اشاره کرده است و نیز درباره علت این تقدیم و تأخیر سکوت پیشه نموده است.

– نمونه‌ای دیگر آیه ۵۶ سوره روم است که با تغییر جای واژگان و اشاره به

تقدم و تأخر آن‌ها مجدد مکتوب شده است: و قوله ﴿قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ

الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ فإن هذه الآية مقدمة و مؤخره و إنما

هى «و قال الذين أوتوا العلم و الإيمان فى كتاب الله لقد لبثتم إلى يوم البعث».^۳

۱. همان، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۳۷.



د) آیه ابتدایی سوره کهف نیز با جابه‌جایی واژه‌ها این گونه تلاوت می‌شود:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيمًا﴾ قال هذا مقدم و مؤخر لأن معناه «الذي أنزل على عبده الكتاب قيما و لم يجعل له عوجا»، فقد قدم حرف على حرف.^۱

۱۵- به کار رفتن حرفی به جای حرف دیگر

در مقدمه با عنوانی با عبارت «ما هو حرف مكان حرف» رو به رو می‌شویم در متن کتاب از این عنوان به دو شکل یاد شده است. گاه با عباراتی چون «وضع حرف مكان حرف» و گاه بدون نهادن عنوان خاصی بر متن و ضمن توضیحی، غیر مستقیم.

الف) در سوره نمل ذیل آیه ﴿يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾^۲ می‌خوانیم: «و معنى إلا من ظلم كقولك و لا من ظلم ﴿ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ فوضع حرف مكان حرف».^۳

ب) در تفسیر آیه ۱۵۰ سوره بقره ﴿لَنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ با عبارت «يعنى ولا الذين ظلموا منهم» ﴿وَإِلَّا﴾ فى موضع ﴿ولا﴾ ولیت هی الاستثنا^۴ بیان شده است.

۱. همان، ص ۵.

۲. نمل / ۹ و ۱۰.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۰۲. نمونه‌ای دیگر نک: همان، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۷۲.

۱۶- متفرقات

چهار نکته علوم قرآنی دیگر در تفسیر قمی وجود دارد که تنها یک یا دو بار و به ندرت، به کار رفته است.

الف) فضائل سور

از فضائل سور در این کتاب اثری نیست به جز یک روایت ذیل آیه اول سورة انعام که به نقل از امام رضا علیه السلام خبر از نزول یک‌جای این سوره می‌دهد و فضیلت قرائت آن را با این الفاظ بیان می‌دارد:

«فإنه حدثني أبي عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن
الرضا عليه السلام قال نزلت الأنعام جملة واحدة و يشيعها سبعون ألف
ملك لهم زجل بالتسبيح و التهليل و التكبير فمن قرأها سبحوا له
إلى يوم القيامة»^۱.

ب) نزول قرآن به لهجه‌های مختلف

در تفسیر قمی دو جا به نزول قرآن به لهجه‌های مختلف اشاره شده است.
۱- واژه‌ای از سورة قصص از منظر این کتاب با لهجه سریان‌ی نازل شده
است:

﴿وَأَصْحَاحُ الَّذِينَ تَمَتَّوْا مَكَائَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنُ
اللَّهُ^۲ قَالَ هِيَ لَفْظَةٌ سَرِيَانِيَّةٌ^۳.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. قصص/۸۲.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۲۱.



۲- ذیل آیه ۳۹ سوره فرقان می‌خوانیم: ﴿وَكُلًّا تَبَرُّنَا تَبِيرًا﴾ یعنی کسرنا تکسیرا، قال هی لفظه بالنبطیة.^۱

ج) لفظ واحد و معنا جمع و برعکس

در این کتاب با عناوینی چون «لفظه واحد و معناه جمع» و یا «لفظه جمع و معناه واحد» نیز رو به رومی‌شویم که اولی بر اسم جمع و قاعده اسم جنس دلالت می‌کند مانند: «شجر» که با به کاربری «الشجر»^۲ افاده عموم می‌کند و... و دومی نیز بیشتر به جری و تطبیق می‌ماند چه این که خود مؤلف نیز با تعبیر «و هو جار فی الناس»^۳ از آن یاد کرده است.

گفتار چهارم: مباحث موضوعی در تفسیر قمی

۱- داستان‌های قرآنی، اخبار پیشینیان و غزوات صدر اسلام

در موارد متعددی در این کتاب به نقلی داستان‌های قرآنی و اخبار پیامبران سلف و پیامبر اکرم ﷺ و نیز چگونگی رویدادهای غزوات صدر اسلام پرداخته شده است که این داستان‌ها شباهت بسیاری با داستان‌های اسباب نزول و نحوه گویش مفسر در آن‌ها دارند. این گونه نقل‌ها از ترکیب مزجی آیات و قطعات مختلف یک داستان پدید می‌آیند. که این دو مجموعه در یک چینش منطقی در کنار هم قرار گرفته و داستان کاملی را تشکیل می‌دهند و از این گذر، آیات

۱. همان، ص ۹۰

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۵۵، حج / ۱۱؛ و نیز درباره کلمه «الملک» (فجر / ۲۲) همین عبارت به کار رفته است.

۳. این عنوان در مقدمه به کار رفته و در متن کتاب نیز مصادیق آن ذکر شده است؛ نک: سوره‌های انفال / ۲۷؛ ممتحنه / ۱؛ آل عمران / ۱۷۳؛ توبه / ۶۱.

بسیاری نیز تفسیر می‌شود.

در واقع توجه به سیاق آیات، چینش منظم و هدفمند بخش‌های مختلف داستان‌ها و قدرت تصویرگری بالای مفسر با توجه به فضای نزول آیات موجب می‌شود ذهن مخاطب طی مطالعه آیات و تفسیر آن‌ها ناخودآگاه به تصویرپردازی وقایع و رویدادها بپردازد و از این منظر کتاب موجود، تفسیری جذاب جلوه نماید.

برای مثال داستان حضرت آدم علیه السلام از خلقت او گرفته تا رویایی با ابلیس،^۱ اخراج از بهشت،^۲

هبوط ایشان به زمین^۳ و توبه حضرت و کلماتی که حضرت بر زبان جاری فرمود،^۴ بیان شده است و نیز داستان‌های حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل طی توضیح وقایع متعددی مانند: داستان فرعون، عذاب‌هایش و ساحران و حضرت موسی علیه السلام،^۵ داستان گاو بنی اسرائیل و چگونگی قتلی که صورت گرفته بود،^۶ الواح حضرت موسی علیه السلام،^۷ تولد حضرت موسی و پرورش او - که داستانی مفصل در ۶ صفحه است -^۸ چگونگی زندگی بنی اسرائیل در مصر و هلاک قارون^۹ و چگونگی رویارویی موسی علیه السلام با فرعون و داستان عصای حضرت،^{۱۰}

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۵۳ و ۲۳۷.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۵۴.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۳۹.

۶. همان، ص ۵۹.

۷. همان، ص ۲۴۱.

۸. همان، ص ۱۱۳ تا ۱۱۸.

۹. همان، ص ۱۲۰ تا ۱۲۲.

۱۰. همان، ص ۵۹.



قضیه گوساله پرستی بنی اسرائیل^۱ و خضر و حضرت موسی علیه السلام^۲ بیان شده است.

از حضرت سلیمان با نقل داستان‌های هدهد و بلقیس^۳، موریانه و عصای حضرت سلیمان^۴ و نیز چگونگی برخورد او با بنی اسرائیل و حوادثی که با آن رو به رو بوده است^۵، در نقلی بسیار طولانی سخن گفته است.

داستان زندگی حضرت ابراهیم^۶ و محاجه او با نمرود^۷ و زنده کردن پرندگان^۸ و ذبح فرزندش اسماعیل^۹ و داستان بخت النصر و عزیز^{۱۰}، هابیل و قابیل^{۱۱}، هاروت و ماروت^{۱۲}، حضرت یونس^{۱۳}، حضرت نوح^{۱۴} و سایر پیامبران^{۱۵}، حضرت یوسف^{۱۶}، ذی القرنین^{۱۷}، حضرت داود^{۱۸} و اصحاب کهف^{۱۹} نیز در این

۱. همان، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳.

۲. همان، ص ۱۱ تا ۱۹.

۳. همان، ص ۱۰۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۶۵.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۰۷ تا ۲۱۲.

۶. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۳۴.

۷. همان، ص ۹۴.

۸. همان، ص ۹۵.

۹. همان، ج ۲، ص ۱۹۸.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۹۵.

۱۱. همان، ص ۱۷۴.

۱۲. همان، ص ۶۴.

۱۳. همان، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۱۴. همان، ص ۳۲۸.

۱۵. در سورة هود به زندگی بسیاری از پیامبران پرداخته شده است.

۱۶. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۴۴.

۱۷. همان، ج ۲، ص ۱۲.

۱۸. همان، ص ۲۰۴.

۱۹. همان، ص ۶ تا ۹.

کتاب نقل شده است.

همچنین از حضرت مریم علیها السلام و حضرت عیسی،^۱ نذر همسر عمران،^۲ رفعت حضرت عیسی،^۳ سخن گفته شده است.

به حوادث زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، داستان معراج و شب اسراء،^۴ رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و جریان فدک^۵ و غزوات بدر،^۶ احد،^۷ ذات السلاسل،^۸ بنی قریظه،^۹ احزاب^{۱۰} به تفصیل پرداخته شده است که این نقل‌ها با نگاهی کاملاً شیعی و ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام همراهند.

از آنچه گفته آمد به جرأت می‌توان گفت نقل داستان‌های مختلف و رویدادها در این کتاب با نقل اسباب و شأن نزول‌های آن همپایی می‌کند. نکته‌ای که در بررسی این داستان‌ها به چشم می‌خورد این است که در میان بسیاری از آن‌ها بخش‌هایی از روایات متواتری همچون حدیث منزلت، خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوذر^{۱۱} دیده می‌شود و نیز همانند آنچه در اسباب نزول گفته آمد کاملاً مشخص است که داستان‌ها باید از منابع ذکر شده باشند به ویژه آن‌گاه که با نقل‌هایی بسیار طولانی حتی گاهی بیش از ۵ صفحه رو

۱. همان، ص ۲۳ تا ۲۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۱۱۱.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۱۳.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۱۱ تا ۱۱۹.

۶. همان، ص ۲۵۶ تا ۲۷۰.

۷. همان، ص ۱۱۸ تا ۱۳۳.

۸. همان، ج ۲، ص ۴۳۵ تا ۴۴۰.

۹. همان، ص ۱۵۳ تا ۱۶۷.

۱۰. همان، ص ۱۵۲ تا ۱۷۲.

۱۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۹۴.



به رو هستیم به نمونه‌ای بنگریم:

الف) ذیل آیه ۶۳ سوره بقره بدون ذکر منبع مکالمه میان ابوذر و عثمان بن عفان نقل شده است در بخش‌هایی از این نقل طولانی می‌خوانیم:

«أخبرني حبيبي رسول الله ﷺ فقال لا يفتنونك يا اباذر ولا يقتلونك... فجاء امير المؤمنين ﷺ فقال عثمان يا أبا الحسن... فقال ﷺ... فإني سمعتُ رسول الله ﷺ يقول ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر فقال اصحاب رسول الله ﷺ صدق ابوذر و قد سمعنا هذا من رسول الله ﷺ فبکی ابوذر عند ذلك فقال ويلکم...»^۱

همان‌طور که از مثال واضح است نقلی این چنین، با بیان جزئیات و نقل قول‌ها و بسیار طولانی آن هم از حافظه، بعید می‌نماید و مهم‌تر آن‌که این داستان به کرات در کتاب‌های شیعی ذکر شده است و تقریباً از تواتر معنایی برخوردار است.

البته برخی از این داستان‌ها با استناد به امامان علیهم‌السلام نقل شده‌اند که بیشتر نیز مرسلند^۲ اما اکثر آن‌ها بدون استناد به معصوم و یا منبعی آمده‌اند و این‌که چرا منبع ذکر نشده است از پرسش‌های دیگر این پژوهش است.

ب) ذیل آیه ۵ سوره انفال طی ۱۲ صفحه داستان رویارویی گروهی از قریش به سردرگمی ابوسفیان و اصحاب پیامبر ﷺ ذکر می‌شود که در خلال آن نقل‌های بسیاری از ابوجهل، ابوالبختری، پیامبر ﷺ و نیز نقل شعرهایی از عرب و بیان جزئیات عملکردهای حضرت علی علیه‌السلام در دفاع از پیامبر ﷺ،

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۶۱ تا ۶۴.

۲. همان، ص ۱۲۲ تا ۱۲۷، ۱۲۹ تا ۱۳۴.



حمزه و عباس عموی پیامبر ﷺ آمده است که تقریباً می‌توان گفت ذکر همه این جزئیات، آن هم از ذهن، ناممکن است.

۲- مباحث کلامی و ردّ فرق باطل

شمار پرداخت‌های تفسیر قمی به مباحث کلامی - اعتقادی، کم نیست در مقدمه کتاب با عناوینی چون «الردّ علی الزنادقه، الردّ علی الثنویه، الردّ علی من انکر الثواب والعقاب و...» از آن‌ها تعبیر شده است اما با مراجعه به متن کتاب دیده می‌شود که این‌گونه مباحث اغلب به دو شکل به کار رفته‌اند:

اول آن‌که از برخی مباحث، با تعابیر مقدمه سخن گفته و دوم با اشاره به این‌که یک آیه دربردارنده کدام تفکر کلامی است و از مصادیق کدام اندیشه‌های شیعی است از این‌گونه مباحث یاد شده است. در واقع یا درمقام ردّ اندیشه‌های فرق مختلف غیرشیعی است و یا در مقام اثبات اندیشه‌های شیعی. با بررسی متن درمی‌یابیم که کتاب حاضر مشتمل است بر:

الف) اشاره صریح به تفاوت اندیشه‌های شیعی و سنی

در کتاب حاضر، اهل سنت با تعبیر «العامة» معرفی شده‌اند و در قسمت‌هایی از کتاب به تفاوت‌های تفسیر ایشان از آیات با تفاسیر شیعه سخن گفته شده است.

۱- ذیل آیه ۲۰۳ سوره بقره ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى الْكِبَائِرَ﴾ آمده است:

«و أما العامة فإنهم يقولون فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه و من تأخر فلا إثم عليه لمن اتقى الصيد، أفتري أن الله



تبارک و تعالی حرم الصيد بعد ما أحله لقوله «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»^۱ و فی تفسیر العامة معناه فإذا حللتهم فاتقوا الصيد، و کافر وقف هذا الموقف...»^۲.

۲- در تفسیر آیه ۲۲۳ سوره بقره ﴿نَسَاءَكُمْ حُرثَ لَكُمْ فَأَتُوا حُرثَكُمْ أَنِي شِئْتُمْ﴾ به نقل از اهل سنت گفته آمده: «و تأولت العامة فی قوله ﴿أَنِي شِئْتُمْ﴾ ای حیث شِئْتُمْ فی القبل و الدبر و قال الصادق علیه السلام: ﴿﴿أَنِي شِئْتُمْ﴾ ای متی شِئْتُمْ فی الفرج...»^۳ و به این شکل میان دو نقل شیعه و سنی قیاس شده است:

۳- در تفسیر آیه ﴿... فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يَذْهَبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾^۴، پس از ذکر تفکر شیعی درباره آن گفته شده است:

فأما العامة فإنهم رَوَوْا فِي ذَلِكَ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَصْدَقْ بِمَا قَالَ

اللَّهُ فَلْيَلْقَ حَبْلًا إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ لِيَخْتَنُقَ...»^۵

۴- در آیه ﴿لِّلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَاءَهُمْ ظُلْمًا﴾^۶ به نقل از علی بن ابراهیم آمده است: «قال إن العامة يقولون نزلت في رسول الله ﷺ لما أخرجته من مكة و إنما هي للقائم عليه السلام إذا خرج يطلب بدم الحسين عليه السلام...»^۷.

۵- داستان افسانه غرانیق از جمله مطالبی است که در کتاب حاضر به نام تفکر اهل سنت ذکر شده است:

۱. مانده / ۲.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۷۹.

۳. همان، ص ۸۱.

۴. حج / ۱۵.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۵۵.

۶. حج / ۳۹.

۷. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۵۹.



﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَى قَوْلِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^١ فَإِنَّ الْعَامَّةَ رَوَوْا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَقَرَأَ سُورَةَ النَّجْمِ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَقَرِيشٌ يَسْتَمْعُونَ لِقِرَاءَتِهِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾^٢ أَجْرَىٰ إِبْلِيسَ عَلَىٰ لِسَانِهِ «فَإِنَهَا لِلْغُرَانِيقِ الْأُولَىٰ وَإِنْ شَفَاعَتُهُنَّ لَتَرْتَجَىٰ» فَفَرَحَتْ قَرِيشٌ وَ سَجَدُوا وَ كَانَ فِي الْقَوْمِ الْوَلِيدُ بْنُ الْمَغِيرَةِ الْمَخْزُومِيُّ وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَأَخَذَ كِفَا مِنْ حَصَىٰ فَسَجَدَ عَلَيْهِ وَ هُوَ قَاعِدٌ وَ قَالَتْ قَرِيشٌ قَدْ أَقْرَأَ مُحَمَّدٌ بِشَفَاعَةِ اللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ، قَالَ فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ قَدْ قَرَأْتَ مَا لَمْ أَنْزِلْ عَلَيْكَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ». وَأَمَّا الْخَاصَّةُ فَإِنَّهُ رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَصَابَهُ خِصَاصَةٌ فَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ لَهُ هَلْ عِنْدَكَ مِنْ طَعَامٍ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَبَحَ لَهُ عَنَاقًا وَ شَوَاهُ فَلَمَّا أَدْنَاهُ مِنْهُ تَمَنَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ فَجَاءَ مُنَافِقَانِ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ بَعْدَهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ»^٣.

٥- آیه ١١ سورة نور با توجه به نقل عامه و خاصه این گونه تفسیر می شود:

١. حج / ٥٢.

٢. نجم / ١٩ و ٢٠.

٣. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ٢، ص ٦٠.



﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾^۱ فَإِنَّ الْعَامَةَ رَوَوْا أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَائِشَةَ وَ مَا رَمِيتَ بِهِ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمَصْطَلِقِ مِنْ خَزَاعَةَ وَ أَمَّا الْخَاصَّةُ فَإِنَّهُمْ رَوَوْا أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي مَارِيَةَ الْقُبْطِيَّةِ وَ مَا رَمَتْهَا بِهِ عَائِشَةُ وَ الْمَنَافَقَاتِ^۱.

۶- در سوره صافات سخن از ذبیح اسماعیل است و این که ایشان چه کسانی هستند؟ ابتدا مؤلف با یک روایت به نقل از علی بن ابراهیم و نیز یک روایت مرسل از پیامبر ﷺ گفته است که ایشان اسماعیل و عبدالله بن عبدالمطلب هستند و سپس می گوید:

«فَهَذَانِ الْخَبْرَانِ عَنِ الْخَاصَّةِ فِي الذَّبِيحِ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي إِسْحَاقَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ عَبْدِ اللَّهِ وَ قَدْ رَوَتْ الْعَامَةُ خَبْرَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فِي إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ»^۲.

۷- در سوره قصص نیز درباره ﴿وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ گفته شده است: «فَإِنَّ الْعَامَةَ رَوَوْا أَنَّ ذَلِكَ فِي الْقِيَامَةِ» و سپس دیدگاه شیعه در تفسیر این آیه با نقل روایتی از علی بن ابراهیم بیان می شود: «وَأَمَّا الْخَاصَّةُ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي...»^۴.

یک نقل نیز بنا بر قول علی بن ابراهیم و متکی بر روایتی از معصوم علیه السلام تفاوت نگاه شیعه و سنی به یک آیه را دربردارد که این نقل از دایره شاهدان این بحث خارج است و نمی توان آن را به عنوان مصادیقی از استفاده از منقولات اهل سنت در تفسیر برشمرد.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. قصص / ۶۵.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۱۹.



«فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال... فقال الرجل لأبي عبد الله عليه السلام إن العامة تزعم أن قوله ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾^۱ عنى يوم القيامة، فقال أبو عبد الله عليه السلام أ فيحشر الله من كل أمة فوجا و يدع الباقيين لا، ولكنه فى الرجعة»^۲.

این نقل با آنچه پیش‌تر گفتیم متفاوتند و تنها روایتی است که امام علی‌السلام طی آن تفسیر صحیح آیه را می‌فرماید. با بررسی آنچه گفته آمد درمی‌یابیم که تمامی این‌گونه عبارات از سوی مؤلف کتاب، بیان شده است و علی بن ابراهیم و یا سایر مشایخ در ذکر این مطالب نقشی ندارند.

ب) اشاره به تفکرات فرق مختلف و بیان بطلان آن‌ها

در تفسیر قمی ذیل برخی از آیات به تناسب از برخی عقاید معتزله،^۳ مرجئه،^۴ قدریه،^۵ دهریه،^۶ زنادقه،^۷ و جبریه^۸ (مجبیره)^۹ سخن گفته شده است و گاه این مطالب با بیان عقیده فرقه‌ای خاص همراه است و گاه در کنار آیه تنها به ذکر

۱. نمل/ ۸۳.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳. برای نمونه نک: همان، ص ۳۳، ۶۵ و...

۴. برای نمونه نک: همان، ج ۱، ص ۳۰۷ و ج ۲، ص ۲۷، ۲۷۹ و...

۵. برای نمونه نک: همان، ص ۲۳۳ و ج ۲، ص ۳۲۰ و...

۶. برای نمونه نک: همان، ج ۲، ص ۵۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۲۳۷، ۳۱۲، ۳۱۳ و ۳۸۹ و...

۷. برای نمونه نک: همان، ص ۱۳۱، ۲۳۸ و...

۸. برای نمونه نک: همان، ص ۳۹۰ و...

۹. برای نمونه نک: همان، ج ۱، ص ۲۱۹ و ج ۲، ص ۱۲۷، ۴۳۴ و...



«هی الرد علی...» بسنده شده است. به نمونه‌هایی از آن‌ها بنگریم:

۱- ذیل آیه ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱ می‌خوانیم:

«و زعمت المعتزلة أنا نخلق أفعالنا و احتجوا بقول الله

﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ و زعموا أن هاهنا خالقين غير الله عز و جل

و معنى الخلق هاهنا التقدير»^۲.

۲- آیه ۷ و ۸ سوره زلزال از نظر مؤلف ردّ مجبره محسوب می‌شوند:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ﴾ و هو رد علی المجبرة الذين يزعمون أنه لا فعل لهم»^۳.

ج) تأویل برخی از آیات به برخی عقاید کلامی

از دیگر ویژگی‌های کلامی این کتاب تأویل یک آیه به عقاید شیعه است. در

تفسیر قمی، از رجعت^۴، بسیار فراوان، توحید^۵، بدا^۶، برزخ^۷، عصمت ائمه

اطهار^۸، ثواب و عقاب پس از مرگ^۹، اهباط و تکفیر^{۱۰}، آجال و ارزاق^{۱۱}،

۱. مؤمنون/ ۱۴.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۴۳۴.

۴. همان، ج ۱، ص ۵۸، ۲۴۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۸۵، ۳۸۷ و ج ۲، ص ۱۱، ۳۹، ۵۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۴۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۵، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۶۷، ۳۹۸ و ۳۹۹.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۵۷.

۶. همان، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۲۶۴ و ج ۲، ص ۱۷۸.

۷. همان، ج ۲، ص ۲۶ و ۶۹.

۸. همان، ج ۱، ص ۳۶۶.

۹. همان، ص ۱۳۰.

۱۰. همان، ص ۳۳۹.

۱۱. همان، ج ۲، ص ۲۶۴.

عالم ذر،^۱ شفاعت^۲ و... غیره سخن گفته شده است نمونه‌هایی از آن را از نظر می‌گذرانیم:

۱- ذیل آیه ﴿وَحَرَامٌ عَلَيَّ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۳ آمده است:

«فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن سنان عن أبي بصير عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله و أبي جعفر عليه السلام قالوا كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة»^۴.

۲- ذیل آیه سورة دخان در بحث از بدا آمده است:

﴿فِيهَا يَفْرَقُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۵ ای یقدر الله كل أمر من الحق و من الباطل و ما يكون في تلك السنة و له فيه البداء و المشية يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء من الآجال و الأرزاق و البلايا و الأعراض و الأمراض و يزيد فيها ما يشاء و ينقص ما يشاء و يلقيه رسول الله ﷺ إلى أمير المؤمنين عليه السلام و يلقيه أمير المؤمنين عليه السلام إلى الأئمة عليهم السلام حتى ينتهي ذلك إلى صاحب الزمان عليه السلام»^۶.

۳- مباحث فقهی

بیان مباحث فقهی به تناسب آیات الاحکام از دیگر نکاتی است که جسته و

۱. همان، ج ۱، ص ۲۳۸ و ج ۲، ص ۳۱۷.

۲. همان، ص ۲۳۵.

۳. انبیاء / ۹۵.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۵۰.

۵. دخان / ۴.

۶. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۶۴.



گریخته در این کتاب به آن اشاره شده است. احکام قبله^۱، فدیة و روزه^۲، حج^۳، غسل^۴، طلاق^۵، نماز خوف و حیرت^۶، اموال یتیم^۷، تقسیم ارث^۸، خمس^۹، زنا^{۱۰} و... در تفسیر قمی آمده است. مفسر در این حوزه در جایگاه فقهی می‌نشیند و حکم امور مختلف را بیان می‌دارد. این گونه نقل‌ها در تفسیر بسیار نیست.

۴- ادبیات عرب و نکات نحوی

تفسیر قمی از پرداختن به مباحث مربوط به ادبیات عرب و نکات نحوی، نیز غافل نمانده است. شمار این نوع مطالب اندک است و آنقدری نیست که بتوان گفت از شیوه‌های مفسر در کتاب محسوب می‌شود؛ اما گاه استفاده از اشعار عرب و بیان نکات نحوی و نقش کلمات در آیات، در این کتاب به چشم می‌خورد البته شرح لغات و واژگان دور از ذهن نیز، که در بحث از تفسیر مفردات قرآنی بدان اشاره شد، خود حکایت از تسلط مفسر به معانی واژگان عرب دارد.

در نسخه موجود از تفسیر قمی گاه به نقل از علی بن ابراهیم و یا مؤلف

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۷۴، ۷۹.

۳. همان، ص ۷۶، ۷۷ و ج ۲، ص ۵۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۸۱.

۵. همان، ص ۸۴، ۸۵، ۸۶ و ج ۲، ص ۳۵۷ و ۳۵۸.

۶. همان، ج ۱، ص ۸۸.

۷. همان، ص ۱۴۰.

۸. همان، ص ۱۴۱.

۹. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۷۲.



اشعاری متناسب با معانی آیات ذکر می‌شوند شمار آن‌ها از ۱۱ عدد^۱ تجاوز نمی‌کند اما نشان از آن دارد که مفسر این کتاب در ادبیات عرب نیز دستی داشته است.

۱- در معنای واژه «زینم» ذیل آیه ۱۳ سوره قلم، گفته شده است: ﴿عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْنِمٌ﴾ قال العتل: عظیم الکفر و ﴿الزینم﴾: الداعی و قال الشاعر:

زینم تداعاه الرجال تداعياً
كما زید فی عرض الأدم الأکارع^۲

۲- مؤلف تبیین آیه ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۳ را با روایت مرسلی از امیرمؤمنان علیه السلام آغاز می‌کند و در همیاری با کلام حضرت علیه السلام دو بیت شعر می‌آورد:

«قال نزلت فی القصاص و الخطاب و هو قول
أمیر المؤمنین علیه السلام و علی کل منبر منهم خطیب مصقع یکذب
علی الله و علی رسوله و علی کتابه، و قال الکمیت فی ذلک.
مصیب علی الأعواد یوم رکوبها لما قال فیها مخطئ حین
ینزل

و لغيره فی هذا المعنی.

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی طبیب یداوئ الناس و هو

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۵۷، ۵۸ و ج ۲، ص ۶۰، ۶۱، ۲۲۹، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۶۷، ۳۹۱ و ۳۹۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳. بقره/ ۴۴.

علیل^۱

علاوه بر این در کتاب حاضر در برخی موارد به بیان نقش واژه‌های یک آیه پرداخته شده است؛ اشاره به فعل و مفعول،^۲ مبتدا و خبر،^۳ قسم و جواب،^۴ فاعل و مفعول^۵ و... از جمله آن‌ها است. بیان این نکات نحوی بسیار محدود و انگشت‌شمار است به گونه‌ای که به نظر می‌رسد مفسر سعی نداشته در این وادی، مگر به ضرورتی که احساس کرده است، وارد شود. به نمونه‌هایی از آنچه گفته آمد بنگریم:

- ۱- ﴿تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۶ فقولہ ﴿تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ابتداء و قوله ﴿فُصِّلَتْ آيَاتُهُ خَبْرَهُ﴾^۷
- ۲- ﴿هَآؤُمْ أَقْرَأُ كِتَابِيهِ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾^۸ ای مرضیة فوضع الفاعل مكان المفعول^۹

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۵۷.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۲۳۳ و ۳۰۴.

۴. همان، ص ۳۰۸، ۳۳۶، ۳۷۵، ۳۹۲، ۴۱۱، ۴۲۴، ۴۴۲.

۵. همان، ص ۳۷۳.

۶. فصلت / ۲ و ۳.

۷. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۳۳.

۸. حاقه / ۱۹ - ۲۱.

۹. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۷۲.

فصل چہارم:

استناد و انتساب تفسیر قمی

گفتار اول: استناد و انتساب مقدمہ تفسیر قمی

گفتار دوم: استناد متنی تفسیر قمی

گفتار سوم: نقد متنی تفسیر قمی

در این فصل به تفکیک به بحث از استناد و انتساب تفسیر قمی در دو بخش مقدمه و متن، می‌پردازیم و در هر بخش قرائنی که نشان از نگارش این کتاب به قلم شخصی به غیر از علی بن ابراهیم است، اشاره می‌کنیم.

گفتار اول: استناد و انتساب مقدمه تفسیر قمی

در بحث از انتساب مقدمه، همانند انتساب کتاب اختلاف است. برخی آن را نگارش - علی بن ابراهیم و تنها بخش ابتدایی آن را، برگرفته از رساله نعمانی و یا رساله سید مرتضی علم الهدی می‌دانند.^۱ برخی نیز نیمی از آن را از علی بن ابراهیم و نیم دیگر را نگاشته مؤلف می‌شمارند.^۲

این‌که نویسنده مقدمه به راستی کیست؟ بسیار اهمیت دارد، چه این‌که عبارات مقدمه هم از آن جهت که دربردارنده توثیق عام مشایخ مذکور در کتاب است^۳ و مبنای عملکرد بسیاری از عالمان قرار گرفته، مهم است و هم از آن جهت که بیانگر شیوه مؤلف در نگارش و تابلویی است که از درون تفسیر نشان

۱. الطهرانی، آقابزرگ، الذریعه، همان، ج ۴، ص ۳۰۳.

۲. همانند طیب جزائری که در تصحیح خود از آن‌جا که به زعم او از علی بن ابراهیم است، عبارت «و قال ابوالحسن علی بن ابراهیم الهاشمی القمی ط» را در میان مقدمه افزوده است. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۱۷.

۳. در فصل پنجم همین پژوهش بدان پرداخته خواهد شد.

دارد، مهم جلوه می‌کند. از این رو، دانستن این‌که چه کسی این مقدمه را نگاشته است در میزان اعتبار کتاب و به تبع، در اعتماد و عدم اعتماد به آن اثرگذار است. حال به بررسی دقیق‌تر مقدمه می‌نشینیم تا ببینیم، آیا می‌توان از میان متن آن، مؤلف را بازشناخت؟ در بخش ابتدایی مقدمه، عباراتی آمده است که دربردارنده نکات علوم قرآنی است و قرآن را دارای ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تقدیم و تأخیر، عام و خاص و... معرفی می‌کند.^۱ این عبارات به مطالبی شباهت دارد که در بحار الانوار با نام رساله نعمانی آمده است و با سندی ضعیف به امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌رسد. اما این دو متن اختلاف‌هایی نیز با هم دارند که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- بخش‌هایی در مقدمه تفسیر قمی است که در رساله نعمانی نیست.
 - تقدّم و تأخر برخی مطالب، در دو متن، با هم متفاوت است.
 - گاه یک مطلب در دو متن، با گویش و عباراتی متفاوت از هم آمده است.
 - برخی واژه‌ها و یا متن تفسیر قمی نسبت به رساله نعمانی، پس و پیش و یا تغییر کرده است.
- برای روشن‌تر شدن آنچه گفته شد، بخشی از عبارات مقدمه قمی و رساله نعمانی را با هم مقایسه می‌کنیم.
- متن مقدمه تفسیر قمی:

«فالقرآن منه ناسخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشابه، و منه عام، و منه خاص، و منه تقدیم، و منه تأخیر، و منه منقطع، و منه معطوف، و منه حرف مکان حرف، و منه علی خلاف ما أنزل الله، و منه ما لفظه عام و معناه خاص، و منه ما

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۱۷ و ۱۸.



لفظه خاص و معناه عام...»^۱

متن رساله نعمانی:

«فالقرآن منه ناسخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشابه، و منه خاص، و منه عام، و منه مقدم، و منه مؤخر، و منه منقطع معطوف و منقطع غیر معطوف، و منه حرف مکان حرف، و عزائم و رخص و حلال و حرام و فرائض و احکام، و منه ما لفظه عام و معناه خاص، و منه ما لفظه خاص و معناه

عام...»^۲

از مقایسه کامل این دو متن برمی آید که مؤلف عبارات را، خود نگاشته است اما به نظر می رسد که از جمله منابع او در نگارش این بخش، رساله نعمانی نیز بوده باشد و یا این که پشتوانه معلومات ذهنی نگارنده، از مطالعه روایتی که مستند این رساله است به دست آمده باشد.

در انتهای نکات علوم قرآنی، که در حدود یک صفحه است، عبارتی از مؤلف آمده است با این مضمون:

«و نحن ذاکرون جمیع ما ذکرنا إن شاء الله فی أول الكتاب

مع خبرها لیستدل بها علی غیرها و علم ما فی الكتاب...»^۳

در واقع نویسنده با این عبارت، به گونه ای هدف خود از نگارش مطالب مقدمه را بیان می کند و می گوید آنچه از نکات علوم قرآنی پیش تر در مقدمه ذکر کرده است، با ذکر مثال بیان می شود تا مراد از مطالبی که درون کتاب آمده است،

۱. همان - ص ۱۷.

۲. المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۹۰، ص ۴ و ۵.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱ - ص ۱۸.



مشخص تر شود.

در ادامه مقدمه، ۱۲ مورد^۱ ارجاع به متن کتاب با عباراتی چون: «نذکره فی مواضعه»، «فما ذکرنا...»، «و هم من... الذی ذکرناه» و «نذکر ما... و تفسیره فی مواضعه» به چشم می خورد.

این عبارات معمولاً پس از بیان توضیح درباره نکات علوم قرآنی که پیش تر گفته شده است، می آید. به این شکل که بخش به بخش با کلمات «فامّا» و «وامّا» آنچه از وجود ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... گفته شده بود، توضیح داده می شود. با بررسی چند نمونه آنچه گفته شد روشن تر خواهد شد:

- فامّا الناسخ و المنسوخ فإن... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه؛^۲

- و أما ما هو محرف منه فهو... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه؛^۳

- و أما الرد علی المجبرة الذین... و مثله کثیر نذکره.^۴

در واقع مؤلف سعی دارد با این عبارات به آنچه در متن کتاب تفسیر آورده، اشاره کند و مراد خود را از عباراتی که در متن کتاب بیان کرده است، شرح دهد. پس از پایان توضیح واژگان به کار رفته در نکات علوم قرآنی، که حجم عمده ای از مقدمه را دربرمی گیرند، عبارت دیگری از مؤلف آمده که هم مضمون عبارت آغازین - که پیش تر ذکر کردیم - است و به نوعی خاتمه مقدمه محسوب می شود.

۱. همان - ص ۱۹ (دو مورد)، ۲۳ (دو مورد)، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸ (دو مورد).

۲. همان - ص ۱۸.

۳. همان - ص ۲۳.

۴. همان - ص ۳۵.



«و إنما ذكرنا من الأبواب التي اختصرناها من الكتاب آية واحدة ليستدل بها على غيرها و يعرف معنى ما ذكرناه مما في الكتاب من العلم و في ذلك الذي ذكرناه كفاية لمن شرح الله صدره...»^۱

از آنچه گفته شد، درمی یابیم که نگارنده مقدمه باید یک نفر باشد که از ابتدا تا به انتهای آن را نوشته است و ضمن آن شیوه خود را شرح داده و با عبارات ارجاعی نیز آنچه گفته است را به سایر بخش های کتاب ارجاع می دهد. نتیجه مطالب فوق این است که مقدمه، ادغامی از نگاشته دو نفر نیست؛ به گونه ای که بخشی از آن تألیف یک نفر و بخش دیگر، نگاشته فرد دیگری باشد. اما نگارنده مقدمه چه کسی است؟ برای یافتن پاسخ این پرسش به بررسی بیشتری نیاز است که در ادامه بدان می پردازیم.

در مقدمه، عبارت دیگری نیز وجود دارد که در شناخت مؤلف آن اثرگذار است.

ذیل عبارت «الرد علی من انکر الرؤیه»، آیه ۱۱ تا ۱۵ سورة نجم ذکر و در توضیح آن گفته شده است: «قال أبو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم حدثنی أبی...» و به این شکل با نقل یک روایت از علی بن ابراهیم اثبات می شود که این آیات در مقام ردّ کسانی است که رؤیت را انکار می کنند. از این پس در مقدمه کتاب ۷ روایت دیگر به نقل از علی بن ابراهیم دیده می شود که با عبارت «قال علی بن ابراهیم و حدثنی...» و یا «قال و حدثنی...» روایت شده اند. هنگامی که عبارات «قال علی بن ابراهیم» در کنار «نذکره فی مواضعه» می نشینند، مشخص می شود که مؤلف (فاعل فعل «نذکره»)، قطعاً شخصی به غیر از علی بن ابراهیم

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۸.

خواهد بود که از علی بن ابراهیم با ضمیر غایب یاد می‌کند و در سخنان خود به کلام او استناد می‌ورزد.

نکته مهم دیگری نیز از این ۷ روایت به دست می‌آید و آن تفاوتی است که میان مطالب مذکور در مقدمه و همان مطالب در متن کتاب وجود دارد که در خلال بررسی این ۷ روایت به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- در مقدمه تفسیر قمی آمده است:

«و أما الرد علی من أنکر الرؤیة... عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُتْنِهی
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوِی» قال أبو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم
حدثنی أبی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن علی بن موسی
الرضا علیه السلام قال قال یا أحمد ما الخلاف بینکم و بین أصحاب
هشام بن الحکم فی التوحید فقلت جعلت فداک قلنا نحن
بالصورة للحديث...»^۱

در متن تفسیر قمی ذیل آیات ۱۱ تا ۱۵ سوره نجم، اثری از این روایت نیست.^۲ و این روایت تنها در مقدمه به نقل از علی بن ابراهیم آمده است و نه در متن تفسیر قمی و نه در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگری به او منسوب نشده است.^۳

۲- در مقدمه قمی ذیل عنوان «و أما الرد علی من أنکر خلق الجنة و النار»

می‌خوانیم:

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۳۲.

۲. همان، ج ۲- ص ۳۱۲.

۳. منابع جست و جو در این پژوهش، کتب موجود در CD جامع الاحادیث نور ۲ (همان) است.



فَقَوْلُهُ ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾^۱ السدرة المنتهى فى السماء السابعة و جنة المأوى عندها قال على بن إبراهيم حدثنى أبى عن حماد عن أبى عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ص لما أسرى بى إلى السماء دخلت الجنة فرأيت قصراً من ياقوتة حمراء يرى داخلها من خارجها...^۲

ذیل هیچ آیه‌ای از سوره نجم و نیز هیچ بخش دیگری از کتاب تفسیر قمی این روایت از علی بن ابراهیم آورده نشده است. اما کلام خود مؤلف که در مقدمه می‌گوید «السدرة المنتهى فى السماء السابعة و جنة المأوى عندها» ذیل آیه ۱۵ در سوره نجم عیناً تکرار شده است.

۳- در مقدمه کتاب به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

«قال و حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن حماد عن أبى عبد الله عليه السلام قال ما يقول الناس فى هذه الآية ﴿وَيَوْمَ نُحْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾^۳ قلت يقولون إنها فى القيامة قال ليس كما يقولون إن ذلك فى الرجعة أ يحشر الله فى القيامة من كل أمة فوجاً و يدع الباقيين إنما آية القيامة»^۴.

این روایت، در متن کتاب، ذیل همین آیه از سوره نمل آمده است اما با عباراتی دیگر:

«فإنه حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن أبى بصير عن أبى

۱. نجم / ۱۴ و ۱۵.

۲. القمى، على بن ابراهيم، همان، ج ۱- ص ۳۲.

۳. نمل / ۸۳.

۴. القمى، على بن ابراهيم، همان، ج ۱- ص ۳۶.



عبد الله ﷺ قال انتهى رسول الله ص إلى أمير المؤمنين ﷺ و هو نائم في المسجد... فقال رجل لأبي عبد الله ﷺ إن الناس يقولون هذه الدابة... فقال الرجل لأبي عبد الله ﷺ إن العامة تزعم أن قوله ﴿وَيَوْمَ نُخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ عنى يوم القيامة، فقال أبو عبد الله ﷺ أ فيحشر الله من كل أمة فوجا و يدع الباقيين لا، و لكنه في الرجعة».^۱

همان‌طور که در متن فوق مشخص است، سند دو عبارت با هم متفاوت است. در یکی، ابن ابی عمیر از حماد، و در دیگری از ابی بصیر نقل می‌کند. متن دو روایت نیز کمی با هم متفاوت است و با این‌که در معنا هر دو در مقام بیان یک مطلبند اما عبارات آن دو با هم تفاوت بسیاری دارند. نکته دیگری که باید ذکر کرد این است که در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگری، روایتی با این مضمون به علی بن ابراهیم منسوب نشده است.^۲

۴ - در مقدمه قمی بدون ذکر کامل سند، روایتی به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

﴿وَحَرَامٌ عَلَيَّ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۳ فقال الصادق ﷺ كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب و محضوا الكفر محضا لا يرجعون في الرجعة».^۴

این روایت در متن کتاب با سند کامل به امام باقر و امام صادق ﷺ می‌رسد:

۱. همان، ج ۲- ص ۱۰۶.

۲. منابع جست و جو در این پژوهش، کتب موجود در CD جامع الاحادیث نور ۲ (همان) است.

۳. انبیاء/ ۹۵.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۳۶.



«فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن سنان عن أبي

بصير عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله و أبي جعفر عليه السلام قالوا

كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة».^۱

با مقایسه دو عبارت درمی یابیم که گذشته از سند روایت، متن روایت نیز در مقدمه نیز اضافاتی دارد که در متن کتاب وجود ندارد. این روایت نیز در هیچ کتاب دیگری از زبان علی بن ابراهیم نقل نشده است.

۵- در مقدمه کتاب روایتی به شکل زیر نقل شده است:

«قال و حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الله بن

مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ

التَّيِّبِينَ لَمَّا آتَيْنَكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ

لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾^۲ قال ما بعث الله نبيا من لدن

آدم إلى عيسى عليه السلام إلا أن يرجع إلى الدنيا فينصر

أمير المؤمنين عليه السلام و هو قوله ﴿لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ﴾ يعني رسول الله ﷺ و

لَتَنْصُرُنَّهُ﴾ يعني أمير المؤمنين».^۳

حال این روایت را با روایت منقول از علی بن ابراهیم در متن مقایسه

می کنیم:

«حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن مسكان عن أبي

عبد الله عليه السلام قال ما بعث الله نبيا من لدن آدم فهلهم جرا إلا و

يرجع إلى الدنيا و ينصر أمير المؤمنين عليه السلام و هو قوله ﴿لَتُؤْمِنُنَّ

۱. همان - ص ۵۰.

۲. آل عمران / ۸۱.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱ - ص ۳۶.



بِهِ یعنی رسول الله ﷺ ﴿وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ یعنی
 أمير المؤمنين عليه السلام^۱.

همان گونه که مشاهده می شود، سند دو روایت با هم یکسان است اما متن آن دو، کمی با هم تفاوت دارد. این روایت نیز در سایر منابع به علی بن ابراهیم نسبت داده نشده و تفسیر قمی در نقل آن از علی بن ابراهیم منفرد است. نکته دیگر آن که این روایت در جای دیگری از تفسیر قمی نیز آمده که سند آن، هم به امام صادق علیه السلام و هم به نقل از ابی بصیر به امام باقر علیه السلام می رسد و نیز متن آن با نقل مقدمه تفاوتی بیشتر از نمونه یاد شده دارد.^۲

۶- روایتی را به نقل از علی بن ابراهیم در مقدمه می بینیم که با متن کتاب متفاوت است:

«قال و حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمر بن شمر
 قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال رحم الله جابرا لقد بلغ
 من علمه أنه كان يعرف تأويل هذه الآية ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ
 الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾^۳ يعني الرجعة»^۴.

همین روایت در متن کتاب این گونه نقل شده است:

«فإنه حدثني أبي عن حماد عن حريز عن أبي جعفر عليه السلام

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۱۱۴.

۲. حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام و عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» قال قال ما بعث الله نبيا من لدن آدم فلهم جرا إلا و يرجع إلى الدنيا فيقاتل و ينصر رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين عليه السلام، القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ذیل آیه ذر.

۳. قصص / ۸۵.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۳۷.



قال سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه أنه كان يعرف تأويل هذه الآية ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ يعني الرجعة.^۱

سند روایت مقدمه با متن، کاملاً تفاوت دارد اما تفاوت متن دو روایت بسیار اندک است. این روایت نیز در سایر منابع پژوهشی ما، به علی بن ابراهیم نسبت داده نشده است.

۷- برای توضیح عنوان «أما الرد على من وصف الله عز و جل» در مقدمه، به همراه آیات، روایتی نیز آمده است:

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعُونَ﴾^۲ قال حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا و تكلموا فيما دون العرش و لا تكلموا فيما فوق العرش، فإن قوما تكلموا فيما فوق العرش فتاهت عقولهم حتى أن الرجل كان ينادي من بين يديه فيجيب من خلفه و ينادي من خلفه فيجيب من بين يديه.^۳

این عبارت در متن کتاب بدون انتساب به علی بن ابراهیم و نیز بدون این که اشاره شود که متن یک روایت است آمده، به نحوی که با مطالعه کتاب به نظر می‌رسد این عبارات نظرات و اجتهادات شخصی مؤلف و یا علی بن ابراهیم است:

«قوله ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعُونَ﴾ قال إذا انتهى الكلام إلى

۱. همان، ج ۲- ص ۱۲۳.

۲. نجم / ۴۲.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۳۷.



الله فأمسكوا و تكلموا فيما دون العرش و لا تكلموا فيما فوق
العرش فإن قوما تكلموا فيما فوق العرش فتاهت عقولهم حتى
كان الرجل ينادی من بين يديه فيجيب من خلفه و ينادی من
خلفه فيجيب من بين يديه».^۱

با توجه به قراین متنی، شاید بتوان گفت که مراد مؤلف از «قال» در نمونه یادشده، علی بن ابراهیم باشد. چه این که در سایر عبارات کتاب، هر جا مؤلف از تعبیر «قال» استفاده می کند، مرادش نقل از علی بن ابراهیم است. البته نام علی بن ابراهیم در این بخش از کتاب، آخرین بار ۲۷ آیه پیش تر، آمده که با نقل یک روایت «مرفوع» از پدرش آیه ۱۵ سورة نجم را تفسیر کرده است و پس از آن، تا آیه مذکور (آیه ۴۲)، تنها با عبارت «قال» می توان قول او را از میان دیگر اقوال، بازشناخت.

اما به هر حال دلیل این که چرا مؤلف سند را نقل نکرده و نیز به این که این مطلب، روایت است، اشاره نمی کند، نامعلوم است.

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می رسد که به کمک این قراین می توان دریافت که مؤلف مقدمه، علی بن ابراهیم نیست. چه این که هرگز علی بن ابراهیم در یک کتاب و به نقل از خودش، یک متن را به دو شکل، بیان نمی کند. علاوه بر آنچه گفته شد، دو نکته دیگر نیز، در بحث از مقدمه، وجود دارد.

نکته اول

در مقدمه، علاوه بر این ۷ روایت، ۱۰ روایت دیگر نیز آمده که به جز ۱

۱. همان، ج ۲- ص ۳۱۶.



روایت^۱ که مسند است، همه آنها به صورت مرسل و بدون واسطه از معصوم علیه السلام نقل می‌شوند. بنابراین شمار روایات موجود در مقدمه به ۱۷ روایت می‌رسد.

از میان این ۱۰ روایت، ۴ نقل^۲ پیش از پرداختن به مباحث علوم قرآنی ذکر شده‌اند و مؤلف با بیان آنها سعی دارد به جایگاه و اهمیت تفسیر قرآن از زبان اهل بیت علیهم السلام پردازد. از میان ۶ روایت دیگر، تنها همان نقل مسند است که در متن کتاب نقل نشده و سایر روایات همه در متن کتاب آمده‌اند.^۳ معمولاً قائل این روایات در متن کتاب علی بن ابراهیم است و در واقع نویسنده، اسناد روایات را در مقدمه نیاورده و نیز نگفته که ناقل این روایات، علی بن ابراهیم است. خلاصه آن‌که، دلیل این عملکرد نویسنده که از میان روایات علی بن ابراهیم، تنها ۷ روایت را به او منسوب می‌کند و این ۷ روایت نیز همه به نوعی یا در سند

۱. سند این روایت به نقل مستقیم علی بن ابراهیم از یکی از مشایخ پدرش است و از این رو، روایتی مرسل محسوب می‌شود: «قال: و حدثني محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس قال: قال الرضا عليه السلام: يا يونس لا نقل بقول القدرية فان القدرية لم يقولوا بقول اهل الجنة ولا يقول اهل النار...»، در متن کتاب در تفسیر همین آیه مذکور در مقدمه، هیچ سخنی از قدریه نیست بلکه در رد اندیشه‌های معتزله بحث شده است. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۱۵ - ۱۷.

۳. [۱] در مقدمه می‌خوانیم: «فقال ابو عبد الله عليه السلام لقاری هذه الآية...» (القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان، ص ۱۱۸) - [۲] در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله عليه السلام لقد سألتوا الله عظيمًا...» (همان، ص ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان، ج ۲، ص ۹۳) - [۳] در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله عليه السلام كيف يحفظ الشيء من امر الله...» (همان، ج ۱، ص ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان، ص ۳۱۶) - [۴] در مقدمه آمده: «فقال الصادق عليه السلام البرزخ القبر وفيه الثواب والعقاب...» (همان، ص ۳۱)، در کتاب نیز همین عبارات آمده اما نه به شکل روایت از امام صادق عليه السلام بلکه به صورت یک اجتهاد و نظر ساده. (همان، ج ۲، ص ۶۹) [۵] در مقدمه آمده: «فقال العالم عليه السلام و الله ما نخاف عليكم الا البرزخ...» (همان، ج ۱، ص ۳۱)، در کتاب نیز همین روایت آمده است البته به نقل از امام صادق عليه السلام (همان، ج ۲، ص ۶۹).

و یا در متن با آنچه در خود کتاب آمده متفاوت است، مشخص نیست.

نکته دوم

بر خلاف روایات، که در مقدمه و متن تا این حد متفاوت نقل شده‌اند، سایر نمونه‌هایی که مؤلف در مقدمه ذیل نکات علوم قرآنی ذکر کرده است، دقیقاً همانند آن چیزی است که در متن کتاب نقل می‌شود.

در آمار این پژوهش شمار این نمونه‌ها بیش از ۱۳۱ مورد است، که برخی در متن کتاب از زبان علی بن ابراهیم و برخی از لسان مؤلف ذکر شده‌اند. جالب است، با این که آمار این نمونه‌ها چندین برابر روایات است؛ اما گزارش آن‌ها، همان گونه که مؤلف می‌گوید: «نذکره فی مواضعه»، در جایگاه خود دقیقاً و با همان لفظ، آمده است.^۱ این مطلب، پرسش از چرایی تفاوت نقل مقدمه با کتاب، در نقل روایات را پررنگ‌تر می‌کند.

در پاسخ به این پرسش می‌توان احتمال داد که منابع نگارنده در نگارش و ارجاعاتش با هم متفاوت بوده است. اما به نظر صحیح‌تر آن است که بگوییم حداقل چیزی که می‌توان در این مسأله بیان کرد این است که با مؤلفی رو به رو هستیم که در نگارش مطالب خود دقت کافی ندارد تا آن جا که میان آنچه در مقدمه می‌آورد با آنچه در متن از آن سخن می‌گوید تا این حد تفاوت دیده می‌شود.

۱. برای نمونه: در مقدمه آنچه برای آیه ۱۲۲ سوره بقره مثال زده شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۲۰ و ۵۷) - در مقدمه آنچه برای آیه ۲۴ سوره جاثیه گفته شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (همان، ص ۲۱ و ج ۲، ص ۲۷۰) - در مقدمه ذیل آیه ۲۲۷ سوره شعراء گفته شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (همان، ص ۲۳ و ج ۲، ص ۱۰۱) و نمونه‌های بسیار دیگر که در مقدمه بیان شده است و می‌توان آن‌ها را با متن کتاب مقایسه کرد. نک: همان، ج ۱، ص ۱۸-۳۸.



گفتار دوم: استناد متنی تفسیر قمی

با توجه به ناهمگونی اسناد و متن کتاب این تشکیک رخ می‌نماید که آیا نویسندۀ واقعی این کتاب شخصی به غیر از علی بن ابراهیم است؟ از این‌رو در این گفتار به معرفی کسانی که تفسیر به آنان منسوب است و سایر موضوعات مهم در این زمینه می‌پردازیم تا شمایی کلی از میزان اعتبار تفسیر با فرض این‌که هر یک از ایشان به عنوان مؤلف و یا کسی که در رسیدن تفسیر به دست ما نقش داشته است - ترسیم شود و این بحث مقدمه‌ای باشد برای بخش‌های بعدی تحقیق که به اعتبار سنجی کتاب موجود می‌پردازد.

۱- راوی تفسیر: ابوالفضل عباس بن محمد علوی

او عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام است که در کتاب‌های رجال از او سخن به میان نیامده و شخصیتی است مجهول که تنها در کتب انساب و تراجم از او یاد شده است. وجود ابوالفضل نزد عالمان انساب از مسلمات است. شیخ آقا بزرگ تهرانی شرح حال او را در کتب بحرالانساب، المشجر الکشاف، النسب المسطر یافته است. درباره او آمده: «عباس در طبرستان بود و فرزند محمد اعرابی است. از جمله فرزندان او جعفر، زید و حسن است». ^۱ در اسناد برخی از روایات نام او به عنوان یک راوی در سلسله سند آمده است که بیشتر از حسن بن سهل و أبو الحسین طاهر بن إسماعیل الخثعمی روایت می‌کند و علی بن حاتم و ابوالفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوینی از او

۱. الطهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، همان، ج ۴، ص ۳۰۸.

روایت کرده‌اند.^۱

متأسفانه راهی برای کشف حال رجالی راوی کتاب نیست جز آن‌که از راوی و مروی عنه او می‌توان یافت که از شاگردان علی بن ابراهیم و در طبقه مشایخ علی بن ابی حاتم قرار دارد. در کتب رجالی تنها از پدرش با نام محمد اعرابی^۲ و جدش قاسم^۳ سخن گفته شده است. از این رو نمی‌توان در توثیق و یا تضعیف او سخن گفت و بنا بر قواعد رجالی او مجهول الحال است و این نکته‌ای منفی در شخصیت او محسوب می‌شود.

۲- مؤلف تفسیر

درباره مؤلف تفسیر قمی نقل‌ها بسیار است. عده‌ای آن را تألیف خود علی بن ابراهیم دانسته‌اند و این کتاب را همان تفسیر معروف علی بن ابراهیم که در فهرست‌ها و اسناد تاریخی به او نسبت داده شده است برشمرده‌اند. عده‌ای تفسیر را از آن شاگردش ابوالفضل عباس بن محمد می‌دانند^۴ که گفتار استاد خود را با تفسیر ابوالجارود و نیز دیگر تفاسیر ادغام کرده و محصول این چینش کتاب

۱. «أخبرني علي بن حاتم قال حدثنا أبو الفضل العباس بن محمد بن القاسم العلوي قال حدثنا الحسن بن سهل»، الصدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، **علل الشرائع**، قم، انتشارات مكتبة الداوری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۰۴؛ «حدثني أبو محمد بن أحمد قال حدثني جدی أبو الفضل العباس بن محمد قال حدثني أبو الحسين طاهر بن إسماعيل الخثعمي»، شعیری، تاج الدین، **جامع الأخبار**، قم، رضی، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۱۷؛ «أبو الفرج المظفر بن أحمد بن الحسن القزويني قال أخبرنا أبو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر قال حدثني الحسن بن سهل»، الصدوق، محمد بن علي، **عيون اخبار الرضا** عليه السلام، همان، ج ۱، ص ۲۵۵ و ۲۰۳.

۲. الطوسي، محمد بن الحسن، **رجال الطوسي**، همان، ص ۳۹۲.

۳. الطوسي، محمد بن الحسن، **اختيار معرفة الرجال**، همان، ص ۴۳۷ و ۵۴۶.

۴. الطهرانی، آقا بزرگ، **الذريعة**، همان، ج ۴، ص ۳۰۸.



حاضر شده است.

برخی تفسیر را به علی بن ابی حاتم قزوینی^۱ نسبت داده و گفته‌اند تفسیر به قلم او و به املاء ابوالفضل العباس نگارش شده است. عده‌ای نیز درباره مؤلف این تفسیر تردیده کرده‌اند و هیچ یک از نامبردگان را مؤلف نمی‌دانند و فردی ناشناخته و مجهول را نویسنده کتاب می‌شمارند.

این اختلاف‌ها از آنجا نشأت می‌گیرد که در این کتاب بر خلاف سایر کتب نام نویسنده در مقدمه ذکر نشده است و تنها عبارتی که در مقدمه به نوعی به نویسنده اشاره دارد عبارت «اقول: تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم حدثني ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر عليه السلام قال حدثنا ابوالحسن علي بن ابراهيم قال حدثني ابي عليه السلام عن محمد بن ابي عمير...»^۲ است که از آن تنها برمی‌آید، نویسنده کتاب نه ابوالفضل العباس بن محمد و نه علی بن ابراهیم بلکه، فردی قائل «حدثني» است که او هم مجهول و ناشناخته است. واژه‌های فارسی یا معرب کناديج (جمع کندو)، انابير (جمع انبار)، فولاذ، ماديانه، همچنين به کار بردن صيغه فعل جمع در جایی که فاعل اسم ظاهر باشد (قلن ازواجه)، می‌تواند نشانه غیر عرب بودن مؤلف کتاب باشد.^۳

برخی حاشیه‌نویسان تفسیر، نام علی بن ابراهیم را به مقدمه تفسیر اضافه کرده‌اند و با عبارت «قال ابوالحسن علي بن ابراهيم الهاشمي القمي ط»^۴ سعی بر

۱. آیت الله سید موسی شبیری زنجانی با توجه به این که اغلب راویان بخش دوم تفسیر همچون احمد بن ادریس و حسین بن علی مهزیار و محمد بن جعفر رزاز از استادان علی بن حاتم قزوینی بوده‌اند و هیچ راوی دیگری از این افراد روایت نمی‌کند مؤلف کتاب را علی بن حاتم می‌شناسد. میر سلیم، مصطفی، *دانش‌نامه جهان اسلام*، مدخل تفسیر مأثور، ص ۷۰۱ و شبیری زنجانی، جواد، «در حاشیه دو مقاله»، آیین پژوهش، ش ۶، ص ۴۷.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۹ (مقدمه).

۳. شبیری زنجانی، جواد، *دانش‌نامه جهان اسلام*، همان، ص ۷۰۲.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۱۷. (مقدمه)



آن داشته‌اند که نام مؤلف را از آن‌جا که به زعم خود به قلم و نگارش علی بن ابراهیم است اضافه کنند اما به روشنی مشخص است که این عبارت از نویسنده نیست و حاشیه‌نویس^۱ آن را به مقدمه افزوده است چه این‌که عبارت انتهایی مقدمه «حدثني ابوالفضل...» دلالت بر آن دارد که نگارنده خود به نقل از یکی از شاگردان علی بن ابراهیم سخن می‌گوید پس باید کسی به غیر از علی بن ابراهیم و نیز شاگردش باشد که در بحث انتساب مقدمه در همین فصل به تفصیل به آن پرداخت خواهد شد.

۳- علی بن ابی‌حاتم قزوینی

او علی بن ابی‌سهل حاتم بن ابی‌حاتم قزوینی مکنی به ابوالحسن است که در سال‌های ۳۲۶ و ۳۵۰ در قید حیات بوده است و حسین بن علی بن شیبان قزوینی و تلعبیری از او روایت کرده‌اند و تلعبیری در نقل روایات از او اجازه داشته است.^۲

او فردی ثقه است اما نکته‌ای منفی در شرح حالش وجود دارد و آن این‌که از ضعیفان روایت کرده است.

به تعبیر نجاشی درباره او بنگریم:

«علی بن ابی‌سهل حاتم بن ابی‌حاتم القزوینی أبو الحسن

ثقة، من أصحابنا فی نفسه، یروی عن الضعفاء، سمع فأكثر».^۳

علی بن حاتم تألیفات بسیار، خوب و معتمدی داشته و شیخ طوسی تا ۳۰

۱. طیب جزایری.

۲. برای آنچه گفته آمد نک: الطوسی، محمد بن الحسن، الرجال، همان، ص ۴۳۲، الطوسی، محمد بن

الحسن، الفهرست، همان، ص ۹۸.

۳. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۶۳.



کتاب به او نسبت داده است از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب التوحید، کتاب عمل شهر رمضان و... اشاره کرد.^۱ از کلام رجالیان درباره او درمی‌یابیم که او به شخصه فردی ثقه و معتمد است اما با توجه به این که او از ضعفا نقل می‌کرده است، در پذیرش روایاتش باید کمی محتاطانه عمل کرد.

۴- مشایخ مذکور در تفسیر قمی

به نظر می‌رسد بهترین راهی که برای شناخت مؤلف کتاب می‌توان بدان تمسک جست، بررسی مشایخی است که در کتاب موجود از آنان روایت شده است و در واقع اساتید مستقیم و یا باواسطه مؤلفند که به ایشان و یا به کتاب‌هایشان دسترسی داشته و با الفاظ «حدثنی، حدثنا، خبرنی، خبرنا» از آنان روایت کرده است. شمار این مشایخ که در صدر اسناد روایات واقعند به ۴۳ نفر می‌رسد که در ادامه به اجمال هر یک را بررسی می‌کنیم.

۱- ابو القاسم الحسینی

در تفسیر قمی ۴ روایت^۲ به أبو القاسم عبدالرحمان علوی حسینی نسبت داده شده است. علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم از او روایت نکرده‌اند. بلکه او راوی معروف تفسیر فرات کوفی است.^۳

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، *الفهرست*، همان، ص ۹۸، برای کسب اطلاع بیشتر درباره علی بن

ابی حاتم نک: النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۶۳؛ الحلی، ابن داود، همان، ص ۲۳۹؛ الطوسی،

محمد بن الحسن، *الرجال*، همان، ص ۴۳۲؛ الحلی، یوسف بن الحسن، همان، ص ۹۵.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۹۴، ۲۶۹، ۲۸۴، ۳۰۰ و ۴۰۴.

۳. الکوفی، فرات بن ابراهیم، همان، ص ۴۶.

۲- ابراهیم بن مهزیار

۱ روایت^۱ به نقل از او در تفسیر قمی وجود دارد. ابراهیم بن مهزیار از اصحاب امام جواد علیه السلام است.^۲

۳- ابراهیم بن هاشم

۳۷۸ روایت^۳ از تفسیر قمی به نقل از اوست. ابراهیم بن هاشم پدر علی بن ابراهیم و از جمله مشایخ اوست.

۴- احمد بن ادريس

از میان مشایخ متفرقه تفسیر قمی پرنقل‌ترین فرد احمد بن ادريس بن احمد ابو علی اشعری قمی (م ۳۰۶هـ)^۴ است که در این کتاب ۵۲ روایت^۵ از او آمده است. احمد بن ادريس از مشایخ علی بن ابی حاتم قزوینی^۶ و نیز از مشایخ

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. الطوسی، محمد بن الحسن، رجال، همان، ص ۳۷۴.

۳. در متن کتاب در هیچ قسمتی نام کامل او نیامده بلکه تنها در انتهای مقدمه که راوی سند خود به کتاب را نقل می‌کند. از عبارت «ابی» استفاده کرده است که همان پدر علی بن ابراهیم، ابراهیم بن هاشم است.

۴. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۲۸.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۵۲، ۳۲۳، ۳۴۳، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۱۳ و ج ۲، ص ۲۶، ۳۹ (دو روایت)، ۸۲ (سه روایت)، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۸۲، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۷۶، ۳۰۳ (دو روایت)، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵ و ۴۴۱.

۶. روایت علی بن ابی حاتم از احمد بن ادريس را به کثرت در کتب شیعه می‌یابیم. برای نمونه نک: عاملی، الحر، همان، ج ۸، ص ۲۷؛ نوری، محدث، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۶۱؛ النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۶.



معروف کلینی است که در کافی به کثرت از او نقل شده است.

در شرح حال او می‌خوانیم:

«كان ثقة، فقيها، في أصحابنا، كثير الحديث، صحيح الرواية، له كتاب نوادر أخبرني عدة من أصحابنا إجازة عن أحمد بن جعفر بن سفيان عنه. و مات أحمد بن إدريس بالقرعاء سنة ست و ثلاثمائة من طريق مكة على طريق الكوفة».^۱

از بررسی اسناد روایات احمد بن ادريس در می‌یابیم که همه روایات او به نقل از «احمد بن محمد» است و از میان اسنادش، سند «احمد بن ادريس عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن موسى بن بكر عن فضيل عن ابي جعفر (عليه السلام)» پرتکرارترین است. از میان این ۵۲ نقل نیز تنها ۲ روایت با لفظ «حدثنا احمد بن ادريس» آغاز می‌شود و سایر نقل‌ها همه با لفظ «اخبرنا احمد بن ادريس» همراه است.

۵- احمد بن حسين

تنها ۱ روایت^۲ از احمد بن حسين در تفسیر قمی نقل شده است. علی بن ابراهيم و علی بن ابی‌حاتم از او روایت نکرده‌اند و در هیچ یک از کتب رجالی از او سخن گفته نشده است.

نام او با محمد بن عمير در یک سند تحویلی در کنار هم قرار گرفته است: «حدثنا محمد بن عمير و قال حدثني إبراهيم بن مهزيار...». از عبارت سند مشخص است که قائل «حدثنا» و «حدثني» یک نفر نیست و

۱. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۲۸.

۲. القمی، علی بن ابراهيم، همان، ج ۱- ص ۳۰۱.



با توجه به این که همواره در کتاب مؤلف از اقوال علی بن ابراهیم با قال یاد می‌کند، به نظر می‌رسد او باید از مشایخ علی بن ابراهیم باشد. اما با مراجعه به مشایخ علی بن ابراهیم می‌بینیم، نامی از او برده نشده است.^۱

۶- احمد بن زیاد

نام احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، در سند ۱ روایت^۲ از تفسیر قمی آمده است. علی بن ابی حاتم به نقل از او در کتب متعددی روایت می‌کند.^۳

۷- احمد بن علی

در تفسیر قمی ۵ روایت^۴ از او ذکر شده است. البته در یک روایت از این کتاب نام او و احمد بن ادريس در کنار هم قرار گرفته است و سندی تحویلی را تشکیل می‌دهد.^۵ این مطلب نشان می‌دهد که این دو در یک طبقه قرار دارند و هر دو از مشایخ فردی هستند که به نقل از ایشان در تفسیر قمی روایت می‌کند. (مؤلف کتاب، که قائل حدثنی است). علی بن ابی حاتم قزوینی از او در کتب بسیاری روایت نقل کرده است.^۶

۱. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، همان، ج ۱۲، ص ۲۱۴.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۳۶.

۳. عاملی، الحر، همان، ج ۱، ص ۳۳۹؛ الصدوق، محمد بن علی، الامالی، همان، ص ۱۲۴؛ الحسینی الأسترآبادی الغروی، علی، همان، ص ۱۵۸.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۵، ۸۸، ۲۴۰، ۲۹۲، ۳۲۲.

۵. همان، ص ۲۶۷.

۶. الصدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، همان، ج ۱، ص ۲۴۹؛ عاملی، الحر، همان، ج ۱، ص ۲۲؛

الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، همان، ج ۳، ص ۶۴ و ۹۴.



۸- احمد بن محمد شیبانی

در تفسیر قمی^۳ روایت^۱ از احمد بن محمد بن لاحق شیبانی دیده می‌شود. او از مشایخ علی بن ابراهیم نیست؛ چه این‌که در تفسیر قمی یک آیه، هم به نقل از احمد بن محمد و هم از زبان علی بن ابراهیم تفسیر شده است^۲ و نیز هر بار پس از نقل از او با عبارت «قال علی بن ابراهیم» سخن علی بن ابراهیم جدا شده است. از او اطلاع چندانی در دست نیست و تنها ابو غالب زراری در اسناد روایات خود^۳ و نیز نجاشی در طریق خود به کتاب **مسائل الرضا** علیه السلام او نام برده است.

«... أخبرنا أحمد بن عبد الواحد... أبو جعفر أحمد بن محمد بن لاحق الشيباني قال حدثنا يحيى بن زكريا اللؤلؤي قال حدثنا الريان بن شبيب... ذكر مسائل الرضا عليه السلام عن صباح بن نصر»^۴.

۹- احمد بن محمد همدانی

همان‌گونه که در فصل‌های پیش گفته شد، اولین نقل از ابوالجارود، با سند احمد بن محمد آغاز می‌شود^۵ و پس از آن به نظر می‌رسد، مراد از «و فی روایه ابی الجارود» اشاره به همین سند باشد. با این حساب آمار روایات او، همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، چیزی نزدیک به روایات ابراهیم بن هاشم است.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۲۰۰، ۳۷۷، ۴۳۰.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. زراری کوفی، ابو غالب، همان، ص ۱۲۷.

۴. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۰۲.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۱۰، ۲۰۶، ۲۳۰.



نام کامل او، احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمان بن زیاد بن عبید الله بن زیاد بن عجلان مولی عبد الرحمان بن سعید بن قیس السبیعی الهمدانی، است. او به ابن عقده شهرت دارد و در سال ۳۳۳ هجری در شهر کوفه وفات یافته است. در میان کتب او کتابی با نام «کتاب طرق تفسیر قول الله عز و جل» به چشم می خورد.^۱

۱۰- احمد بن محمد بن موسی

در تفسیر قمی ۱ روایت^۲ از احمد بن محمد موسی دیده می شود. علی بن ابی حاتم در روایات سایر کتب از او نقل کرده است. نکته ای که درباره او باید متذکر شد این است که در نام احمد بن محمد بن موسی در ۳ سند از طرق شیخ طوسی به کتب مختلف،^۳ آمده است که از ابن عقده (راوی روایات ابوالجارود) روایت می کند. از این رو، کنار هم قرار گرفتن این دو که در دو طبقه متفاوت از هم قرار دارند، به نظر صحیح نیست.

۱۱- جعفر بن احمد

در تفسیر قمی ۲۸ روایت^۴ از جعفر بن احمد نقل شده است. روایات او بیشتر با دو سند ذکر می شود:

الف) جعفر بن احمد عن عبد الکریم بن عبد الرحیم عن محمد بن علی بن

۱. برای مطالب فوق نک: الطوسی، محمد بن الحسن، *الفهرست*، همان، ص ۲۹.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۸۸.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، *الفهرست*، همان، ص ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۷۸.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱- ص ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۷۷، ۳۸۵، ۴۱۲ و ج ۲، ص ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۱۷۹، ۲۲۲، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۷۷، ۳۴۹، ۳۷۳، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۵،



محمد بن الفضیل عن ابی حمزة الثمالی، که به نظر می‌رسد طریق مؤلف به تفسیر ابو حمزة ثمالی است؛

ب) جعفر بن احمد عن عیید الله بن موسی عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابيه عن ابی بصیر، که احتمال دارد طریق مؤلف به تفسیر علی بن ابی حمزة بطائنی و یا پسرش حسن بن علی باشد.^۱ او نه در زمرة مشایخ علی بن ابراهیم و نه علی بن ابی حاتم است. البته در تفسیر عیاشی ذیل سورة ابراهیم نقلی است که نشان از دسترسی علی بن ابی حاتم به کتاب تفسیر ابو حمزه، آنهم از طریق «وجاده» دارد:

«علی بن حاتم قال وجدت فی کتاب أبی عن حمزة الزیات عن عمرو بن مرة قال قال ابن عباس لعمر یا أمیر المؤمنین هذه الآية...»^۲

از این رو بعید نمی‌نماید که این کتاب از منابع مؤلف در نگارش تفسیر قمی بوده باشد.

۱۲- جعفر بن محمد

در تفسیر قمی تنها ۱ روایت^۳ از جعفر بن محمد نقل شده است. در سایر منابع، علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم از او روایت نکرده‌اند. باید گفت که نام او قطعاً جعفر بن احمد است، چه این که سند این تک روایت: «جعفر بن احمد عن عبد الکریم بن عبد الرحیم عن محمد بن علی بن محمد بن الفضیل عن ابی

۱. آقای موسوی مددی در مقاله خود احتمال قوی بر این مطلب داده‌اند. موسوی مددی، احمد، همان، ص ۹۲.

۲. العیاشی، ابو النصر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. همان، ج ۲- ص ۲۲۱.



حمزه الثمالی»، دقیقاً یکی از دو سند جعفر بن احمد است که پیش‌تر گفته آمد که ۲۸ روایت در تفسیر قمی از او نقل شده است از این رو باید تصحیف رخ داده باشد.

۱۳- حبیب بن حسن

حبیب بن حسن بن ابان الاجری، از مشایخ کلینی در کافی^۱ است که در تفسیر قمی ۱ روایت به نقل از او آمده است.^۲ با بررسی در میان سایر منابع، هیچ روایتی به نقل از او، از علی بن ابراهیم و یا علی بن ابی حاتم دیده نمی‌شود. در هیچ کدام از کتب رجال نیز ذکر شرح حالی از او به چشم نمی‌خورد.

۱۴- حسن بن علی بن مهزیار

نام او در ۶ روایت^۳ به نقل از پدرش علی بن مهزیار در تفسیر قمی آمده است.

حسن بن علی بن مهزیار در زمره کسانی است که علی بن ابی حاتم قزوینی در سایر منابع از آنان روایت می‌کند.^۴ شرح حال او به تفکیک نیامده بلکه ذیل عنوان پدرش علی بن مهزیار اهوازی از او یاد شده است. نکته مهم درباره او این است که نجاشی کتاب تفسیری به علی بن مهزیار منتسب می‌کند که از طریق حسن بن مهزیار به دستش رسیده است:

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۷، ص ۲۲۹ و ۲۶۰.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۳۱۸.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۵۶ و ج ۲، ص ۳۲۵ و ۳۸۳.

۴. عاملی، الحر، همان، ج ۱۱، ص ۸۲؛ الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب، همان، ج ۳، ص ۶۷؛ الطوسی،

محمد بن الحسن، الاستبصار، همان، ج ۱، ص ۴۴۴؛ عاملی، الحر، همان، ج ۷، ص ۴۲۴؛ الصدوق،

محمد بن علی، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۴۴۶.



«صنف الكتب المشهورة... وكتاب التفسير، ... أخبرنا... عن محمد بن الحسن بن علي، عن أبيه، عن جده، بكتبه جميعها».^۱

۱۵- حسن بن محمد

حسن بن محمد تنها ۱ روایت^۲ در تفسیر قمی دارد. علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم در سایر منابع از او روایت ندارند. احتمال این که او حسین بن محمد بن عامر باشد، بسیار زیاد است؛ چه این که سند این تک روایت: «اخبارنا الحسن بن محمد عن معلى بن محمد عن محمد بن جمهور عن جعفر بن بشير عن الحكم بن زهير عن محمد بن حمدان عن ابي عبدالله (ع)، دقیقاً یکی از اسنادی است که در کتاب حاضر چندین بار به حسین بن محمد نسبت داده شده است و بعید نیست که با وجود تشابه اسمی میان این دو، تصحیف رخ داده باشد.

۱۶- حسین بن عبدالله السکینی

نام او در ۱ روایت^۳ از تفسیر قمی آمده است. علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم هیچ یک از او روایت نکرده اند.

۱۷- حسین بن علی بن زکریا

حسین بن علی بن زکریا ۲ روایت^۴ در تفسیر قمی دارد. او نیز از جمله کسانی است که علی بن ابی حاتم قزوینی در سایر منابع به نقل از او روایت

۱. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۵۴.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۰۱.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۴۱.

۴. همان، ص ۱۳۲ و ۳۳۲.

می‌کند.^۱ البته برخی او را حسن بن علی بن زکریا عدوی (م ۳۱۹ هـ)^۲ شمرده‌اند که به نظر می‌رسد این احتمال صحیح نباشد؛ چه این که در هر دو نقل تفسیر قمی با نام حسین از او یاد شده است و نیز شیخ او در تفسیر قمی «الهیثم بن عبد الله» است که با تتبع، در ۱۵ منبع^۳ دیگر به دست آمد که راوی از هیثم بن عبد الله حسین بن زکریا است نه حسن بن زکریا. در کتب رجال هم با همین نام از او یاد شده است؛ از این رو نمی‌توان گفت تصحیف صورت گرفته است.

۱۸- حسین بن محمد بن عامر

در تفسیر قمی ۱۴ روایت^۴ به نقل از حسین بن محمد بن عامر بن عمران (م ۳۱۰ هـ)^۵ آمده است که ۱۲ روایت با لفظ «اخبرنا» و ۲ روایت با لفظ «اخبرنی» است.

در شرح حال او می‌خوانیم:

۱. الصدوق، محمد بن علی، *علل الشرائع*، همان، ج ۲، ص ۵۶۲؛ عاملی، الحر، همان، ج ۲۴، ص ۱۷۶؛ مفید، محمد بن نعمان، *المتنعة*، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ، ص ۱۰.
۲. موسوی مددی، احمد، همان، ص ۹۲.
۳. الطوسی، محمد بن الحسن، *تهذیب*، همان، ج ۶، ص ۴۳؛ الحسینی الأسترآبادی الغروی، علی، همان، ص ۴۶۱؛ الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسن بن بابویه القمی، *التوحید*، صححه وعلق علیه هاشم الحسینی الطهرانی، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۴۱۵ هـ، ص ۶۹؛ الصدوق، محمد بن علی، *عیون أخبار الرضا* علیه السلام، همان، ج ۲، ص ۱۷۷؛ همان، ص ۸۱؛ همان، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الصدوق، محمد بن علی، *کتاب المزار*، همان، ص ۳۲؛ عاملی، الحر، همان، ج ۱۴، ص ۴۱۴؛ المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۴، ص ۲۲۱؛ همان، ج ۲۴، ص ۲۳۴؛ همان، ج ۴۷، ص ۳۷۸؛ همان، ج ۹۷، ص ۴۴۰؛ همان، ج ۹۸، ص ۴۷؛ نوری، محدث، همان، ج ۳، ص ۴۱۸.
۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۶۸، ۲۰۶، ۳۲۱ و ج ۲، ص ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲ (دو روایت)، ۱۸۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۶ و ۴۱۳.
۵. مددی موسوی، سید احمد، «پژوهشی درباره تفسیر قمی»، کیهان اندیشه، دو ماهنامه، قم، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۴ هـ، ص ۹۱.



«الحسین بن محمد بن عامر ابن عمران الاشعری القمی
الثقة الذی هو أحد أشیخ أبی جعفر الكلینی رضوان الله تعالی
علیه، یروی عنه ویجعله صدر السند فی جامعہ الکافی کثیراً^۱
الثقة^۲».

همه روایات حسین بن محمد در تفسیر قمی به نقل از «معلی بن محمد
بصری» است. نجاشی با سندی از حسین بن محمد کتاب تفسیری به معلی نسبت
داده است:

«له کتب، منها... کتاب التفسیر... أخبرنا محمد بن محمد
قال حدثنا جعفر بن محمد قال حدثنا الحسین بن محمد بن
عامر، عن معلی بن محمد».^۳

با توجه به سال وفات و طبقه حسین بن محمد برمی آید که او نه از مشایخ
علی بن ابراهیم و نه علی بن ابی حاتم است، بلکه شیخ کلینی است و در تفسیر
قمی، از کتاب او نقل شده است.

۱۹- حمید بن زیاد

أبو القاسم حمید بن زیاد بن حماد بن زیاد، از مشایخ معروف کلینی که در
سند ۳۰۴ روایت از کافی قرار گرفته است.

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال، همان، ج ۲، ص ۴۹۶؛ در جامع الرواة نیز اشاره
شده است که او از مشایخ کلینی است. اردبیلی الغروی الحائری، محمد بن علی، جامع الرواة، قم،
مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ هـ ج ۱، ص ۱۷۸.
۲. الحسینی التفرشی، مصطفی بن الحسین، نقد الرجال، ج ۳، ص ۱۱۷؛
۳. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۴۱۸؛ البته این دو تن در طرق دیگر نجاشی نیز به نقل از هم راه
رسیدن او به کتب مختلف هستند. همان، ص ۱۱۱ و ص ۱۸۸.



۳ روایت از او در تفسیر قمی به چشم می‌خورد که هر سه با سند مشخص «حدثنا حمید بن زیاد عن محمد بن الحسن عن محمد بن یحیی عن طلحة بن زید عن ابی عبدالله علیه السلام»^۱ ذکر شده‌اند.

ذکر سند روایات او از آن جهت است که برخی او و احمد بن زیاد، که پیش‌تر آمد، را یک نفر خوانده‌اند و احتمال تصحیف در عبارت کتاب را داده‌اند؛^۲ اما به نظر می‌رسد که این احتمال صحیح نباشد هم به دلیل قول صاحب الذریعه که او را احمد بن زیاد همدانی شمرده است^۳ و هم این‌که سند روایت این شخص با سند مشخص حمید بن زیاد، متفاوت است: «حدثنا احمد بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه عن صفوان عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام».^۴

او از مشایخ علی بن حاتم است.^۵ نجاشی درباره تاریخ وفات او می‌گوید: «قال أبو الحسن علی بن حاتم لقیته سنة ست و ثلاثمائة و سمعت منه كتابه (كتاب) الرجال قراءة، و أجاز لنا كتبه. و مات حمید سنة عشر و ثلاثمائة».^۶

ناگفته نماند که حسین بن زکریا در نگاه رجالیان فردی ضعیف است و نمی‌توان به روایات او اعتماد کرد:

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۷۹، ۱۴۸ و ۱۶۷.

۲. موسوی مددی، احمد، همان، ص ۹۱.

۳. الطهرانی، آقابزرگ، الذریعه، همان، ج ۴، ص ۳۰۶.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۷۹، ۱۴۸ و ۱۶۷.

۵. الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، همان، ج ۳، ص ۶۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن،

الاستبصار، همان، ج ۱، ص ۴۶۱؛ عاملی، الحر، همان، ج ۸، ص ۲۲؛ ابن طاووس، علی بن موسی،

إقبال الأعمال، همان، ص ۲؛ الصدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۴۰۶.

۶. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۳۲.



«الحسین بن علی بن زکریا بن صالح بن زفر العدوی أبو سعید البصری لم [غض] ضعیف جدا کذاب».^۱

۲۰- خالد

در تفسیر قمی تنها ۱ روایت^۲ به خالد نسبت داده شده است. به دلیل این که نام او کامل ذکر نشده است، نمی توان اطلاع زیادی از او یافت. اما باید گفت که در میان کسانی که علی بن ابراهیم و ابی حاتم از آنان روایت کرده باشند، کسی که نامش خالد باشد، دیده نمی شود.

۲۱- عباس بن محمد

نام او در ۲ روایت^۳ از تفسیر قمی آمده است. او همان ابوالفضل عباس بن محمد (راوی تفسیر قمی) است که پیش تر شرح حالش گذشت. او از مشایخ علی بن ابی حاتم است.^۴ در این کتاب نیز در هر دو جا با لفظ «حدثنی» از او روایت می شود.

۲۲- عبد الرحمان بن محمد

عبدالرحمان بن محمد بن ابی هاشم بجلی ابومحمد ۱ روایت^۵ در تفسیر قمی

۱. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ص ۱۹۰ و در خلاصة الاقوال به نقل از ابن غضائری، ص ۲۱۷.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۴۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۹ و ج ۲، ص ۲۷۳.

۴. الصدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، همان، ج ۱، ص ۳۰۴؛ عاملی، الحر، همان، ج ۳، ص ۱۹۲.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۳۳۷.

دارد. در سایر منابع، علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم از او روایت ندارند. اما در رجال نجاشی نقلی است که نشان می‌دهد علی بن ابی حاتم به کتابی از او دسترسی داشته است. از این رو شاید بتوان احتمال داد که از کتاب عبد الرحمن بن محمد روایت شده باشد. به نقل نجاشی بنگریم:

«عبد الرحمن بن محمد بن أبی هاشم البجلی أبو محمد جلیل من أصحابنا، ثقة ثقة، له کتاب نوادر أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا علی بن حاتم عن ابن ثابت قال: حدثنا القاسم بن محمد بن حسین بن حازم (خازم ظ) عنه به».^۱

۲۳- عبدالله بن موسی

نام عبدالله بن موسی، در تفسیر قمی، تنها یک بار صدر سند ۱ روایت قرار گرفته است؛ آن هم با عبارت «و فی روایة عبد الله بن موسی عن...».^۲ علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم هیچ‌یک از او روایت نکرده‌اند. البته اشاره به این مطلب مهم است که او همان کسی است که در سند جعفر بن احمد قرار دارد و جعفر بن احمد تنها به نقل از او ۹ روایت در تفسیر قمی دارد.

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد مراد از عبارت «و فی روایة عبد الله...»، اشاره به همان سند جعفر بن احمد باشد و در واقع، مؤلف سند را به اسنادی که پیش‌تر در کتاب آورده، معلق کرده است و او شیخ مؤلف محسوب نمی‌شود.

۱. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۳۶.

۲. همان، ص ۲۹۴.



۲۴- علی بن جعفر

علی بن جعفر با ۱ روایت^۱ در تفسیر قمی، در زمرة مشایخ این تفسیر قرار گرفته است. علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم هیچ‌یک در سایر منابع، از او روایت نکرده‌اند.

۲۵- علی بن حسین

در تفسیر قمی ۱۴ روایت^۲ از علی بن حسین سعد آبادی نقل شده است. شیخ طوسی او را از زمرة مشایخ کلینی برشمرده است.^۳ علی بن الحسین النحوی از جمله کسانی است که علی بن ابی حاتم قزوینی از او روایت می‌کند.^۴ او از جمله مشایخ صدوق است که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام نیز نقش داشته است. در تفسیر قمی، سند روایات او معمولاً به «سیف بن عمیره» می‌رسد، به نظر می‌رسد تنها سند مرسل مؤلف از سیف بن عمیره نیز که با عبارت «و فی روایة سیف بن عمیره»^۵ آمده است، همان سند علی بن الحسین به اوست که در بخش‌های دیگر تفسیر قمی به آن اشاره شده است، که در این صورت مجموع

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۱۷۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۸ و ج ۲، ص ۷۶، ۱۷۹، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۵۴ (دو روایت)، ۳۷۸ (دو روایت)، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۵۵ (دو روایت).

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، *الرجال*، همان، ص ۴۳۳.

۴. عاملی، الحر، همان، ج ۱۳، ص ۳۴۰؛ الصدوق، محمد بن علی، *الامالی*، همان، ص ۲۹۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن، *تهذیب الأحکام*، همان، ج ۳، ص ۷۲ و ۸۸؛ الصدوق، محمد بن علی، *علل الشرائع*، همان، ج ۲، ص ۴۲۸.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۳۳۳.



روایات او به ۱۵ روایت خواهد رسید. نکته آخر آن که نام علی بن الحسین در سلسله طرق نجاشی به کتب مختلف دیده می شود.^۱

۲۶- سعید بن محمد

در تفسیر قمی ۱۴ روایت^۲ به نقل از سعید بن محمد آمده است. علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم هیچ یک در سایر منابع از او روایت نکرده اند. تمامی ۱۴ روایت او با دو سند در کتاب قمی ذکر شده است:

(الف) «حدثنا سعيد بن محمد عن بكر بن سهل عن عبد الغني عن موسى بن عبد الرحمن عن ابن جريح عن عطا عن ابن عباس»؛
(ب) «حدثنا سعيد بن محمد قال حدثنا بكر بن سهل قال حدثني عبد الغني بن سعيد قال حدثنا موسى بن عبد الرحمن عن مقاتل بن سليمان عن الضحاك عن ابن عباس».

به نظر می رسد این اسناد، طریق مؤلف به تفسیر ابن عباس باشد.^۳ نکته مهم آن که در هیچ منبع معتبر شیعی با این دو طریق از ابن عباس روایت نشده است و تنها شواهد التنزیل به نقل از ابونعیم اصفهانی با چنین طریقی از ابن عباس نقل می کند.

«أخبرني أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني كتابة أخبرنا

۱. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ۷۶ و ۳۴۳. نیز زراری کوفی، ابو غالب، رساله أبي غالب الزراري، ص ۱۶۲.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۲۱۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۳۳ و ۴۵۱.

۳. در مقاله «پژوهشی پیرامون تفسیر القمی» نیز این احتمال ذکر شده است، مددی موسوی، همان، ص ۹۲.



سليمان بن أحمد الطبرانی [قال] حدثنا بكر بن سهل الدميّطي
أخبرنا عبد الغني بن سعيد، عن موسى بن عبد الرحمن، عن ابن
جريج، عن عطاء عن ابن عباس في قوله تعالى ﴿وَيَطْعَمُونَ
الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾ قال...^۱

البته در تفسیر قمی ذیل سوره انسان، نقل شواهد التنزیل از ابن عباس نیامده
است.

۲۷- محمد بن ابی عبدالله

نام محمد بن جعفر بن محمد بن عون الأسدی أبو الحسین الکوفی در ابتدای
سند ۷ روایت^۲ از تفسیر قمی قرار دارد. او از کسانی است که در سایر منابع، علی
بن ابی حاتم قزوینی از او روایت می کند^۳ و در طبقه مشایخ کلینی جا دارد. از
کلام نجاشی برمی آید که محمد بن جعفر در سال ۳۱۲ هجری درگذشته است:
«ساکن الری. یقال له محمد بن أبی عبد الله، كان ثقة،
صحيح الحديث، إلا أنه روی عن الضعفاء. و كان یقول بالجبر و
التشبيه... مات أبو الحسين محمد بن جعفر ليلة الخميس لعشر
خلون من جمادی الأولى سنة اثنتی عشرة و ثلاثمائة»^۴.

۱. الحاکم الحسکانی، عبید الله بن عبد الله، همان، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۹۱ و ج ۲، ص ۳۲ (دو روایت)، ۲۲۴، ۳۲۰، ۳۳۱ و ۳۴۱.

۳. ابن قولویه قمی، محمد بن جعفر، کامل الزیارات، نجف اشرف، انتشارات المكتبة المرتضوية،
۱۳۵۶ هـ، ص ۲۵۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، همان، ج ۳، ص ۷۶ و ۸۹؛ الصدوق،

محمد بن علی، کتاب المزار، همان، ص ۱۳۸.

۴. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۷۴.

۲۸- محمد بن احمد بن ثابت

از این شیخ حدیث، ۱۰ روایت^۱ در تفسیر قمی به چشم می‌خورد. او از مشایخ علی بن ابی‌حاتم قزوینی است.^۲ و در ۱۶ سند^۳ از طرق نجاشی به کتب مختلف، نام این استاد و شاگرد در کنار هم قرار دارد.

۲۹- محمد بن جعفر (الرزاز)

در کتاب حاضر از او گاه با کنیه ابو العباس و گاه با نام محمد بن جعفر یاد می‌شود. و در مجموع ۲۸ روایت^۴ از او نقل شده است. محمد بن جعفر (م ۳۱۶هـ) از مشایخ علی بن ابی‌حاتم قزوینی است^۵ که در کتب متعددی از او نام برده شده است. بیشتر نقل‌های او در کتاب قمی با سند «یحیی بن زکریا عن علی بن حسان عن عبد الرحمن بن کثیر» است.

نکته مهم این است که عبدالرحمان بن کثیر که نامش در این سند به چشم می‌خورد کسی است که در تفسیر قمی ۱۰ بار^۶ با سند محمد بن جعفر و ۱ بار^۷

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۰، ۹۳، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۷۹، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۵۲، ۳۵۸ و ۴۵۵.

۲. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۹ و ۴۱؛ الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب، همان، ج ۳، ص ۸۵؛ الصدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۶۳، ۴۵۲، ۲۸۵، ۲۵۴، ۲۴۵، ۲۳۴، ۱۹۵، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۳۹، ۹۸، ۴۷، ۴۵، ۴۱، ۳۶، ۱۹.

۴. همان، ج ۱- ص ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۴۱ و ج ۲، ۲۴، ۴۲، ۴۸، ۵۳، ۷۵، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۳۱، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۸۱، ۴۰۲، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۴۲ و ۴۵۶.

۵. عاملی، الحر، همان، ج ۵، ص ۲۲۷؛ النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۳۵؛ الصدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۵۱۹.

۶. القمی، ابراهیم بن هاشم، همان، ج ۲، ص ۱۳۱، ۲۳۴، ۲۸۶، ۳۱۹، ۳۳۲، ۳۵۱، ۳۸۵، ۳۹۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۴۱.

۷. همان، ص ۳۸۵.



با سند احمد بن ادريس از او حديث شده و یکی از این اسناد دقیقاً با عبارت «حدثنا أبو العباس قال حدثنا يحيى بن زكريا عن علي بن حسان عن عمه عبد الرحمن بن كثير» آمده است. او کتابی با نام «فضل سورة انا انزلناه» داشته است که در طریق نجاشی به این کتاب نام احمد بن محمد بن لاحق، که پیش‌تر از آن یاد شد، نیز آمده است. البته برخی از افرادِ طریق نجاشی با سند مذکور یکسانند. بنگریم:

«عبد الرحمن بن كثير الهاشمي... له كتاب فضل سورة إنا أنزلناه أخبرنا... حدثنا أحمد بن محمد بن لاحق قال حدثنا علي بن الحسن بن فضال عن علي بن حسان عن عمه عبد الرحمن بن كثير به».^۱

و نیز علی بن حسان که راوی از عبدالرحمان بن كثير است، و در اسناد محمد بن جعفر هر بار نامش تکرار می‌شود، به تصریح نجاشی کتاب تفسیری به نام تفسیر الباطن داشته که از کتب بسیار ضعیف است:

«علي بن حسان بن كثير الهاشمي ضعيف جدا، ذكره بعض أصحابنا في الغلاة، فاسد الاعتقاد له كتاب تفسير الباطن، تخطيط كله».^۲

۳۰- محمد بن حسين

نام محمد بن الحسين، صدر سند ۱ روایت^۳ از تفسیر قمی آمده است. در سایر منابع، علی بن ابراهیم و علی بن ابی‌حاتم قزوینی از او روایت نکرده‌اند.

۱. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۰۲.

۲. همان، ص ۲۵۱.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۳۲۲.

۳۱- محمد بن سلمه

او محمد بن سلمه بن اُرتبیل ابو جعفر یشکری است. در تفسیر قمی تنها^۱ روایت^۱ به نقل از او آمده است. نجاشی درباره او می گوید:

«جلیل، من أصحابنا الکوفیین، عظیم القدر، فقیه، قارئ، لغوی، راویة، خرج إلى البادية، ولقی العرب، وأخذ عنهم، وأخذ عنه یعقوب بن السکیت، ومحمد بن عبده الناسب ویقول کثیرا: حدثنا محمد بن سلمة الیشکری... له من الکتب کتاب بجيلة وأنسابها وأخبارها وأشعارها، وکتاب خثعم و أنسابها وأشعارها، وکتاب النواقل من العرب - وهو کتاب المثلث - وکتاب المیسر والقдах».^۲

از او در سایر منابع، به نقل از قمی و علی بن ابی حاتم روایتی وجود ندارد. تنها نکته ای که به قطع می توان گفت این است که در کتاب حاضر ناقل از او، مؤلف است چه این که همان آیه ای که با سند محمد بن سلمه تفسیر شده، پیش تر به نقل از علی بن ابراهیم نیز تفسیر شده است.

«حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر... و أما قوله ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾ (و قوله من جاء بالحسنة) فَلَهُ عَشْرُ أمثالها و قوله مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ ﴿ قال الحسنه و الله و لایة أميرالمؤمنین علیهم السلام و السیئة و الله عداوته، حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۱۰۷.

۲. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۳۳.



یحیی بن زکریا اللؤلؤی عن علی بن حسان عن عبد الرحمن بن
کثیر عن أبی عبدالله علیه السلام فی قوله ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
أَمْثَالِهَا﴾ قال هی... قال علی بن ابراهیم: «...»^۱.

مهم‌تر آن‌که در این نقل، محمد بن سلمه از محمد بن جعفر روایت می‌کند
که خود شیخ مستقیم مؤلف است و تنها با همین سند «یحیی بن یحیی بن زکریا
اللؤلؤی عن علی بن حسان عن عبد الرحمن بن کثیر عن أبی عبد الله علیه السلام» ۷
روایت در کتاب از او نقل شده است که ذیل عنوان محمد بن جعفر بیش‌تر بدان
خواهیم پرداخت. این‌که چرا مؤلف در این بخش با واسطه از محمد بن جعفر،
شیخ معروف خود، نقل می‌کند، از دیگر نکات مبهم تفسیر قمی است.

۳۲- محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری

او محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن جامع بن مالک الحمیری أبو
جعفر القمی است که در تفسیر قمی ۴ روایت^۲ از او نقل شده است. در سایر
منابع، علی بن ابی حاتم از محمد بن عبد الله روایت دارد.^۳ نجاشی درباره او
می‌گوید:

«کان ثقة، وجهها، کاتب صاحب الأمر علیه السلام،... لمحمد کتب،
منها... أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان القزوینی قال حدثنا علی بن
حاتم بن أبی حاتم قال قال محمد بن عبد الله بن جعفر...»^۴.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۱۰۷.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۲۸۴ و ج ۲، ص ۸۸، ۲۲۷ و ۳۲۲.

۳. عاملی، الحر، همان، ج ۸، ص ۵۳۲؛ ابن طاووس الحسینی الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن
موسی بن جعفر بن محمد، *إقبال الأعمال*، ص ۲.

۴. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۵۵.

در این جا نکته دیگری نیز وجود دارد که شاید بتوان آن را قرینه‌ای غیرمستقیم بر وجود کتابی برای محمد بن جعفر تلقی کرد که علی بن ابی حاتم نیز بدان دسترسی داشته و آن این که نجاشی در فهرست، دو طریق به کتب خود دارد که به نقل از علی بن ابی حاتم از محمد بن جعفر است:

– أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال حدثنا علي بن حاتم عن محمد بن جعفر الرزاز عن عبد الله بن محمد بن خالد عن عبد الرحمن بن أبي نجران بكتابه.^۱

– أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال حدثنا علي بن حاتم قال حدثنا محمد بن جعفر الرزاز قال حدثنا عبد الله بن محمد بن خالد قال حدثنا الحسن بن علي ابن بنت إلياس عن عبد الملك بن عتبة بكتابه.^۲

این قرینه‌ها تنها می‌توانند این احتمال را تقویت کنند که علی بن ابی حاتم با واسطه شیخ خود محمد بن جعفر به یکسری کتب دسترسی داشته است که شاید از جمله منابع مؤلف در نگارش این کتاب نیز باشند.

۳۳- محمد بن عبدالله بن غالب

محمد بن عبدالله بن غالب زراری با ۱ روایت^۳ در تفسیر قمی در زمره مشایخ مؤلف این تفسیر قرار گرفته است. در سایر منابع، علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم از او روایت نکرده‌اند. نجاشی او را واقعی می‌شمارد و درباره‌اش می‌گوید:

۱. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲- ص ۱۶۷.



«محمد بن عبد الله بن غالب أبو عبد الله الانصاری البزاز،
ثقة فی الروایة علی مذهب الواقفة. له کتاب النوادر. أخبرنا أبو
العباس بن نوح عن ابن سفیان، عن حمید، عنه به»^۱.

در تهذیب المقال^۲ گفته شده، مراد از «حمید» حمید بن زیاد است (از دیگر
مشایخ معروف که در تفسیر قمی از او بسیار نقل شده است.) که با این بیان شاید
بتوان احتمال داد، مؤلف از طریق حمید بن زیاد به روایت او دست یافته باشد.
در سایر منابع نیز دیده می‌شود که حمید بن زیاد از او روایت دارد: «...
حدثنا حمید بن زیاد قال حدثنا محمد بن عبد الله بن غالب...»^۳.
بنا بر آنچه گفته آمد، می‌توان گفت که محمد بن غالب شیخ شیخ مؤلف
کتاب است و اسناد روایات ابن غالب مرسلند.

۳۴- محمد بن علی بن بلال

۲ روایت^۴ به نقل از محمد بن علی بن بلال در تفسیر قمی دیده می‌شود. او
فردی ثقة است و در طبقه اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام قرار دارد.^۵
علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم هیچ‌یک از او روایت نکرده‌اند.

۱. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۴۱.

۲. «محمد بن عبد الله بن غالب أبي عبد الله الأنصاری البزاز (ر ۹۱۶) قول النجاشی: ثقة فی الروایة
علی مذهب الواقفة. ثم روی کتابه بإسناده حمید بن زیاد عنه.» الموحّد الابطحی الاصفهانی،
محمد علی، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال للشیخ الجلیل النجاشی، قم، [بی تا]، ج ۴،
ص ۱۹.

۳. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۱.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۲ و ۲۱۳.

۵. الطوسی، محمد بن الحسن، الرجال، همان، ص ۳۹۷.

۳۵- محمد بن عیسی

تنها ۱ روایت^۱ در کتاب قمی از محمد بن عیسی نقل شده است. او از مشایخ پدر علی بن ابراهیم است که در همین کتاب ابراهیم بن هاشم به کثرت از او نقل کرده است. از این رو احتمال قوی می‌رود که سند این روایت مرسل باشد و واسطه مؤلف یا علی بن ابراهیم از سند افتاده باشد چه این‌که در روایات متعددی، در سایر بخش‌های کتاب، هر دو فرد مذکور، با واسطه از او نقل می‌کنند.

۳۶- محمد بن عمیر

در تفسیر قمی ۲ روایت^۲ به نقل از او می‌بینیم. از محمد بن عمیر شناختی در دست نیست و تنها در رجال طوسی، فردی به نام «محمد بن عمیر بن اُبی الغریف»^۳ آمده که از اصحاب امام صادق علیه السلام است و از این رو قطعاً راوی مذکور، نخواهد بود.

برخی به نقل از ضیافة الاخوان از علل الشرایع، گفته‌اند که علی بن اُبی حاتم در پاره‌ای از روایات از او نقل کرده است؛^۴ اما آنچه که ظاهراً به ثواب نزدیک‌تر باشد، نادرستی این احتمال است؛ چه این‌که در متن علل الشرایع، نام «محمد بن اُبی عمیر» آمده است نه «محمد بن عمیر»^۵ و احتمالاً به اشتباه در کتاب

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲. همان، ص ۲۸۴ و ۲۸۷.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، رجال، همان، ص ۲۹۱.

۴. موسوی مددی، احمد، همان، ص ۹۲.

۵. «و أخبرنی علی بن حاتم ایضاً قال حدثنی محمد بن اُبی عمیر قال حدثنی محمد بن عماره قال حدثنی محمد بن ابراهیم»، الصدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، همان، ج ۱، ص ۲۴۸.



ضیافة الاخوان به نقل از علل الشرایع، نام «محمد بن عمیر» در کنار علی بن ابی حاتم قرار گرفته است.

۳۷- محمد بن قاسم

او محمد بن القاسم عبید الله الکندی است که در تفسیر قمی ۲ روایت^۱ از او نقل شده است.

در یک روایت از او با نام محمد بن قاسم عبید، یاد شده که به نظر می‌رسد مراد، همان عبید الله است. او نیز از جمله کسانی است که علی بن ابی حاتم قزوینی در سایر منابع به نقل از او روایت می‌کند.^۲

۳۸- محمد بن همام الاسکافی

محمد بن ابی بکر همام بن سهیل الکاتب الإسکافی، صدر ۱۰ سند^۳ از تفسیر قمی قرار گرفته است. درباره سال تولد و وفات او از زبان نجاشی می‌خوانیم: «و مات أبو علی بن همام... سنه ست و ثلاثین و ثلاثمائة، و کان مولده... سنه ثمان و خمسين و مائتين».^۴

با جست و جو در میان سایر کتب به نکات جالبی درباره او دست می‌یابیم. از جمله آن‌که، او از شاگردان محمد بن احمد،^۵ که پیش‌تر از او سخن گفته شد، است. این مطلب نشان می‌دهد که محمد بن همام و علی بن ابی حاتم هم‌عصرند و هر دو، یک استاد داشته‌اند.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۲۸۳ و ۴۲۲.

۲. الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب، همان، ج ۳، ص ۶۲.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۲۵۳، ۲۷۰، ۳۶۲، ۳۷۹ و ۳۸۰.

۴. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۸۰.

۵. الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، همان، ص ۷۸ و ۷۹.

دیگر آن که، او از احمد بن ادریس،^۱ حمید بن زیاد^۲ و جعفر بن محمد بن مالک^۳ نیز روایت دارد. پیش‌تر آمد که نام هر سه، در زمرة مشایخ تفسیر قمی آمده و از جمله افرادی هستند که شمار روایات آنان در این کتاب بسیار است. به عبارت دیگر محمد بن همام، با این قراین، از معاصران قائل «حدثنی» است نه از مشایخ او.

نیز آمد که هر سه فرد مذکور، در زمرة مشایخ علی بن ابی‌حاتم هستند و تقریباً دو طبقه پس از علی بن ابراهیم قرار دارند. در نتیجه باید گفت که محمد بن همام و علی بن ابی‌حاتم قزوینی با هم معاصرند و برخی از مشایخ آن دو با هم یکسان است و عجیب است که چرا مؤلف از هم طبقه خود نقل کرده است.

۳۹- محمد بن ولید

۱ روایت^۴ از او در تفسیر قمی آمده است. در سایر کتب دیده می‌شود که حمید بن زیاد با واسطه محمد بن ابی‌غالب^۵ - که پیش‌تر ذکرشان گذشت - از او روایت دارد. از این رو نمی‌تواند در کنار سایر مشایخ تفسیر قمی جای گیرد و به نظر می‌رسد که سند روایت او مرسل باشد. او از مشایخ علی بن ابراهیم و علی بن ابی‌حاتم قزوینی نیست.

۱. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۹۸

۲. الطوسی، محمد بن الحسن، **الفهرست**، همان، ص ۹، و النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۴۸، ۲۷۱، ۲۷۵.

۳. نوری، محدث، همان، ج ۵، ص ۱۲۵؛ المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۳، ص ۲۱۳؛ النعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبة**، تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۹۷ هـ، ص ۳۰۲؛ ابن طاووس الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، **فلاح السائل**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، [بی‌تا]، ص ۲۸۶.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۵. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۱.

**۴۰- محمد بن یحیی البغدادی**

او نیز تنها ۱ روایت^۱ در تفسیر قمی دارد. علی بن ابراهیم و علی بن ابی حاتم، هیچ یک از او روایت ندارند.

۴۱- هارون بن مسلم

نام او تنها در صدر ۱ روایت^۲ از تفسیر قمی جای دارد. هارون بن مسلم از مشایخ علی بن ابراهیم است و علی بن ابراهیم بالغ بر ۳۸۰ روایت از او نقل کرده است.^۳ جالب این که در این کتاب، علی بن ابراهیم دو روایت دیگر نیز، به واسطه پدرش و با عبارت «حدثنی أبی قال حدثنی هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة» از هارون بن مسلم نقل می کند.^۴

۴۲- یاسر

یاسر الخادم ۲ روایت^۵ در تفسیر قمی دارد. او از مشایخ علی بن ابراهیم^۶ و از اصحاب امام رضا علیه السلام است.^۷

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۴.

۳. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، همان، ج ۱۲، ص ۲۱۴.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۱۴۷ و ۱۷۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۱۱.

۶. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، همان، ج ۱۲، ص ۲۱۴.

۷. او در دو جا در تفسیر قمی به نقل از امام رضا علیه السلام روایت دارد. همان، ج ۱، ص ۱۹۴ (انعام)؛ همان، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴۳- یعقوب بن یزید

در تفسیر قمی ۱ روایت^۱ به نقل از یعقوب بن یزید آمده است. او از مشایخ علی بن ابراهیم است.^۲ البته علی بن ابراهیم در کتاب حاضر به صورت تحویلی و به همراه نقل از پدرش از او روایت می‌کند؛ «قال و حدثنی أبی و یعقوب بن یزید...». نجاشی درباره او می‌گوید:

«یعقوب بن یزید بن حماد الأنباری السلمي أبو يوسف، من كتاب المنتصر، روی عن أبي جعفر الثاني عليه السلام، و انتقل إلى بغداد، و كان ثقة صدوقا. له كتاب البداء، و كتاب المسائل، و كتاب نوادر الحج، كتاب الطعن على يونس...»^۳

از مجموع مطالب یاد شده در بحث از مشایخ، با خارج کردن ابن عقده و ابراهیم بن هاشم، برمی‌آید:

الف) ۳ تن از مشایخ، در شمار اساتید علی بن ابراهیم قرار دارند و او به غیر از پدرش، تنها ۳ روایت از دیگران نقل می‌کند. که در سند ۲ روایت نیز، از استاد خود به همراه پدرش نقل کرده است. بنابراین می‌توان گفت تنها شیخ روایات علی بن ابراهیم، پدرش (ابراهیم بن هاشم) است.

ب) ۱۴ تن از مشایخ در زمره اساتید علی بن ابی حاتم قزوینی قرار دارند و هیچ راوی دیگری از این افراد، روایت نمی‌کند.^۴

۱. همان، ج ۱- ص ۱۸۹.

۲. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، همان، ج ۱۲، ص ۲۱۴.

۳. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۴۵۰.

۷. شبیری زنجانی، جواد، دانش نامه جهان اسلام، همان، ص ۷۰۱.

۴. شبیری زنجانی، جواد، دانش نامه جهان اسلام، همان، ص ۷۰۱.



ج) عبدالرحمان بن محمد، محمد بن سلمه، حسن بن محمد، جعفر بن احمد، محمد بن ولید و محمد بن عبدالله بن غالب از مشایخ مؤلف تفسیر نیستند بلکه یا نام آنان تصحیف شده و یا اسناد روایاتشان مرسل است و شیخ اصلی روایت، از صدر سند، افتاده است.

د) به نظر می‌رسد مؤلف، تفسیر حاضر را، از مجموعه چند کتاب گردآوری کرده است که منابع او در نگارش تفسیر در ادامه خواهد آمد.

ه) مؤلف کتاب باید هم‌عصر محمد بن همام، باشد. (در حدود سال ۳۳۶ هجری، که سال وفات اوست).

منابع مؤلف در نگارش

بنابر آنچه در بحث از مشایخ تفسیر قمی گفته شد و با دقت در اسناد کتاب، مقایسه آن‌ها با یکدیگر و نیز سایر کتب رجالی، منابع احتمالی مؤلف را می‌توان یافت. مؤلف در نگارش، حداقل به ۱۷ کتاب دسترسی داشته است:

الف) کتاب التفسیر از معلی بن بصری؛^۱

ب) تفسیر ابو حمزه ثمالی؛^۲

ج) تفسیر علی بن ابی حمزه بطائنی؛^۳

د) کتاب نوادر عبد الرحمن بن محمد؛^۴

ه) کتب عبد الرحمن بن کثیر (و شاید کتاب فضل سورة انا انزلناه او)؛^۵

۱. با استناد به همین پژوهش، فصل چهارم، ذیل عنوان مشایخ مذکور در تفسیر قمی، ش ۱۸.

۲. همان، ش ۱۱.

۳. همان.

۴. همان، ش ۲۲.

۵. همان، ش ۸.

- (و) تفسیر گمنام عبد الغنی بن سعید که به تفسیر این عباس منتهی می‌شود؛^۱
 (ز) کتب محمد بن جعفر رزاز؛^۲
 (ح) کتاب التفسیر علی بن مهزیار؛^۳
 (ط) کتب احمد بن محمد بن ثابت؛^۴
 (ی) تفسیر فرات کوفی؛^۵
 (ک) تفسیر الباطن علی بن حسان هاشمی؛^۶
 (ل) کتاب التفسیر علی بن ابراهیم؛^۷
 (م) تفسیر ابوالجارود؛^۸
 (ن) کتابی از علی بن الحسین؛^۹
 (س) کتابی از محمد بن همام؛^{۱۰}
 (ع) کتابی از احمد بن ادريس؛^{۱۱}
 (ف) کتاب طرق تفسیر قول الله عز و جل؛^{۱۲}

-
۱. همان، ش ۲۶ و شبیری زنجانی، جواد، دانش‌نامه جهان اسلام، همان، ص ۷۰۱.
 ۲. همان، ش ۲۹.
 ۳. همان، ش ۱۴.
 ۴. همان، ش ۲۸.
 ۵. همان، ش ۱ و شبیری زنجانی، جواد، دانش‌نامه جهان اسلام، همان، ص ۷۰۱.
 ۶. فصل چهارم، ذیل عنوان مشایخ تفسیر قمی، ش ۲۹ و شبیری زنجانی، جواد، دانش‌نامه جهان اسلام، همان، ص ۷۰۱.
 ۷. فصل چهارم، ذیل عنوان مشایخ تفسیر قمی، ش ۳.
 ۸. همان، ش ۹.
 ۹. همان، ش ۲۵.
 ۱۰. همان، ش ۳۸.
 ۱۱. همان، ش ۴.
 ۱۲. همان، ش ۹.



البته ناگفته نماند که منابع مؤلف به این ۱۷ کتاب منحصر نمی‌شود بلکه منابع نقل اسباب نزول و نیز ارجاعات به اهل سنت او همچنان ناشناخته است.

گفتار سوم: نقد متنی تفسیر قمی

در بررسی انتساب تفسیر قمی، باید درباره ساختار و محتوای آن، به بحث و نقد پرداخت.

۱- نقد ساختار کتاب

در بررسی ساختار کتاب با چند نکته رو به رو می‌شویم که نمی‌توان آن‌ها را در شمار شیوه مؤلف در تنظیم ساختار گنجانده بلکه نویسنده به صورت موردی و گذرا عملکردی خاص داشته است که دلیل این عملکرد نامعلوم است. از جمله آن‌ها عبارتند از:

الف) تکرار یک روایت

در تفسیر سوره ممتحنه دو آیه در مجموع پنج بار تفسیر شده است که دو بار آن با هم کاملاً همسانند:

«و قال علی بن ابراهیم فی قوله ﴿وَسُئِلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ﴾^[۱]

یعنی إذا لحقت امرأة من المسلمين بالكفار فعلى الكافر أن يرد على المسلم صداقها، فإن لم يفعل الكافر و غنم المسلمون غنيمه أخذ منها قبل القسمة صداق المرأة اللاحقة بالكفار [۲] و فی

۱. ممتحنه / ۱۰.



روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال فی قوله ﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاتِبْتُمْ﴾^۱ یعنی من يلحقن بالكفار من أهل عهدكم فسألوهم صداقها و إن لحقن بكم من نسائهم شيء فأعطوهم صداقها [۳] و أما قوله ﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ﴾ يقول: و إن لحقن بالكفار الذين لا عهد بينكم و بينهم فأصبت غنيمه ﴿فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾^۲ [۴] قال: و كان سبب نزول ذلك أن عمر بن الخطاب كانت عنده فاطمة بنت ابی أمیه بن المغیره فكرهت... [۵] و فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله: ﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ﴾ فلحقن بالكفار من أهل عهدكم فسألوهم صداقها و إن لحقن بكم من نسائهم شيء فأعطوهم صداقها»^۳.

این که یک روایت در یک جا و بدون فاصله، دو بار عیناً تکرار شده باشد نیاز به دلیل دارد. اما علت این تکرار آن هم به نقل از یک راوی و با سندی یکسان، در این کتاب نامشخص است. مؤلف نیز هیچ توضیحی از این عملکرد خود نداده است تا به کمک آن بتوان از این ابهام رهایی یافت.

ب) ادغام دو روایت در هم

در سورة حدید به گاه تفسیر آیه ۲۲ و ۲۳ مؤلف ابتدا به بخشی از آیه ۲۳

۱. ممتحنه / ۱۱.

۲. همان.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۴۴.



اشاره می‌کند و روایتی را تنها در حدّ نقل سند و ذکر چند واژه از ابتدای آن می‌آورد و با عبارت «کما سیجی» ذکر دنباله روایت را به بعد موکول می‌دارد سپس با روایتی دیگر، ابتدا آیه ۲۲ را تفسیر می‌کند و سپس در پرداختن به آیه ۲۳ متن روایتی را که سندش پیش‌تر آمده بود، بیان می‌کند:

«حدثنا محمد بن أبي عبدالله قال حدثنا سهل بن زياد عن الحسن بن العباس بن الحرّيش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام في قوله ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾^۱ قال قال أبو عبدالله عليه السلام سأل رجل أبي عن ذلك فقال نزلت في... إلخ كما سیجی و حدثنا محمد بن جعفر الرزاز عن... عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾^۲... في ليلة القدر و في غيرها. و قال أبو جعفر الثاني عليه السلام في قوله ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾ قال قال أبو عبدالله عليه السلام سأل الرجل أبي عن ذلك قال نزلت في زريق و أصحابه واحدة مقدمة و واحدة مؤخرة... و قال على بن إبراهيم في قوله ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ﴾^۳ إِلَّا فِي كِتَابِ الْآيَةِ»^۴.

عجیب آن است که مؤلف به راحتی می‌توانست با ترتیبی منطقی و مانند گذشته ابتدا آیه ۲۲ را به نقل از علی بن ابراهیم و محمد بن جعفر تفسیر کند و

۱. حدید/ ۲۳.

۲. حدید/ ۲۲.

۳. همان.

۴. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۳۱.

سپس در جایگاه آیه ۲۳، با روایت محمد بن ابی عبدالله به تفسیر این آیه بنشیند و یا این که اگر به دلیل طولانی بودن نقلی، علی بن ابراهیم آن را به تأخیر انداخته است. حداقل سند روایت محمد بن ابی عبدالله را در جایگاه خود و همراه با متن آن نقل کند تا هم ترتیب آیات در تفسیر به هم نخورد و هم سند و متن یک روایت در کنار هم قرار گیرد و لازم نیاید که از عبارت «کما سیجی» استفاده شود. فتأمل.

ج) اشاره به ناقص بودن نقل علی بن ابراهیم

تفسیر سوره حشر با نقل غیرمسنودی از علی بن ابراهیم آغاز می شود که بیانگر سبب نزول آیات ابتدایی این سوره است. این نقل که کمی هم طولانی است، ۱۶ آیه از این سوره را در دل خود جای داده و تفسیر می کند. در انتهای آن عبارتی از مؤلف آمده که نشان می دهد نقل علی بن ابراهیم کامل نیست و بخشی از آن در کتاب علی بن ابراهیم که در دسترس مؤلف بوده نیامده است از این رو نگارنده این نقص را با آوردن روایتی از محمد بن احمد بن ثابت جبران می کند. بنگریم:

«قال علی بن ابراهیم... ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ﴾^۱ قال سبب نزول ذلك أنه كان بالمدينة ثلاثة أبطن من اليهود بنو النضير و قريظة و قينقاع، و كان بينهم و بين رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم... ثم ضرب في عبدالله بن ابي و بنى النضير ﴿كمثل الشيطان اذ



قال...^۱ فيه زيادة أحرف لم تكن في رواية علي بن إبراهيم، حدثنا به محمد بن أحمد بن ثابت عن... أحمد بن ميثم عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبان بن عثمان عن أبي بصير في غزوة بني النضير و زاد فيه فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم للأَنْصار إن شئتم...^۲.

د) ذکر روایات با اسناد و یا متن ناقص

نکته دیگری که ضمن بررسی متن با آن روبه‌رو می‌شویم وجود روایاتی است که با نقص سندی و یا متنی همراهند به این معنا که در برخی روایات افتادگی در سند، در برخی افتادگی در متن و... را شاهدیم. اینک نمونه‌هایی را از نظر می‌گذرانیم.

۱- در تفسیر آیه‌ای از سوره جمعه روایتی با سند جعفر بن احمد آمده است اما در نقل روایت تنها به ذکر سند اکتفا شده و اثری از متن روایت نیست.

«و فی رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام فی قوله ﴿بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾^۳.... فهو السعي، و يقول الله ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾، حدثنا جعفر بن أحمد قال حدثنا عبدالكريم بن عبدالرحيم عن محمد بن علي عن محمد بن الفضيل [أبي حمزة] عن أبي جعفر عليه السلام فی قوله

۱. همان / ۱۶.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۴۱ - ۳۳۹.

۳. جمعه / ۹.



﴿وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ قال علی بن ابراهیم فی قوله ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾^۱ قال...»^۲

۲- در سوره دهر عبارت «وقال علی بن ابراهیم» با فاصله کمی از هم تکرار می شوند بدون این که میان دو قسمت با نقل و یا روایتی فاصله ای افتاده باشد. با دقت در این بخش می یابیم که در میانه عبارات از فعل «يقول» استفاده می شود که مرجع ضمیر آن نامشخص است و نیز ناهمگونی صدر و ذیل متن، خواننده را به تأمل وادار می دارد و این مطلب به ذهن خطور می کند که سند روایتی از متن جا افتاده است. بنگریم:

«و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر فی قوله ﴿أَمْشَاجٍ بُتِّيْلِهِ﴾ قال ماء الرجل و ماء المرأة اختلطاً جميعاً. و قال علی بن ابراهیم فی قوله ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً﴾^۳ یعنی بردها و طیبها... فإنه حدثني أبی عن عبدالله بن ميمون القداح عن أبی عبدالله قال كان عند فاطمة عليها السلام فأنزل الله فيهم هذه الآية إلى قوله ﴿وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً﴾^۴ فی أميرالمؤمنين و هی جاریة فی کل مؤمن فعل مثل ذلك لله عزوجل و القمطير: الشديد قوله ﴿مُتَكَيِّنٍ فِيهَا عَلَي الْأَرَائِكِ﴾^۵ يقول: متكئين في الحجال على السرر قوله

۱. همان / ۱۰.

۲. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۴۹.

۳. دهر / ۵.

۴. همان / ۹.

۵. همان / ۱۳.



﴿وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا﴾^۱ يقول قريب ظلّالها منهم... و قال على بن إبراهيم في قوله ﴿وَيَطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا﴾^۲ قال...^۳

به نظر می‌رسد قبل از عبارت «وقوله ﴿متكئين فيها﴾...» عبارتی همچون «وفی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیّه السلام و یا غیر از آن، افتاده باشد.
۳- در تفسیر سورة انشقاق روایتی با عبارات زیر آمده است.

«حدثنا علي بن الحسين قال حدثنا أحمد بن عبد الله عن ابن [أبي] محبوب عن جميل بن صالح عن زياد [بن أبي حفصة عن زرارة] عن أبي جعفر علیّه السلام في قوله ﴿اتَّركِبْنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾^۴ قال زرارة: أولم تركب هذه الأمة بعد نبیها طبقاً عن طبق في أمر فلان و فلان و فلان و قال علي بن إبراهيم...»^۵

همان‌گونه که دیده می‌شود در سند نامی از زراره نیست و روایت به نقل از امام باقر علیّه السلام است حال آن‌که متن روایت به نقل از زراره است بدون این‌که به امام معصوم علیّه السلام استناد شده باشد.

۴- آغازگر تفسیر سورة فجر عباراتی است با این مضمون:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ﴾^۶ قال: ليس فيها واو إنما هو الفجر ﴿وَلَيْالٍ عَشْرٍ﴾^۷ قال عشر ذی الحجة

۱. همان / ۱۴.

۲. دهر / ۱۵.

۳. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۳۹۱.

۴. انشقاق / ۱۹.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۰۸.

۶. فجر / ۱.

۷. همان / ۲.



﴿وَالشَّفْعِ﴾^۱ قال الشفع ركعتان ﴿وَالْوُتْرِ﴾^۲ ركعة، و فی حدیث آخر قال الشفع الحسن و الحسين و الوتر أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾^۳ يقول الذی له عقل ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾^۴ قال هی لیلة جمع قال علی بن ابراهیم ثم قال لنبيه صلى الله عليه و آله و سلم...^۵

از دقت در متن بر می آید که آیات با تکیه بر یک روایت تفسیر شده‌اند که به آن اشاره نشده است و نیز از عبارت علی بن ابراهیم، «ثم قال» برمی آید که علی بن ابراهیم در تفسیر آیات قبل نیز سخن گفته است. حال پاسخ این پرسش که آیا عبارات پیش از «قال علی بن ابراهیم» از خود اوست که تنها سند روایت ذکر نشده است یا این که آیات به نقل از شخص دیگری تفسیر شده‌اند که ذکر نام و سند روایتش فراموش شده است؟ همچنان مبهم است.

۲- نقد محتوای کتاب

اسرائیلیات و روایات جعلی

متأسفانه این کتاب نیز از نقل روایات جعلی و نیز اسرائیلیات بی بهره نمانده است. شمار این گونه روایات در این کتاب کم نیست و این آفت بیشتر دامن گیر داستان‌هایی است که در کتاب نقل شده‌اند.

در تفسیر قمی نقل شده است که «ابلیس حاکم خلقی پیش از انسان در زمین

۱. همان / ۳.

۲. همان.

۳. فجر / ۵.

۴. همان / ۴.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۱۷.



بود پس از ظلم و خونریزی‌های بسیار خداوند او را به آسمان رفعت داد و سایر مخلوقات را هلاک کرد و سپس او به عبادت و بزرگی خداوند پرداخت و از مقربان شد...»^۱ در جای جای این نقل اضطراب معنایی به چشم می‌خورد.

نقل‌های دور از ذهنی از نحوه برخورد ساره و هاجر و حضرت ابراهیم علیه السلام^۲، داستان بخت النصر^۳، خبر از وجود ۱۰ نفر در زمین در کشور هند که با مرگ آنان زمین از بین خواهد رفت^۴، داستان ازدواج حضرت خضر که بی‌گمان به اسرائیلیات می‌ماند،^۵ چگونگی قطع بال یک فرشته^۶، این که زمین بر روی یک ماهی است،^۷ افسانه غرائیق به نقل از اهل سنت،^۸ خلقت زن از دنده چپ مرد به گونه‌ای که اکنون یکی از دنده‌های مردان از زنان کمتر است^۹، داستان فریب حضرت یوسف علیه السلام^{۱۰} و شنیدن خبر زنده بودن

او از ملک الموت^{۱۱}، ماریه قبطیه^{۱۲}، داستان زینب همسر زید^{۱۳} و... همه و همه از نقل‌هایی هستند که در این کتاب آمده است که بسیاری از آن‌ها نشأت گرفته از اسرائیلیات و یا روایات جعلی است و برخی نیز در تعارض جدی با عقاید شیعه است. به چند نمونه از آن‌ها توجه کنید:

۱. نک: القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۴۹.
۲. نک: همان، ج ۱، ص ۶۹.
۳. نک: همان، ص ۹۵.
۴. همان، ص ۱۷۴.
۵. همان، ج ۲، ص ۱۵ تا ۱۹.
۶. همان، ص ۲۵.
۷. همان، ص ۳۲ این روایت دو بار با تفاوت نقل شده است، همان، ص ۳۳.
۸. همان، ص ۶۰.
۹. همان، ج ۱، ص ۵۶ و ج ۲، ص ۹۱.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۳۴۴.
۱۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۵۲.
۱۲. همان، ص ۷۵؛ این روایت دو بار آمده است نک: همان، ص ۲۹۴.
۱۳. همان، ج ۲، ص ۱۵۰؛ این نقل در صفحه ۱۶۹ نیز آمده که کمتر دخالت معنایی دارد.



۱- ذیل آیات ابتدایی سوره طه روایتی نقل شده است که:

«فإنه حدثني أبي عن علي بن مهزيار عن علاء [بن] المكفوف عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال سئل عن الأرض على أي شيء هي قال على الحوت قيل له فالحوت على أي شيء هو قال على الماء فقيل له فالماء على أي شيء هو قال على الثرى، قيل له فالثرى على أي شيء هو قال عند ذلك انقضى علم العلماء»^۱.

همان‌جا پس از نقل روایتی دیگر مجدد به نقل از امام صادق عليه السلام آمده است:

«و عنه عن سهل عن الحسن بن محبوب عن جميل بن صالح عن أبان بن تغلب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الأرض على أي شيء هي قال على الحوت قلت فالحوت على أي شيء هو قال على الماء قلت فالماء على أي شيء هو قال على الصخرة قلت فعلى أي شيء الصخرة قال على قرن ثور أملس قلت فعلى أي شيء الثور قال على الثرى قلت فعلى أي شيء الثرى فقال هيهات عند ذلك ضل علم العلماء»^۲.

گذشته از اشکال‌های عقلی و علمی که بر این روایات وارد است و نیز ارسال سند؛ با دقت و مقایسه دو روایت به روشنی درمی‌یابیم که این دو نقل با هم متفاوتند و تعارض معنایی دارند.

۲- عصمت انبیای الهی از مسلمات تفکر شیعی است چه رسد به پیامبر

۱. همان، ج ۲، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۳.



اکرم ﷺ که خاتم الانبیاء است:

«قال فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان سبب نزول ذلك أن رسول الله ﷺ لما تزوج بخديجة بنت خويلد خرج إلى سوق عكاظ... فأتى رسول الله ﷺ منزله يسأل عنه فإذا زينب جالسة وسط حجرتها تسحق طيبا بفهر فنظر إليها وكانت جميلة حسنة فقال سبحان الله خالق النور و تبارك الله أحسن الخالقين ثم رجع رسول الله ﷺ إلى منزله و وقعت زينب في قلبه موقعا عجيبا...»^۱

ناگفته خود پیداست که اینها اباطیلی بیش نیست.

۳- سورة يوسف از ابتدا تا به انتها مملو از اسرائیلیات است و شاید این سوره به تنهایی از بارزترین مصادیق وجود روایات ساختگی در تفسیر قمی باشد. در نمونه‌ای از آن می‌خوانیم:

«و حدثني أبي عن بعض رجاله رفعه قال قال أبو عبد الله عليه السلام لما همت به و هم بها قامت إلى صنم في بيتها فألقت عليه الملاءة فقال لها يوسف ما تعلمين قالت ألقى على هذا الصنم ثوبا لا يرانا فإنني أستحيي منه، فقال يوسف فأنت تستحين من صنم لا يسمع ولا يبصر ولا أستحي أنا من ربي فوثب...»^۲

تعارض با عقاید شیعی، عقل، نصوص قرآنی در بحث از عصمت، سایر روایات که در ردّ این روایت وارد شده‌اند و... شکی در ساختگی بودن این گونه نقل‌ها باقی نمی‌گذارد.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۴۴.



نکته دیگر آن که تمامی این نقل‌ها از زبان علی بن ابراهیم و با اسناد او نقل شده‌اند به جز تعداد بسیار اندکی^۱ که با سایر اسناد ذکر شده‌اند و همین منجر به ایجاد پرسش بزرگی در ذهن می‌شود که آیا به راستی علی بن ابراهیم که از مشایخ و ثقات است این نقل‌های نابسامان و خرافه را به معصومان (علیهم‌السلام) نسبت داده است؟

۳- منقولات تفسیر قمی در سایر منابع

صاحبان کتب متعددی از قرن ۵ تا ۱۱ به تفسیر قمی اعتماد کرده‌اند و در نقل برخی عبارات خود به این کتاب ارجاع داده‌اند. آنچه در این میان حائز اهمیت است، تفاوت موجود میان عبارات این کتاب‌ها که به نقل از تفسیر قمی روایت می‌کنند، با عبارات نسخه رایج از این کتاب است.

این تفاوت‌ها به شکل‌های مختلف دیده می‌شوند، گاه به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم عباراتی آمده که در تفسیر موجود وجود ندارد و گاه میان عبارات منقول از تفسیر علی بن ابراهیم و سایر کتاب‌ها اختلاف وجود دارد و برخی عبارات کم یا زیاد شده و برخی نیز تغییر کرده است.

در کتاب‌های تهذیب الاحکام،^۲ التبیان،^۳ قواعد و فوائد،^۴ مصباح کفعمی^۵ و مجمع البیان،^۶ عباراتی به نقل از این تفسیر ذکر شده که در کتاب موجود همین

۱. برای مثال از این ۱۳ مصداق مذکور تنها دو مورد (داستان ماریه قبطیه و افسانه غریب‌نق به نقل از اهل سنت) از غیر علی بن ابراهیم است.

۲. الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب، همان، ج ۴، ص ۴۹.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، التبیان، همان، ج ۳، ص ۲۹۷.

۴. الشهید الاول، ابوعبد الله محمد بن مکی عاملی، همان، ج ۲، ص ۵۲.

۵. الکفعمی، تقی الدین ابراهیم بن علی، همان، ص ۲۹۶ و ۵۱۷.

۶. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، المجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۱، ص ۵۸، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۳۵ و ۱۳۶.



عبارات با تفاوت آمده‌اند. نیز در کتب مجمع البیان،^۱ مناقب آل ابی طالب،^۲ نقض المسمی،^۳ سعد السعود،^۴ فرج المهموم،^۵ و تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره^۶ عباراتی به نقل از تفسیر قمی آمده است که در نسخه رایج از کتاب، اصلاً وجود ندارد.^۷

برخی از این تفاوت‌ها نیز به حدی زیاد است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن‌ها گذشت. برای نمونه در تأویل الآیات الظاهره ۶۲ نقل^۸ از تفسیر قمی آمده است که تنها ۸ نقل با کتاب موجود برابری می‌کند و ۱۹ نقل^۹ اصلاً در کتاب حاضر وجود ندارد و سایر نقل‌ها نیز با کتاب موجود متفاوتند.

هنگامی که این مطالب را در کنار سایر اشکال‌های این کتاب می‌گذاریم:

۱- مقایسه میان اسناد علی بن ابراهیم در این کتاب با اسناد کتاب کافی که

۱. همان، ج ۷، ص ۲۴۱ و ج ۱۰، ص ۲۵۴.

۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، همان، ج ۳، ص ۲۳۶ و ج ۴، ص ۱۶۰، ۱۷۸، ۲۱۵، ۲۵۰ و ۴۲۱.

۳. سیستانی، محمد رضا، همان، ص ۵۶۳.

۴. ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، همان، ص ۸۴.

۵. ابن طاووس، علی بن موسی، فرج المهموم، همان، ص ۲۵.

۶. روایات این کتاب تک تک بررسی شده است که در ادامه و در ارجاعات بعد به هر کدام، خواهیم پرداخت..

۷. آقای محمد رضا سیستانی به برخی از این تفاوت‌ها به صورت موجز اشاره کرده است. و در این پژوهش تنها، نقل‌ها با اصل کتب مقایسه شده است؛ از این رو در این‌جا تنها به نقل آن بسنده می‌شود و برای دیدن نمونه‌ها به کتاب وسائل الانجاب الصناعی ارجاع داده می‌شود. نک: ص ۵۶۰ - ۵۶۹.

۸. الحسینی الأسترآبادی الغروی، علی، همان، ص ۳۰، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۶ (دو نقل)، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۵۹، ۳۹۶، ۴۱۶، ۴۸۳، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۵۵، ۵۷۰، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۹۲ (دو نقل)، ۷۰۵، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۳۵، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۶۸، ۷۸۸ (دو نقل).

۹. الحسینی الأسترآبادی الغروی، علی، همان، ص ۳۰، ۱۲۷، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۹۵، ۳۵۹، ۴۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۸۴، ۵۲۶، ۵۸۴، ۶۹۲، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۶، ۷۸۸.



نشان از دشواری‌های بسیار این کتاب دارد؛^۱

۲- کوتاه بودن واسطه‌ها در بساری از اسناد؛^۲

۳- عبارت ابن طاووس که بیان می‌کند، نسخه‌ای از تفسیر قمی به دست او رسیده چهار جزء در دو مجلد است که در تفسیر موجود نشانی از این اجزا دیده نمی‌شود؛^۳

۴- نقل‌های بسیار دور از ذهن که خالی از اشکال نیستند و در هیچ منبع شیعی دیگر به نقل از علی بن ابراهیم گزارش نشده‌اند و تنها این کتاب آن را به علی بن ابراهیم، که از محدثان و عالمان بزرگ شیعی است، نسبت می‌دهد؛^۴

۵- با وجود این‌که بیش از ۴ هزار از روایات کافی به نقل از علی بن ابراهیم است و نیز در میان آن‌ها حدود ۲۰۰۰ روایت تفسیری وجود دارد هیچ یک از روایات کتاب موجود با روایات منقول در کافی مشترک و یا نزدیک به آن نیست^۵ و این پرسشی جدی است که دلیل منفرد بودن نقل‌های علی بن ابراهیم در تفسیر قمی چیست؟ با وجود این‌که او از مشایخ بزرگ حدیثی شیعه است هیچ محدث دیگری روایات تفسیر موجود را به نقل از علی بن ابراهیم روایت نکرده است.

این‌ها همه سبب می‌شوند تا در نقل از این کتاب با احتیاط گام برداشته شود.^۶ گرچه برخی از عالمان نیز در اعتبار این کتاب خدشه کرده‌اند.^۷

۱. شبیری زنجانی، جواد، *دانش‌نامه جهان اسلام*، همان، ص ۷۰۱.

۲. شبیری زنجانی، جواد، *دانش‌نامه جهان اسلام*، همان، ص ۷۰۱.

۳. همان.

۴. همین پژوهش، ذیل مبحث اسرائیلیات و روایات جعلی، ص ۱۶۸ - ۱۷۰.

۵. منبع بررسی ما کتب موجود در CD نور ۲ است.

۶. شبیری زنجانی، جواد، *دانش‌نامه جهان اسلام*، همان، ص ۷۰۱.

۷. محقق کاظمی و شیخ نصیر الدین عبد الجلیل قزوینی در اعتبار تفسیر قمی موجود خدشه وارد کرده‌اند. نک: سیستانی، محمد رضا، همان، ص ۵۶۳ به نقل از *کشف القناع*، ص ۲۱۴.

فصل پنجم:

توثیق عام لایسانس تفسیر قمی

گفتار اول: طرح و شرح نظریه توثیق عام تفسیر قمی
گفتار دوم: بررسی نظریه توثیق عام مشایخ قمی
گفتار سوم: بررسی شرح حال رجالی راویان تفسیر قمی
خاتمه

آنچه امروزه در دانش رجال، به توثیق عام شهرت دارد، از جمله راه‌های اثبات وثاقت راوی است که طی آن جمعی از راویان تحت ضابطه‌ای خاص توثیق می‌شوند.

مشایخ تفسیر قمی نیز در زمره همین نوع از توثیق قرار دارند و ادعا شده که تمامی روات آن از موثقان و معتمدانند. در این فصل به بررسی این نظریه و سنجش میزان اعتبار آن خواهیم پرداخت.

گفتار اول: طرح و شرح نظریه توثیق عام تفسیر قمی

در مقدمه تفسیر قمی عبارتی است که در میان عالمان رجالی مبنای توثیق راویان موجود در اسناد تفسیر قمی گشته است:

«نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواة مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولايتهم، و لا یقبل العمل الا بهم و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی، و فرض سؤالهم، و الأخذ منهم»^۱.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، مقدمه، ص ۱۶. ما ذاکر و مخبر آنچه هستیم که به ما رسیده است از راویان و مشایخمان و از موثقان از کسانی که خداوند اطاعت ایشان و رعایتشان را واجب کرده است و اعمال بدون ایشان پذیرفته نمی‌شود. کسانی که خداوند تبارک و تعالی وصفشان کرده و پرسش از آنان و دریافت مسائل از آنان را واجب کرده است.

شیخ حر عاملی در خاتمه وسائل الشیعه از این کلام، شهادت علی بن ابراهیم بر وثاقت تمام روات کتاب خود را استخراج کرده و گفته است:

«قد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و

انها مرویة عن الثقات عن الائمة».^۱

آیت الله خویی در تأیید کلام صاحب وسائل می آورد:

«ان علی بن ابراهیم یرید بما ذکره اثبات صحة تفسیره و

ان روایاته ثابتة و صادرة من المعصومین علیهم السلام و انها انتهت الیه

بواسطة المشایخ و الثقات من الشیعه و علی ذلك فلا موجب

لتخصیص التوثیق بمشایخه الذین یروی عنهم علی بن ابراهیم

بلا واسطة كما زعمه بعضهم».^۲

از نگاه شیخ حر عاملی و آقای خویی این تفسیر به واسطه موثقان و معتمدان

شیعه از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است در نتیجه از منظر درایه الحدیث و علم

مصطلحات، اخبار آن معتبر است و از این رو باید به عنوان منبعی معتمد و موثق

به شمار آید.

پیش از شیخ حر عاملی، هیچ کس از رجال شناسان در سخنان و کتب خود

به این مطلب اشاره نکرده اند و در هیچ کتاب رجالی، صرف این که نام یک راوی

در تفسیر قمی آمده باشد، مبنای وثاقت او قرار نگرفته است. از این رو، باید

گفت که این نوع نگرش به راویان تفسیر قمی، از اواخر قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲

به بعد در میان عالمان شیعی رواج یافته است.

۱. عاملی، الحر، همان، ج ۲۰، ص ۶۸.

۲. الخویی، ابوالقاسم الموسوی، معجم رجال الحدیث، همان، ج ۱، ص ۵۰ و ۴۹.



از آن پس رجالیان در چند و چونی این توثیق و دایره شمول آن به تفصیل سخن گفته‌اند اما آنچه در این میان اهمیت دارد، جایگاه ویژه‌ای است که این تفسیر از گذر مباحث رجالی به خود گرفته و به منبع و مرجعی برای عالمان و دانشمندان تبدیل شده است.

گفتار دوم: بررسی نظریه توثیق عام مشایخ قمی

از عبارت مقدمه تفسیر قمی برمی‌آید که توثیق راویان سند بر سه شرط متوقف است و تنها در صورت احراز این سه شرط است که یک راوی در دایره این توثیق قرار می‌گیرد.

اول آن‌که، راوی باید شیعه باشد، آنهم شیعه امامی. چه این‌که در مقدمه گفته شده است: «مشایخنا و ثقاتنا». از این رو راویان سنی و یا غیر امامی از دایره این توثیق خارج می‌شوند.

دوم آن‌که، اسناد روایات باید متصل باشند، همان‌سان که از عبارت «ینتهی الینا» برمی‌آید. در این صورت این توثیق شامل روایات «مقطوع»، «مرسل» و «مرفوع» نخواهد شد.

سوم آن‌که، با توجه به عبارت «عن الذین فرض الله طاعتهم» اسناد روایات باید به معصوم علیه السلام برسد.^۱ از این رو روایات «موقوف» که در متن کتاب اسنادشان به ابن عباس می‌رسد و یا نقل‌های روایت‌گونه‌ای که در کتاب، به

۱. نک: داوری، مسلم، *اصول علم الرجال بین النظرية و التطبيق*، تصحیح حسین عبودی، ص ۱۶۳. بحث از توثیق عام مشایخ قمی را در کتبی مانند: سبحانی تبریزی، جعفر، *کلیات فی علم الرجال*؛ محسنی، محمد آصف، *بحوث فی علم الرجال*، و ایروانی، باقر، *دروس تمهیدیه فی القوائد الرجالیه*، قم، می‌توان دید.



وضوح تصریح نشده‌اند که به نقل از معصوم علیه السلام هستند؛ مانند شأن نزول و اسباب نزول‌های غیرمسند و یا اندیشه‌ها و اجتهادات شخصی مؤلف و یا علی بن ابراهیم همه و همه از دایره این توثیق خارج خواهند شد.^۱

با در نظر گرفتن آنچه یاد شد، نتیجه می‌گیریم که قانون توثیق عام، از میان روایات کتاب، تنها شامل ۶۸۰ روایت مسند^۲ خواهد شد که اگر روایات ابوالجارود و سایر مشایخ - چون در زمره منقولات علی بن ابراهیم نیستند - را جدا کنیم تنها ۳۸۰ روایت برجا خواهد ماند.

آنچه گفته شد مجموع مطالبی است که با استناد به عبارت مقدمه کتاب و با فرض پذیرفتن این که نگارنده آن علی بن ابراهیم باشد، طرح می‌شود. اما با توجه به نتایج این تحقیق به نظر می‌رسد در پذیرش این نظریه باید با دیده تردید نگرست چرا که انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم محل بحث و اختلاف است.

در حقیقت دو نوع نگرش به این عبارت وجود دارد:

۱- انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم و در پی آن پذیرش توثیق او در حق راویان کتاب خود، چرا که او از مشایخ موثق و معتبر شیعی است و قولش اعتبار دارد،^۳ که در این صورت تنها اسناد تعداد محدودی از روایات کتاب حاضر مشمول این توثیق خواهد شد.

۲- انتساب مقدمه به مؤلف که قطعاً فردی غیر از علی بن ابراهیم است که در این صورت به دلیل ناشناسی مؤلف و نیز راوی کتاب، در وثاقت خود این

۱. همین پژوهش، فصل سوم، درون‌شناسی تفسیر قمی.

۲. همان، ساختارشناسی تفسیر قمی، تفسیر مأثور.

۳. نک: داورى، مسلم، همان، ص ۱۶۵ - ۱۶۳ و تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواة المصرحة بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمكن استنباط الوثاقه منه بالتتبع من کتب الامامیه، ص ۲۳۶ - ۲۲۶.



افراد تردید می‌شود، چه رسد بر وثاقت راویانی که تنها در کتاب مذکور از آنها یاد شده است.

از آنچه در فصل پیش گفته آمد به نظر می‌رسد قول دوم به ثواب نزدیک‌تر باشد؛^۱ چه این‌که از عبارات مقدمه برمی‌آید که نگارنده آن یک نفر است که از ابتدا تا به انتهای مقدمه را به قلم خود نگاشته و نیز قطعاً فردی به غیر از علی بن ابراهیم است که در سخنان خود به اقوال علی بن ابراهیم نیز استناد کرده است. راه دیگری که به فهم صحت و سقم این توثیق کمک می‌کند، بررسی توثیق و تضعیف راویان تفسیر قمی است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

گفتار سوم: بررسی شرح حال رجالی راویان تفسیر قمی

برخی از راویان نام برده شده در این کتاب، در کتب معتبر رجالی شیعه تضعیف شده‌اند. در این پژوهش طی یک تقسیم‌بندی، راویانی که به صراحت تضعیف شده‌اند، راویانی که به دلیل ضعف در مذهب و عقیده مشمول قاعده توثیق عام نمی‌شوند و نیز راویانی که در کتب رجالی هیچ نامی از ایشان برده نشده و به اصطلاح متأخران مجهول هستند، به تفکیک بررسی می‌شوند تا با مشخص شدن وجود و یا نبودِ راویان ضعیف در تفسیر قمی، مشخص گردد که آیا می‌توان به عبارت مقدمه اعتماد کامل داشت یا این‌که موارد نقضی در کتاب دیده می‌شود که بر قاعده توثیق عام خدشه وارد می‌کند؟

۱. راویان ضعیف

۵۵ راوی در کتاب موجود صریحاً از سوی رجالیان تضعیف شده‌اند و در

۱. نک: فصل چهارم از همین نوشته گفتار اول به ویژه نکته اول و دوم.

هیچ کتاب رجالی توثیقی درباره آنان وجود ندارد.

۱- ابوالجارود (زیاد بن منذر)؛^۱

۲- ابوالخطاب؛^۲

۳- احمد بن رشید؛^۳

۴- احمد بن محمد بن السیاری؛^۴

۵- احمد بن هلال؛^۵

۶- اسحاق بن عبد العزیز؛^۶

۷- اسحاق بن محمد؛^۱

۱. زیاد بن المنذر یکنی أبا الجارود زیدی المذهب و إلیه تنسب الزیدیة الجارودیة، الطوسی، محمد بن الحسن، **الفهرست**، همان، ص ۷۳ و النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۰. أن أبا الجارود سمي سرحوبا و نسبت إلیه السرحوبیة من الزیدیة، سماه بذلك أبو جعفر عليه السلام و ذکر أن سرحوبا اسم شیطان أعمی یسكن البحر، و كان أبو الجارود مكفوفاً أعمی أعمی القلب، الطوسی، محمد بن الحسن، **اختیار معرفة الرجال**، همان، ص ۲۲۹.

۲. الكذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینة أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، **اختیار معرفة الرجال**، همان، ص ۵۴۶.

۳. أحمد بن رشید بن خيثم العامري الهلالي زیدی یدخل حديثه فی حديث أصحابنا، ضعيف فاسد. ابن الغضائری، احمد بن الحسين، همان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۴. أحمد بن محمد بن سيار أبو عبد الله الكاتب بصري، كان من كتاب آل طاهر فی زمن أبي محمد عليه السلام. و يعرف بالسياري، ضعيف الحديث، فاسد المذهب، ذكر ذلك لنا الحسين بن عبيد الله. مجفو الرواية، كثير المراسيل. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۸۰ و الطوسی، محمد بن الحسن، **الفهرست**، همان، ص ۲۳.

۵. أحمد بن هلال أبو جعفر العبرثاني بغدادی (بغدادی)، غالي، الطوسی، محمد بن الحسن، **اختیار معرفة الرجال**، همان، ص ۳۸۴ و صالح الرواية، يعرف منها و ينكر، و قد روى فيه ذموم من سيدنا أبي محمد العسكري عليه السلام. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۸۳.

۶. إسحاق بن عبد العزيز البزاز كوفي یكنی أبا یعقوب و یلقب أبا السفاتج، روى عن أبي عبد الله عليه السلام يعرف حديثه تارة و ينكر أخرى و يجوز أن یخرج شاهدا. ابن غضائری، احمد بن الحسين، همان، ج ۱، ص ۱۸۷.



۸- اسماعیل بن سهل؛^۲

۹- اسماعیل بن عمر؛^۳

۱۰- اسماعیل الهاشمی؛^۴

۱۱- امیه بن علی؛^۵

۱۲- بکر بن صالح؛^۶

۱۳- حسن بن اسد؛^۷

۱۴- حسن بن راشد؛^۸

۱. إسحاق بن محمد بن أحمد بن أبان بن مرار بن عبد الله يعرف عبد الله عقبه و عقاب ابن الحارث النخعي أخو الأشتري. و هو معدن التخليط، له كتب في التخليط. النجاشي، أحمد بن علي، همان، ص ۷۴ و فاسد المذهب كذاب في الرواية وضاع للحديث لا يلتفت إلى ما رواه و لا يرتفع بحديثه و للعباشي معه خبر في وضعه الحديث المشهور. ابن الغضائري، أحمد بن الحسين، همان، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. إسماعيل بن سهل الدهقان ضعفه أصحابنا. النجاشي، أحمد بن علي، همان، ص ۲۸.

۳. اسماعيل بن عمر بن أبان الكلبي واقف، همان، ص ۲۸.

۴. إسماعيل بن يسار الهاشمي مولى إسماعيل بن علي بن عبد الله بن العباس ذكره أصحابنا بالضعف. همان، ص ۲۹.

۵. أمية بن علي القيسي الشامي ضعفه أصحابنا و قالوا روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام له كتاب. همان، ص ۱۰۵. في عداد القميين ضعيف الرواية في مذهبه ارتفاع. ابن الغضائري، أحمد بن الحسين، همان، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶. بکر بن صالح الرازی مولى بنی ضبة، روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام، ضعيف. النجاشي، أحمد بن علي، همان، ص ۱۰۹. ضعيف جدا كثير التفرد بالغرائب. ابن الغضائري، أحمد بن الحسين، همان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۷. الحسن بن أسد... يروى عن الضعيف و يروون عنه و هو فاسد المذهب و ما أعرف له شيئا أصلح فيه إلا روايته كتاب و قد رواه عنه غيره ابن غضائري، أحمد بن الحسين، همان، ج ۲، ص ۹۸.

۸. الحسن بن راشد الطفاوى ضعيف... النجاشي، أحمد بن علي، همان، ص ۳۸. ضعيف في روايته. ابن الغضائري، أحمد بن الحسين، همان، ج ۲، ص ۱۰۶. كان الحسن ضعيفا في الرواية، الحلبي، الحسن بن يوسف، همان، ص ۲۱۳.



- ١٥- حسن بن علی بن ابی حمزة بطائنی؛^١
- ١٦- حسن بن علی بن عثمان الصوفی؛^٢
- ١٧- حسن بن عماره؛^٣
- ١٨- حسین بن احمد المنقری؛^٤
- ١٩- حسین بن علی بن زکریا؛^٥
- ٢٠- حمید بن شعیب؛^٦
- ٢١- داود بن کثیر الرقی؛^٧

١. الحسن بن علی بن أبی حمزة و اسمه سالم، البطائنی قال أبو عمرو الكشي فيما أخبرنا به محمد عن جعفر بن محمد عنه قال قال محمد بن مسعود سألت علی بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علی بن أبی حمزة البطائنی فطعن علیه، ... هو الحسن بن علی بن أبی حمزة مولى الأنصار كوفي، و رأيت شیوخنا عليه السلام يذكرون أنه كان من وجوه الواقفة. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ٣٦. الحسن بن علی بن أبی حمزة البطائنی فقال كذاب ملعون. الطوسی، محمد بن الحسن، *اختیار معرفة الرجال*، همان، ص ٥٥٢. مولى الأنصار أبو محمد واقف بن واقف ضعيف فى نفسه... ابن غضائری، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ١٢٢.
٢. الحسن بن أبی عثمان أبو محمد كوفي، ضعفه أصحابنا، و ذكر أن أباه علی بن عثمان روى عن أبی الحسن موسى عليه السلام. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ٦١. فى عداد القميين ضعيف و فى مذهبه ارتفاع. ابن الغضائری، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ١٢٤.
٣. الحسن بن عماره عامی. الطوسی، محمد بن الحسن، *الرجال*، همان، ص ١٣١..
٤. الحسين بن أحمد المنقری التميمی أبو عبد الله روى عن أبی عبد الله عليه السلام رواية شاذة لا تثبت، و كان ضعيفا، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ٥٣.
٥. الحسين بن علی بن زکریا بن صالح بن زفر العدوی أبو سعيد ضعيف جدا كذاب. ابن الغضائری، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ١٩٠.
٦. حمید بن شعیب الشعبي الهمدانی كوفي يعرف حديثه و ينكر و أكثر تخليطه مما يرويه عن جابر و أمره مظلم. ابن الغضائری، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ٢٤٥.
٧. داود بن کثیر الرقی ضعيف جدا، و الغلاة تروى عنه. قال أحمد بن عبد الواحد قل ما رأيت له حديثا سديدا. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ١٥٦. كان فاسد المذهب ضعيف الرواية لا يلتفت إليه ابن غضائری، احمد بن الحسين، همان، ج ٢، ص ٢٩٠.



۲۲- درست بن ابی منصور؛^۱

۲۳- زکریا بن محمد؛^۲

۲۴- زید النرسی؛^۳

۲۵- سعد الاسکاف (سعد بن طریف)؛^۴

۲۶- سلیمان دیلمی؛^۵

۲۷- سهل بن زیاد؛^۶

۲۸- صالح بن سهل؛^۷

-
۱. درست بن ابی منصور واسطی واقفی. الطوسی، محمد بن الحسن، *اختیار معرفة الرجال*، همان، ص ۵۵۶ و الطوسی، محمد بن الحسن، *الرجال*، همان، ص ۳۳۶.
۲. زکریا بن محمد أبو عبد الله المؤمن... کان واقفا، و کان مختلط الأمر فی حدیثه النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۲.
۳. زید النرسی. و زید الزراد لهما أصلان لم یروهما محمد بن علی بن الحسین بن بابویه و قال فی فهرسته لم یروهما محمد بن الحسن بن الولید و کان یقول هما موضوعان. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۸۹... قال أبو جعفر بن بابویه إن کتابهما موضوع وضعه محمد بن موسی السمان و غلط أبو جعفر فی هذا القول فإنی رأیت کتابهما عتقا مسموعة من محمد بن أبی عمیر. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج ۳، ص ۸۴.
۴. سعد بن طریف الحنظلی مولا هم، الإسکاف، کوفی، یعرف و ینکر. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۷۸. حمدویه سعد الإسکاف و سعد الخفاف و سعد بن طریف واحد. قال نصر و قد أدرك علی بن الحسین. قال حمدویه و کان ناووسیا وفد علی أبی عبد الله ﷺ. الطوسی، محمد بن الحسن، *اختیار معرفة الرجال*، همان، ص ۲۱۵.
۵. سلیمان الدیلمی من الغلاء الکبار، همان، ص ۳۷۵.
۶. سهل بن زیاد أبو سعید الآدمی کان ضعیفا فی الحدیث، غیر معتمد فیه. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۸۵. کان ضعیفا جدا فاسد الروایة و المذهب و... یروی المراسیل و یعتمد المجاهیل ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج ۳، ص ۱۷۹.
۷. صالح بن سهل الهمدانی کوفی غال کذاب وضاع للحدیث روى عن أبی عبد الله ﷺ لا خیر فیه و لا فی سائر ما رواه. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج ۳، ص ۲۰۵.

- ٢٩- صالح بن عقبه؛^١
 ٣٠- عبدالرحمان بن حجاج؛^٢
 ٣١- عبدالرحمان بن كثير؛^٣
 ٣٢- عبدالله بن بحر؛^٤
 ٣٣- عبدالله بن قاسم؛^٥
 ٣٤- علي بن ابي حمزه؛^٦
 ٣٥- علي بن حسان؛^٧
 ٣٦- علي بن حماد الخزاز؛^٨

١. صالح بن عقبه بن قيس بن سمعان بن أبي ربيعة... غال كذاب لا يلتفت إليه. همان، ص ٢٠٦.
 ٢. عبد الرحمن بن الحجاج البجلي مولا هم، كوفي، بياع السابري، سكن بغداد، و رمى بالكيسانية. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٢٣٧.
 ٣. عبد الرحمن بن كثير الهاشمي كان ضعيفا غمز أصحابنا عليه و قالوا كان يضع الحديث. له كتاب فضل سورة إنا أنزلناه... همان، ص ٢٣٤.
 ٤. عبد الله بن بحر كوفي روى عن أبي بصير و ضعيف مرتفع القول. ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٣، ص ٢٦٦.
 ٥. او مشترك بين دو فرد است كه هر دو ضعيفند. عبد الله بن القاسم الحارثي ضعيف، غال، ... عبد الله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروى عن الغلاة، لا خير فيه و لا يعتد بروايته... النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٢٢٦.
 ٦. علي بن أبي حمزة و اسم أبي حمزة سالم البطائني... ثم وقف، و هو أحد عمد الواقفة. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٢٥٠. في علي بن أبي حمزة البطائني... في إطفاء نور الله فأبى الله إلا أن يتم نوره، و إن أهل الحق إذا دخل فيهم داخل سروا به، الطوسي، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال، همان، ص ٤٤٥.
 ٧. علي بن حسان بن كثير الهاشمي ضعيف جدا، ذكره بعض أصحابنا في الغلاة، فاسد الاعتقاد له كتاب تفسير الباطن، تخليط كله. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٢٥١. غال ضعيف رأيت له كتابا سماه تفسير الباطن لا يتعلق من الإسلام بسبب، و لا يروى إلا عن عمه، ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٤، ص ١٧٦.
 ٨. علي بن حماد متهم و هو الذي يروى كتاب الأظلة. الطوسي، محمد بن الحسن، اختيار معرفة الرجال، همان، ص ٣٧٥.



- ۳۷- علی بن العباس؛^۱
 ۳۸- عمر بن عبدالعزیز؛^۲
 ۳۹- فضل بن ابی قره؛^۳
 ۴۰- قاسم بن ربیع؛^۴
 ۴۱- کثیر بن عیاش؛^۵
 ۴۲- لیث بن ابی سلیم؛^۶
 ۴۳- محمد بن اسلم؛^۷
 ۴۴- محمد بن جمهور؛^۸
 ۴۵- محمد بن حصین؛^۹

۱. علی بن العباس الجراذینی الرازی رمی بالغلو و غمز علیه، ضعیف جدا، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۵۵.
۲. عمر بن عبد العزیز عربی بصری مخلص. همان، ص ۲۸۴. یروی المناکیر و لیس بغال الحلی، الحسن بن یوسف، همان، ص ۲۴۱.
۳. الفضل بن أبی قره التمیمی السمندی... ضعیف و ما یروی عن أبی عبد الله ﷺ ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج ۵، ص ۱۸.
۴. القاسم بن الربیع الصحاف کوفی ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات إلیه و لا ارتفاع به. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج ۵، ص ۴۵. کوفی ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات إلیه و لا ارتفاع به. الحلی، الحسن بن یوسف، همان، ص ۲۴۸.
۵. کثیر بن عیاش بالشین المعجمه ضعیف و خرج فی أيام أبی السرایا معه فأصابته جراحه و کان قطانا. همان، ص ۲۴۹.
۶. لیث بن أبی سلیم من أصحاب الباقر ﷺ مجهول. الحلی، الحسن بن یوسف، همان، ص ۲۵۰.
۷. محمد بن أسلم الطبری الجبلی إنه کان غالیا، فاسد الحدیث. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۶۸.
۸. محمد بن جمهور أبو عبد الله ضعیف فی الحدیث، فاسد المذهب، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۳۷.
۹. محمد بن الحصین کان ضعیفا ملعونا الحلی، الحسن بن یوسف، همان، ص ۲۵۲.

- ٤٦- محمد بن سنان؛^١
 ٤٧- محمد بن فرات؛^٢
 ٤٨- محمد بن فضیل؛^٣
 ٤٩- معلى بن محمد البصرى؛^٤
 ٥٠- مفضل بن عمر؛^٥
 ٥١- مفضل بن صالح (ابو جميله)؛^٦

١. الكذابون المشهورون أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمينه أشهرهم. الطوسي، محمد بن الحسن، *اختيار معرفة الرجال*، همان، ص ٥٤٦. محمد بن سنان أبو جعفر الزاهري و هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرد به النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٣٢٨. ضعيف غال يضع لا يلتفت إليه. ابن الغضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٥، ص ٢٢٩.

٢. في محمد بن الفرات قال لى أبو الحسن الرضا عليه السلام يا يونس أ ما ترى إلى محمد بن الفرات و ما يكذب على فقلت أبعدده الله و أسحقه و أشقاه فقال قد فعل الله ذلك به، أذاقه الله حر الحديد كما أذاق من كان قبله ممن كذب علينا، يا يونس إنما قلت ذلك لتحذر عنه أصحابي و تأمرهم بلعنه و البراءة منه فإن الله برىء منه... و ما كذب علينا خطابي مثل ما كذب محمد بن الفرات، و الله ما من أحد يكذب علينا إلا و يذيقه الله حر الحديد. الطوسي، محمد بن الحسن، *اختيار معرفة الرجال*، همان، ص ٥٥٤.

٣. محمد بن الفضيل أزدي، صيرفي، يرمى بالغلو، الطوسي، محمد بن الحسن، *الرجال*، همان، ص ٣٦٥.
 ٤. معلى بن محمد البصرى مضطرب الحديث و المذهب، و كتبه قريئة. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٤١٨. يعرف حديثه و ينكر و يروى عن الضعفاء و يجوز أن يخرج شاهدا. ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٦، ص ١١٣.

٥. المفضل بن عمر الجعفي كوفي، فاسد المذهب، مضطرب الرواية، لا يعبأ به. و قيل إنه كان خطابيا. النجاشي، احمد بن علي، همان، ص ٤١٦. ضعيف متهافت مرتفع القول خطابي و قد زيد عليه شيء كثير و حمل الغلاة في حديثه حملا عظيما و لا يجوز أن يكتب حديثه. ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٦، ص ١٣١.

٦. المفضل بن صالح أبو جميله الأسدي النحاس مولا هم ضعيف كذاب يضع... سمعت معاوية بن حكيم يقول سمعت أبا جميله يقول أنا وضعت رساله معاوية إلى محمد بن أبي بكر، ابن غضائري، احمد بن الحسين، همان، ج ٦، ص ١٢٢.



۵۲- موسی بن سعدان؛^۱

۵۳- منخل بن جمیل الرقی؛^۲

۵۴- یونس بن ظبیان؛^۳

۵۵- نوفلی (حسین بن یزید)؛^۴

از میان این ۵۵ تن ۱۶ راوی در اسناد علی بن ابراهیم و ۳۹ راوی دیگر در اسناد مشایخ مؤلف قرار دارند.^۵

۲. راویان سنی مذهب

۱۵ راوی سنی نیز در میان روات تفسیر قمی موجودند که با در نظر گرفتن شرط شیعه بودن در توثیق عام تفسیر قمی، که از متن عبارت مقدمه آن برداشت می‌شود، مشمول توثیق مقدمه کتاب نمی‌شوند. افرادی چون: ابوعبدالرحمان السلمی، ابن جریح، جذعان، حماد بن سلمه، سفیان بن عیینه، عبدالغنی، طلحه بن

۱. موسی بن سعدان الحناط ضعیف فی الحدیث، کوفی، له کتب کثیره، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۴۰۴. ضعیف فی مذهب غلو. همان، ص ۱۵۶.

۲. فی المنخل بن جمیل الکوفی فقال هو لا شیء، متهم بالغلو الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال، همان، ص ۳۶۸. کان کوفیا ضعیفا و فی مذهب غلو و ارتفاع. الحلّی، الحسن بن یوسف، همان، ص ۲۶۱.

۳. یونس بن ظبیان مولی، ضعیف جدا، لا یلتفت إلی ما رواه. کل کتبه تخلیط، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۴۴۸. غال وضاع للحدیث روی عن أبی عبد الله ﷺ لا یلتفت إلی حدیثه ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج ۶، ص ۲۸۴. الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینة أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال، همان، ص ۵۴۶.

۴. الحسین بن یزید بن محمد إنه غلا فی آخر عمره. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۸.

۵. مبنای ما در تقسیم‌بندی راویان علی بن ابراهیم و سایر مشایخ دسته‌بندی آقای داوری در اصول علم الرجال بین النظریه و التطبيق است. ص ۱۶۶ - ۱۷۲.



زید، عایشه، عباد بن یعقوب، فضیل بن عیاض، وکیع، یحیی بن سعید القطان، اعمش، زهری، سکونی (اسماعیل بن زیاد).

۱۰ تن از این راویان در اسناد علی بن ابراهیم و ۶ تن دیگر در اسناد سایر مشایخ قرار دارند.

۳. راویان شیعی غیر امامی

۱۱ تن از راویان اسناد تفسیر قمی نیز مذاهبی غیرشیعی دارند که از میان آنان ۴ تن^۱ توثیق شده‌اند اما مابقی از نگاه عالمان رجالی افرادی ضعیف و غیر قابل اعتمادند. آنان عبارتند از: مفضل بن عمر (خطابی)، سعد بن طریف (ناووسی)، درست بن ابی منصور (واقفی)، ابوالجارود (زیاد بن منذر - زیدی)، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی (واقفی) و عبدالرحمان بن حجاج (کیسانی) که پیش‌تر در شمار راویان ضعیف از آنان نام برده شد. با در نظر گرفتن شرط مذکور در عبارت مقدمه می‌توان این ۷ نفر را از شمار راویان ضعیف حذف کرد چرا که شامل شرط امامی بودن نیستند و عبارت مقدمه آنان را دربر نمی‌گیرد.

۴. راویان مجهول

شمار این راویان بسیار زیاد است و به بیش از ۸۸ نفر می‌رسد. اسامی آنانی

۱. علی بن أسباط بن سالم... کوفی، ثقة، و کان فطحی. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۵۲؛ محمد بن عبد الله بن غالب أبو عبد الله الأنصاری البراز ثقة فی الروایة علی مذهب الواقفة. الحلی، الحسن بن یوسف، همان، ص ۲۵۵؛ وهیب بن حفص أبو علی الجریری وقف، و کان ثقة، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۴۳۱؛ علی بن الحسن بن علی بن فضال... کان فقیه أصحابنا بالکوفة، و وجههم، و ثقتهم... و قل ما روی ضعیف و کان فطحیا. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۵۸. فطحی المذهب ثقة. الطوسی، محمد بن الحسن، **الفهرست**، همان، ص ۹۲.



که در اسناد علی بن ابراهیم قرار دارند عبارت است از:

- ابوالاغر؛
- ابوبرده الاسلمی؛
- ابوسعید النحلی؛
- ابوالطیار؛
- ابوالعباس المکبر؛
- ابوالمعز؛
- ابن سیار؛
- ابن یسار؛
- اسحاق بن حرز؛
- عبدالله بن الفضیل الهمدانی؛
- حماد بن سلمه؛
- ذرعه بن محمد؛
- سلمه بن عطاء؛
- سلیمان بن مسلم الخشاب؛
- صالح بن ابی عمار؛
- عبدالله بن جریح؛
- عبدالله بن سیار؛
- عمرو بن ابراهیم الراشدی؛
- عمر بن ابی شیبہ؛
- عمر بن اذینه؛
- عمر بن شمر؛
- عمر بن عثمان؛

- عمرو بن ابی المقدام؛
 - عماره بن سوید؛
 - عمران بن سعید الراشدی؛
 - عمران بن هیشم؛
 - کلثوم بن الهرم؛
 - مالک بن ضمیره؛
 - مالک بن مغیره؛
 - محمد بن یحیی البغدادی؛
 - مسلم بن خالد؛
 - موسی بن یونس؛
 - یحیی بن ابی عمران؛
 - یحیی بن اکثم؛
 - یوسف بن ابی حماد؛
- اسامی راویان مجهول اسناد سایر مشایخ بدین شرح است:
- ابوسعید المدائنی
 - ابوالصامت ؛
 - ابوالعباس بن عامر؛
 - ابوهارون العبدی؛
 - ابوالهیشم الواسطی؛
 - ابراهیم بن المستنیر؛
 - احمد بن الحسن التاجر؛
 - اسحاق بن حسان؛
 - اسماعیل السندی؛



- حبیب بن الحسن؛
- الحرث؛
- حسن بن عباس الجریش؛
- حسن بن غالب؛
- حفص الكناسی (الکنانی)؛
- الحکم بن زهیر؛
- حمزه بن ربیع؛
- ربیع السعدی؛
- ربیع بن محمد؛
- زیاد بن ابی حفصه؛
- سوره بن کلب؛
- صالح بن هيثم؛
- صباح المدائنی؛
- صدیق بن عبدالله؛
- عبدالاعلی الاعین؛
- عبدالرحمان بن ابی عبدالله؛
- عبدالرحمان بن باسط القرشی؛
- عبدالکریم بن عبدالرحیم؛
- عبدالله بن اسلم؛
- عبدالله بن عبد (عبید) الفارسی؛
- عبدالله بن کیسان؛
- عبدالله بن محمد التفلیسی؛
- عبید بن خنیس؛

- عبید بن یحیی؛
 - عبید الکندی؛
 - عثمان بن زید؛
 - عثمان بن عبدالله؛
 - عثمان بن محمد؛
 - عثمان بن یوسف؛
 - علوان بن محمد؛
 - عمر بن رشید؛
 - فرات بن ابراهیم؛
 - فلان الکرخی؛
 - مالک بن عبدالله بن اسلم؛
 - المثنی ابن محمد؛
 - محمد بن احمد بن بویه؛
 - محمد بن حمدان؛
 - محمد بن عبدالله الطائی؛
 - محمد بن یعفور؛
 - مسلمة بن عطاء (بعید نیست که نام او همان سلمة بن عطاء باشد که تصحیف شده است.)؛
 - هاشم بن عمار (هشام بن عمار)؛
 - یحیی بن مسلم؛
 - یحیی بن میسرة الخثمی؛
- اگر ناشناسی راویان مجهول را دلیلی بر ضعفشان بگیریم آمار راویان ضعیف



این کتاب بسیار افزایش می‌یابد و اگر جهالت ایشان دلیل ضعفشان تلقی نشود و نیز راویانی که مذهبی غیر شیعی دارند را در زمره ضعفا محسوب نکنیم، شمار راویان ضعیف تفسیر قمی همان ۵۵ نفری خواهد بود که در بخش راویان ضعیف اشاره شد.

در آخر باید گفت که وجود این راویان ضعیف در تفسیر قمی - دلیلی است که قاعده توثیق عام مشایخ این کتاب را نقض می‌کند و آن را از اعتبار ساقط می‌کند.

بنابر آنچه در این فصل گفته آمد، به نظر می‌رسد، توثیق عام مشایخ این کتاب پایه و اساس محکمی نداشته و بی اعتبار باشد.

خاتمه

از مجموع بررسی‌ها و یافته‌های پنج فصل این پژوهش برمی‌آید: تفسیر منسوب به قمی از جمله تفاسیر اثری شیعه است اما نه تفسیر اثری محض، بلکه آمیخته با اجتهادات، آرا و اندیشه‌های تفسیری است. رد پای این تفسیر را از قرن ۵ به بعد، یعنی یک قرن پس از وفات قمی، در میان سایر کتب می‌توان دید و از اواخر قرن ۱۱، نسخه‌ای که امروزه به نام تفسیر قمی رایج است و به نقل از عباس بن محمد علوی روایت شده، از منظر توثیق عام مشایخ، جایگاه ویژه‌ای نزد عالمان شیعی به خود اختصاص داده است. این تفسیر از مقدمه‌ای مبسوط و متنی که دربردارنده تمامی سور قرآن است تشکیل شده است و از عبارات و ارجاعاتی که در مقدمه و متن آن وجود دارد، درمی‌یابیم که نگارنده تمامی آن‌ها، یک نفر است آنهم مؤلفی که به هویت خود تصریح نکرده و برای ما مجهول است.



محتوای تفسیر منسوب به قمی، برگرفته از آرا و روایات تفسیری منسوب به علی بن ابراهیم و نیز آرای مؤلف و روایاتی است که او به نقل از مشایخ خود می‌آورد و آنچه به علی بن ابراهیم در این کتاب منسوب شده تقریباً یک سوم حجم کل کتاب را دربرمی‌گیرد.

عمده روایات تفسیری کتاب رنگ و بوی تأویل دارند و شاید بتوان محتوای کتاب حاضر را در دو بخش تأویل و اسباب نزول خلاصه کرد. اما تفاوت میان این دو نوع قابل تأمل است؛ چه این که بر خلاف تأویلات که اغلب مسندند و به معصوم علیه السلام منسوب می‌شوند، اسباب نزول‌ها به صورت داستانی و بدون استناد به معصوم علیه السلام و یا هیچ منبعی نقل شده‌اند.

از مطالب کتاب و نحوه چینش آن برمی‌آید که مؤلف مجموعه‌ای از کتب را در اختیار داشته است که شاید یکی از آن‌ها کتاب التفسیر معروف علی بن ابراهیم بوده باشد و سپس با توجه به معلومات و دیدگاه خود و با استناد به کتب و روایات تفسیری در دسترس خود، تفسیری جامع از قرآن ارائه داده است. با توجه به قراین متنی نمی‌توان گفت که مؤلف، تفسیر علی بن ابراهیم را اصل قرار داده و سایر مطالب را بدان افزوده بلکه در نقل محتوای کتاب به صورت کاملاً گزینشی عمل کرده و پای‌بند به نقل تمامی مطالب علی بن ابراهیم قمی نبوده است.

مؤلف در تفکیک اقوال مختلف از هم، میان منقولات علی بن ابراهیم با سایر مشایخ با استفاده از الفاظ «قال، قال علی بن ابراهیم، فی روایه علی بن ابراهیم، فی حدیث علی بن ابراهیم» تمییز داده است اما میان آنچه خود می‌گوید و آنچه به علی بن ابراهیم بازمی‌گردد تنها عبارت «قال»، قرینه‌ای ضعیف برای تفکیک است و این دو قول آنچنان در هم آمیخته‌اند که بازشناسی آن‌ها از هم بسی دشوار و گاه ناممکن است.



از عباراتی که نشان از منقولات اهل سنت دارد به نظر می‌رسد، مؤلف به کتب اهل سنت نیز دسترسی داشته و در برخی موارد در نگارش تفسیر موجود از آن‌ها بهره جسته است. به ویژه در بخش اسباب نزول به نظر می‌رسد مرجع مؤلف کتب اهل سنت بوده است چه این‌که در هیچ منبع شیعی دیگر، نقل‌هایی این چنین و با این تفصیل وجود ندارد و تنها در میان منابع اهل سنت با چنین نقل‌هایی رو به رو هستیم.

در برخی از موارد، نگارنده اقوالی که به علی بن ابراهیم منسوب می‌کند را با عبارات سایر مشایخ مقایسه کرده و در این قیاس گاهی نقل علی بن ابراهیم را ناقص می‌شمارد. این مطلب نشان از آن دارد که مؤلف، اقوال علی بن ابراهیم را تماماً مقبول نمی‌داند و صرفاً ناقل آن‌ها است.

بزرگ‌ترین نکته مبهم این کتاب، وجود تفاوت کامل میان روایات منقول از علی بن ابراهیم در مقدمه و همان روایات در متن کتاب است که موجب تردید در منقولات منسوب به قمی در کتاب می‌شود.

میان آنچه در کتب پیشینیان از قرن ۵ تا ۱۱ به نقل از کتاب التفسیر علی بن ابراهیم آمده است و آنچه امروز در کتاب حاضر به او منسوب است تفاوت قابل توجهی وجود دارد که این مطلب در کنار تفاوت‌های عبارات خود کتاب و نیز متفرد بودن روایات منسوب به علی بن ابراهیم نسبت به سایر منابع، نه تنها مانع از انتساب قطعی و یقینی این مطالب به علی بن ابراهیم می‌شود بلکه بر یقین نیز می‌افزاید که این مطالب از آن او نیست.

نویسنده کتاب به نسخ، تحریف، توقیفی نبودن جایگاه آیات، نزول دوباره دفعی و تدریجی قرآن باورمند بوده و نیز به مباحث علوم قرآن، کلام و فقه تسلط نسبی داشته است. دیگر ویژگی او فارسی زبان بودن و مسلط نبودن به زبان عربی است که از عبارات و اغلاط کتاب به دست می‌آید.

با بررسی قراینِ متنی و نیز مشایخ کتاب تقریباً یقین می‌شود که مؤلف کتاب حاضر باید **علی بن ابی حاتم قزوینی** باشد که منقولات علی بن ابراهیم را به نقل از شیخ خود عباس بن محمد علوی و سایر محتوای کتاب را از سایر مشایخ با واسطه و یا بی‌واسطه و نیز کتبی که در اختیار داشته است روایت می‌کند. وجود نابسامانی‌هایی در ساختار، سیاق و چینش مطالب کتاب و نیز روایات جعلی و اسرائیلیات در نسخهٔ امروزی تفسیر، از اعتماد به این کتاب می‌کاهد و موجب می‌شود در استناد به آن با احتیاط گام برداشت.

با توجه به بررسی‌های رجالی در این پژوهش، نظریهٔ توثیق عامِ مشایخ این کتاب قطعاً اعتباری ندارد و در خلال بررسی راویان این کتاب با تضعیفاتی رو به رو می‌شویم که کاملاً در تضاد با ادعای توثیق عام است. از این رو نقل‌های این کتاب نیز همچون هر نقل دیگری، نیازمند بررسی سندی و متنی و احراز اعتبار است.

کتاب نامه

الف: منابع و مآخذ (فارسی)

۱. ایازی، محمد علی، *سیر تطور تفاسیر شیعه*، رشت، کتاب مبین، ۱۳۸۱ ه. ش.
۲. ایازی، محمد علی، *شناخت نامه تفاسیر*، رشت، کتاب مبین، ۱۳۷۸ ه. ش.
۳. تفضلی، آذر؛ *فضائلی جوان*، مهین، فرهنگ بزرگ اسلام و ایران از قرن اول تا چهارم هجری، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲ ه. ش.
۴. جعفریان، رسول، *تاریخ سیاسی اسلام*، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۷ ه. ش.
۵. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ه. ش.
۶. شبیری زنجانی، جواد، «در حاشیه دو مقاله»، *آینه پژوهش*، ش ۶، قم، ۱۳۷۶ ه. ش.
۷. صدرایی خویی، علی، *فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه*، ویراستاران قاسم شیرجعفری و محمد دلال موسوی، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۲ ه. ش.
۸. قاضی زاده، کاظم، «پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، *بینات*، ش ۱۰، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ه. ش.
۹. مددی موسوی، سید احمد، «پژوهشی درباره تفسیر قمی»، *کیهان اندیشه*، دو ماه‌نامه، مدیر مسئول محمد جواد صاجی، قم، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۴ ه. ش.
۱۰. معرفت، محمد هادی، *تفسیر و مفسران*، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ ه. ش.



۱۱. مهدوی راد، محمد علی، *آفاق تفسیر مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی*، دفتر اول، تهران، هستی‌نما، ۱۳۸۲ ه. ش.
۱۲. مهدوی راد، محمد علی، «تدوین حدیث (۱)»، *علوم حدیث*، ش ۱، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۶ ه. ش.
۱۳. مهدوی راد، محمد علی، «سیر نگارش‌های علوم قرآنی»، *بینات*، ش ۹، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ه. ش.
۱۴. میر سلیم، مصطفی، *دانش‌نامه جهان اسلام*، «مدخل تفسیر مأثور»، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ ه. ش.
۱۵. نفیسی، شادی، *علامه طباطبایی و حدیث* (روش‌شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان)، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ ه. ش.

ب: منابع و مآخذ (عربی)

۱. الآمدی، علی بن محمد، *الاحکام فی اصول الاحکام*، تحقیق سید الجمیلی، طبعه الثانيه، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۵ ه.
۲. ابن ابی‌جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم الاحسانی، *عوالی اللثالی*، العزیزیه فی الاحادیث الدینیه، قدم له شهاب الدین النجفی المرعشی، تحقیق البحاثه المتتبع... المجتبی العراقی، قم، مطبعه سیدالشهدا علی‌السلام، ۱۴۰۳ ه.
۳. ابن حنبل، احمد، *مسند احمد بن حنبل*، حققه و ضبطه نصح ابوالمعالی النوری و...، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۹ ه.
۴. ابن شهر آشوب، مشیر الدین ابوعبد الله محمد بن علی، *مناقب آل ابی طالب علی‌السلام*، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ه.
۵. ابن طاووس الحسنی الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، *إقبال الأعمال*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۷ ه. ش.
۶. ابن طاووس الحسنی الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، *سعد السعود للنفوس منضود*، تحقیق فارس تبریزیان الحسون، قم، دلیل، ۱۴۱۲ ه.



٧. ابن طاووس الحسنی الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، **فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم**، قم، منشورات الرضی، ١٣٦٣هـ. ش.
٨. ابن طاووس الحسنی الحسینی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، **فلاح السائل**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، [بی تا].
٩. ابن غضائری، احمد بن حسین، **رجال ابن الغضائری**، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ١٣٦٤هـ.
١٠. ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، **المعارف**، حققه و قدم له ثروت عكاشه، مصر، الیهة المصریة العامه للكتاب، ١٩٩٢ م / ١٣٧١هـ.
١١. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، **كامل الزیارات**، نجف اشرف، انتشارات المکتبه المرتضویة، ١٣٥٦هـ.
١٢. ابن منظور الافریقی المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مكرم، **لسان العرب**، بیروت، دار صادر، دار بیروت، ١٣٨٨هـ.
١٣. ابوحیان، محمد بن یوسف الاندلسی الغرناطی، **تفسیر البحر المحیط**، بیروت، دارالفکر، ١٣٩٨هـ.
١٤. أبوسنه، عبدالفتاح، **علوم القرآن**، بیروت، دار الشروق، ١٤١٦هـ.
١٥. اردبیلی الغروی الحائری، محمد بن علی، **جامع الرواة**، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ١٤٠٣هـ.
١٦. امین، احمد، **فجر الاسلام**، قاهره، لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ١٣١١هـ.
١٧. الانصارى القرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن**، صححه هشام سمیر البخاری، الطبعة الاولى، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤١٦هـ.
١٨. ایازی، محمد علی، **المفسرون حیاتهم و منهجهم**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ١٣٧٣هـ. ش.
١٩. ایروانی، باقر، **دروس تمهیدیة فی القوائد الرجالیه**، قم، مدین، ١٤٢٦هـ.
٢٠. تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقافات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواة المصرحه بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمکن استنباط الوثاقه منه بالتتبع من كتب الامامیه، قم، جماعة المدرسین، مؤسسه النشر الاسلامی [بی تا].
٢١. التهانوی، محمدأعلی بن علی، **كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم الإسلامیه**، بیروت،

- دار صادر [بی تا].
٢٢. الجبعی العالمی (الشهید الثاني)، زین الدین بن علی بن احمد، **الرعاية فی علم الدراية**، اخراج و تعليق و تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ١٤٠٨ هـ.
٢٣. جزائری، نعمت الله، **قصص الأنبياء**، مترجم یوسف عزیزى، تهران، هاد، ١٣٧٥ هـ. ش.
٢٤. الحاکم الحسکانی، عبیدالله بن عبدالله بن احمد، **شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآيات النازلة فی اهل البيت علیهم السلام**، تحقیق و تعليق محمدباقر محمودی، تهران، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ١٤١١ هـ.
٢٥. الحسینی الواسطی الزبیدی الحنفی، محب الدین الی فیض محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، دراسة و تحقیق علی شیرى، بیروت، دار الفكر، ١٤١٤ هـ.
٢٦. الحسینی الأسترآبادی الغروی، علی، **تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم السلام**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٧ هـ.
٢٧. الحسینی التفرشی، مصطفی بن الحسین، **نقد الرجال**، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٨ هـ.
٢٨. الحسینی المرعشی التستری، **احقاق الحق و ازهاق الباطل**، معلق شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی، قم، مکتبه آیه الله الحسینی المرعشی، [بی تا].
٢٩. الحسینی المرعشی الداماد، میرمحمدباقر، **الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإسلامیه**، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ١٤٠٥ هـ.
٣٠. الحسینی میلانی، علی، **خلاصة عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار علیهم السلام**، تهران، مؤسسه البعثه، ١٤٠٥ هـ.
٣١. الحسینی میلانی، علی، **نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار**، [بی جا]، ١٤١٤ هـ.
٣٢. الحکیم، محمدباقر، **العلوم القرآن**، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ١٤١٧ هـ.
٣٣. الحکیم، محمدتقی، **الاصول العامة للفقہ المقارن**، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ١٩٧٩ م.
٣٤. الحلی، ابومنصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، **خلاصة الاقوال فی معرفة**



- الرجال، التحقيق الجواد القيوى، [بى جا]، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷هـ.
۳۵. الحلى، ابن داود، رجال ابن داود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳هـ.
۳۶. الحوزى، عبدعلى بن جمعه، نور الثقلين، تصحيح و تعليق اشرف على، چاپ چهارم، قم، مؤسسه اسماعيليان، [بى تا].
۳۷. داورى، مسلم، اصول علم الرجال بين النظرية و التطبيق، تصحيح حسين عبودى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۲۱هـ.
۳۸. الدمشقى، ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، كتب هو امشه و ضبطه حسين بن ابراهيم زهران، مكه، الفيطة، [۱۳۹].
۳۹. الذهبى، محمد حسين، الاسرائليات فى التفسير والحديث، قاهره، مكتبة وهبه، ۱۴۱۱هـ.
۴۰. الذهبى، محمد حسين، التفسير و المفسرون بحث تفصيلى عن نشاء و التفسير و تطوره و الوانه و مذاهبه، بى جا [بى تا]، ۱۳۹۶هـ.
۴۱. الراغب الاصفهانى، ابوالقاسم الحسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، تحقيق محمد سيد گيلانى، تهران، مكتبة المرتضويه، [۱۳۹].
۴۲. زرارى كوفى، ابو غالب، رسالة أبى غالب الزرارى، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ۱۴۱۱هـ.
۴۳. زركشى، محمد بن عبدالله، البرهان فى علوم القرآن، تحقيق الدكتور يوسف عبدالرحمن المرعشى، الطبعة الاولى، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۱۹هـ.
۴۴. سبحانى تبريزى، جعفر، كليات فى علم الرجال، قم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، مؤسسه المصبيين للطباعة و النشر، ۱۴۲۶هـ.
۴۵. سلامه، محمدعلى، منهج الفرقان فى علوم القرآن، تحقيق محمد سيد احمد المسير، قاهره، دار نهضة مصر للطباعة والنشر، ۲۰۰۲ م / ۱۳۸۱هـ.
۴۶. السلفى، محمد لقمان، السنة حجيتها و مكانتها فى الإسلام، مدينه، مكتبة الإيمان، ۱۴۰۹هـ.
۴۷. سيستانى، محمد رضا، وسائل الانجاب الصناعية دراسة فقهيه، بيروت، دار المورخ العربى، ۱۴۲۵هـ.
۴۸. السيوطى، جلال الدين عبدالرحمان، الإتقان فى علوم القرآن، بالهامش اعجاز القرآن، القاضي ابوبكر الباقلانى، بيروت، المكتبة الثقافية، ۱۳۵۳هـ.



٤٩. السيوطي، جلال الدين عبدالرحمان، *الدر المنثور في التفسير بالمأثور*، مصر، مطبعة الانوار المحمدية، [١٣٩].
٥٠. الشافعي، محمد بن ادريس، *الأم*، اشرف على طبعه وياشر تصحيحه محمدزهرى النجار، بيروت، دار المعرفة، [١٣٩].
٥١. شعيري، *تاج الدين*، جامع الأخبار، قم، رضى، ١٣٦٣هـ. ش.
٥٢. الشوكاني، محمد بن على، *ارشاد الفحول الى علم الأصول*، قاهره، [بى تا]، ١٣٢٧هـ.
٥٣. الشهيد الاول، ابو عبد الله محمد بن مكى عاملى، *القوائد و الفوائد فى الفقه و الاصول و العربية*، تحقيق السيد عبد الهادى الحكيم، قم، مكتبة مفيد، [بى تا].
٥٤. الصدر، حسن، *نهاية الدراية فى شرح الرسالة الموسومة بالوجيزة للبهائي*، تحقيق ماجد الغرباوى، [بى جا]، [١٣٩].
٥٥. الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، *الأمالى*، تهران، انتشارات كتابخانه اسلامى، ١٣٦٢هـ. ش.
٥٦. الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، *التوحيد*، صححه وعلق عليه هاشم الحسينى الطهرانى، قم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، ١٤١٥هـ.
٥٧. الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، *علل الشرائع*، قم، انتشارات مكتبة الداورى، [بى تا].
٥٨. الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، *عيون أخبار الرضا عليه السلام*، تهران، انتشارات جهان، ١٣٧٨هـ.
٥٩. الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، *معانى الأخبار*، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٣٦١هـ. ش.
٦٠. الطباطبائي، محمد حسين، *الميزان فى تفسير القرآن*، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٨٩هـ.
٦١. الطبرسى، احمد بن على بن ابى طالب، *الاحتجاج*، تعليقات و ملاحظات محمدباقر موسى خراسان، نجف اشرف، نعمان، ١٣٨٦هـ.
٦٢. الطبرسى، ابى على، الفضل بن حسن، *اعلام الورى بالاعلام الهدى*، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٧هـ.
٦٣. الطبرسى، ابى على، الفضل بن حسن، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، بيروت، چاپ هاشم



- رسولی محلاتی و فضل الله یزدی طباطبائی، ۱۴۰۸ هـ.
۶۴. الطبری، الامام محمد ابن جریر، **جامع البیان عن تأویل آی القرآن**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ.
۶۵. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **الاستبصار فیما اختلف من الاخبار**، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۹۰ هـ.
۶۶. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **اختیار معرفة الرجال (الکشی)**، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ. ش.
۶۷. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **الأمالی**، قم، انتشارات دارالثقافة، ۱۴۱۴ هـ.
۶۸. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ.
۶۹. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **تهذیب الاحکام**، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ هـ. ش.
۷۰. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **رجال الشیخ الطوسی**، نجف اشرف، انتشارات حیدریة، ۱۳۸۱ هـ.
۷۱. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **العدة فی اصول الفقه**، تحقیق محمدرضا الانصاری القمی، قم، ستاره، ۱۴۱۷ هـ.
۷۲. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **الفهرست**، نجف اشرف، المکتبة المرتضویة، [بی تا].
۷۳. الطهرانی، آقابزرگ، **طبقات اعلام الشیعه**، تحقیق ولده علی نقی منزوی، قم، اسماعیلیان، [۱۳۴].
۷۴. الطهرانی، آقابزرگ، **الذریعة الی تصانیف الشیعه**، تهران، الاسلامیه، ۱۳۸۷ هـ.
۷۵. العاملی، حر، **وسائل الشیعه**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ هـ.
۷۶. عبدالخالق، عبدالغنی، **حجیة السنه**، قاهره، دار الوفا، ۱۴۱۳ هـ.
۷۷. عتر، نور الدین، **منهج النقد فی علوم الحدیث**، دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۲ هـ.
۷۸. عجاج الخطیب، محمد، **اصول الحدیث علومه و مصطلحه**، الطبعة السادسة، جدة، دار المنارة، ۱۴۱۴ هـ.
۷۹. عجاج الخطیب، محمد، **السنه قبل التدوین**، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع،



١٤١٨ هـ.

٨٠. علی، جواد، **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**، بغداد، [بی‌نا]، ١٤١٣ هـ.
٨١. علی الصغیر، محمد حسین، **المبادئ العامة لتفسير القرآن الكريم**، بیروت، دار المورخ العربی، ١٤٢٠ هـ.
٨٢. العیاشی، ابوالنصر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، **تفسير عیاشی**، وقف علی تصحیحه و تحقیقه و التعليق علیه هاشم الرسولي المحلاتی، تهران، العلمیه الاسلامیه، [بی‌تا].
٨٣. الفراهیدی البصری، خلیل بن احمد، **ترتیب کتاب العین**، تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، مؤسسه الطبع و النشر، ١٤١١ هـ.
٨٤. الفراهیدی البصری، خلیل بن احمد، **العین**، قم، مرکز احیاء التراث الاسلامی، [١٣٩].
٨٥. الفاضل التونی، عبد الله بن محمد، **الوافیه فی اصول الفقه**، تحقیق محمد حسین رضوی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، [بی‌تا].
٨٦. الفضلی، عبد الهادی، **دروس فی فقه الامامیه**، قم، مؤسسه ام القرى للتحقیق و النشر، ١٤١٥ هـ.
٨٧. القاسمی، محمد جمال الدین، **القواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث**، تحقیق و تعليق محمد بهجه البيطار، قاهره، دار إحياء الكتب العربيه، ١٣٢٤ هـ.
٨٨. القشیری النیسابوری، ابوالحسن مسلم بن الحجاج، **صحيح مسلم**، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقي، قاهره، دار الحديث، ١٤١٢ هـ.
٨٩. القمی، شیخ عباس، **الكنی و الالقاب**، تهران، صدر، ١٣٦٨ هـ. ش.
٩٠. القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، **تفسير القمی**، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ١٤١٢ هـ.
٩١. القمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، **کنز الدقائق و بحر الغرائب**، تهران، وزاره الثقافه و الارشاد اسلامي، تصحيح السعد الطيب، قم، اسوه، ١٤١٤ هـ.
٩٢. الکفعمی، تقی الدین ابراهیم بن علی بن الحسن بن محمد العاملي، **المصباح**، صححه واشرف علی طباعته حسين الاعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ١٤٢١ هـ.
٩٣. الكليني، محمد بن يعقوب، **الكافي**، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٥ هـ. ش.



۹۴. کوفی، ابو غالب زراری، *رسالة أبي غالب الزراري*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۱ هـ.
۹۵. کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات*، [بی جا]، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ هـ.
۹۶. المامقانی، عبدالله، *تلخیص مقباس الهدایه*، تلخیص و تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، جامعه الامام الصادق علیه السلام، ۱۳۶۹ هـ. ش.
۹۷. المامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، تهران، جهان، ۱۳۴۹ هـ / ۱۳۵۲ هـ. ش.
۹۸. المجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت - لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ.
۹۹. المحقق الکرکی، علی بن عبدالعال، *نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت*، قدم له محمدهادی الامینی، تهران، مکتبه نینوی الحدیثیه، [۱۳۹۰].
۱۰۰. محسنی، محمد آصف، *بحوث فی علم الرجال*، قم، سید الشهداء، ۱۴۰۳ هـ.
۱۰۱. مدرس تبریزی، محمدعلی، *ریحانه الادب فی التراجم المعروفین بالکنیه و اللقب*، تهران، خیام، [بی تا].
۱۰۲. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، *سی دی جامع الاحادیث نور ۲*، ۱۸۷ عنوان کتاب، در ۴۴۲ جلد، از ۹۰ مؤلف، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۱۳۶۸ هـ. ش.
۱۰۳. مرکز معجم فقهی، *سی دی معجم فقهی*، نسخه سوم، حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹ هـ. ش.
۱۰۴. المصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، طهران، مؤسسه الطباعة و النشر، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ.
۱۰۵. المظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، قم، انتشارات تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰ هـ. ش.
۱۰۶. معارف، مجید، *تاریخ عمومی حدیث*، تهران، کویر، ۱۳۷۷ هـ. ش.
۱۰۷. المفید، محمد بن نعمان، *الإرشاد*، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.
۱۰۸. المفید، محمد بن نعمان، *الأمالی*، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.
۱۰۹. المفید، محمد بن نعمان، *کتاب المزار*، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.
۱۱۰. المفید، محمد بن نعمان، *المتعه*، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.
۱۱۱. منصور، محمد سعید، *منزلة السنة من الكتاب واثرها فی الفروع و الفقهیه*، قاهره، مکتبه



وهبة، [بی تا]،

١١٢. الموحد الابطحي الاصفهانی، محمدعلی، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال للشیخ الجلیل النجاشی، قم، [بی تا].

١١٣. الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، **البيان فی تفسیر القرآن**، چاپ چهارم، بیروت، دار الزهراء، ١٣٩٥ هـ.

١١٤. الموسوی الخویی، ابوالقاسم، **معجم رجال الحديث وتفصیل طبقات الرواة**، بیروت، [بی تا]، ١٤١٣ هـ.

١١٥. الموسوی العاملی، عبدالحسین شرف الدین، **المراجعات**، [بی جا]، اسوه، ١٤١٣ هـ.

١١٦. النجاشی، احمد بن علی، **رجال النجاشی**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ١٤٠٧ هـ.

١١٧. النصری القرطبی، ابو عمر یوسف بن عبدالبر، **جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روايته وحمله**، قدم له عبدالکریم الخطیب، الطبعة الثانية، قاهره، دار الکتب الاسلامی، ١٤٠٢ هـ.

١١٨. النعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبه**، تهران، مکتبه الصدوق، ١٣٩٧ هـ.

١١٩. النوری، میرزا حسین، **مستدرک الوسائل**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٨ هـ.

١٢٠. الهاشمی، محمود، **بحوث فی علم الاصول**، قم، مؤسسه دائره المعارف الفقه الاسلامی، ١٤١٧ هـ.

١٢١. هیدوس، محمود، **حول التفسیر القمی دراسة تحقیقیه**، قم، دار الکتب، ١٣٨٠ هـ. ش.

عنوان الرسالة

حول التفسير القمى دراسة تحقيقيه

الملخص

قد تبين بعد تسليط الضوء على ما اشتهر اليوم بتفسير القمى وعُزِي إلى المحدث الجليل على بن إبراهيم القمى أنه ليس إلا من تصنيف على بن أبى حاتم القزوينى الذى قد كتبه نقلاً عن شيخه العباس بن محمد. ولعلّ من أهم ما دفع قوماً إلى انتساب الكتاب هذا إلى على بن إبراهيم، كثرة ما جاء فيه من الروايات هذا المحدث. ومما لا يرقى إليه الريب أن الكتاب الموجود اليوم ليس بكتاب «التفسير» الذى قد تناقل الرواة القدماء اسمه حتى انتهى بنا ومصنفه على بن إبراهيم ومما يمكننا الحصول عليه عبر استقراء أسلوب الكتاب ودراسة محتواه ونصّه يتلخص فى أن كتاب «التفسير» للقمى إنما يعدّ أحد مصادر أفاد منها مؤلف الكتاب الحاضر اليوم وإنما راجعه المؤلف حيثما وجد فيه ما يجدر بالنقل وليس غير.

على أننا بالمقارنة بين ما روى فى هذا الكتاب وما ورد فى روايات على بن إبراهيم، لنعثر على اختلافات كثيرة لا يستهان بها بين الأسانيد والروايات المنقولة فى



هذا الكتاب وغيرها من المصادر.

ولا يستبعد نظراً لما في نص هذا الكتاب من الصعوبات والمشاكل أن لا يكون ما روى نفى هذا الكتاب وحمل على المحدث الشيعة النبيل على بن إبراهيم بن الهاشم القمي، شيخ الكليني الكبير، منقولاً عنه بل من المحتمل وقوع الخلط بين اسم هذا المحدث الجليل وشخص آخر لا نعرفه.

فبما تقدم ركره يتضح لنا جلياً عدم جواز الاستناد بعبارة التي في بداية الكتاب لتكون حجة على توثيق وغيرهم من الرواة في التضعيف والتوثيق وتحتاج أسانيده إلى التتبع في أحوال رواتها جميعاً ورجالها فرداً فرداً والكشف عن حقيقة حالهم من الضعف والوثاقة.

ختاماً نخلص إلى أن المتفردات المنقولة في هذا التفسير تهوى من على ذروة الاعتبار ولا بد لنا إذا ما وقع بين أيدينا من روايات هذا الكتاب إلا الدراسة والتتبع فيها سنداً وامتناً للتحقيق من كونها معتبرة موثقة أم مطرودة ضعيفة.

Abstract:

In this reseaseh we have find out that- the book which is known as Al-ghomi Interpretation and is attribatid to the reputable interpreter Ali ebn -ebrahim -ghomi- is actually written by Ali ebn Abi Hatam -ghazvini who has narrated this book from the teachings of his instructor- Abbas ebn Mohammad.

It is possible that the numerous narrations and references of this book to Ali ebn -Ebrahim is the main reason for atlributing it to him- however- it is obvious that not only the existing book which is available now is not what has been known as the original "Tafsir of Ghomi" which was introduced by former scholars - but also from the structure and the content of the book we understand that may be it only one of the sources of the author -which the author in his writings preferred to refer and report it.

Furthermore- by comparing the narrations of this book and the rest of the narrations of Ali ebn Ebrahim we realize so many differences between the documents and narrating style of them. Also by considering the difficulties of the content of the book- it is possible that what has been reported was not related to Ali ebn ebrahim Al-ghomi- who is popular as Sheikh Al-Kolaini- the great narrator of Shia- and it is possible that his name is being mixed or misinterpreted with someone else.

By what we said it is obvious that we cannot refer to the opening phrass of the book for applying the general outhentification tenet of its teacheis. So narrators of the book just like the rest of the narrators should their aut henticity be studied from the aspect of reliability or unreliability.

In conclusion- we should add that the Almoteradefaat of this tafsir are also unreliable and the rest of the narrations



and sayings- which are available- like all that have been remained from the past- should be studied from the aspect of their documental and constitutional reliability in order to gain reliability.

Key words:

Tafsir- Asar- Masour- Tafsir –e- Qomi- A li- ebn- Ebrahim- Ali ebn-e- Abi Hatam- (Ali ebn –e- Hatam)- Abo –al-Jaroud.